

# ترکان پارسی گوی

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

مؤلف:

دکتور عنایت الله شهرانی

## شناسنامه کتاب:

کتاب: ترکان پارسی گوی

مؤلف: دکتور عنايت الله شهراني

تایپ و صفحه آرایی: وحدت الله درخانی

تیراژ: یکهزار نسخه

نوبت چاپ: نخست

سال چاپ: ۱۳۹۴ هـ

ناشر: کانون فرهنگی قیزیل چوپان

کابل - افغانستان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است!



[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)



## فهرست مطالب

۱ ..... مقدمه -

### فصل اول

- ۵ ..... چند کلمه پیرامون عروج و نزول فارسی -  
۱۰ ..... ترقی فارسی در ایران توسط تورکان -  
۱۲ ..... شاعران پارسی گوی تورک در نیم قاره هند -  
۱۴ ..... در تورکستان جنوبی -  
۱۵ ..... در افغانستان -  
۱۹ ..... واقعات ناگوار بر زبان فارسی و فارسی گویان -

### فصل دوم

- ۳۹ ..... زبان فارسی در نیم قاره هند -  
۴۳ ..... فارسی و قایدین تورک در شبے قاره هند -  
۴۳ ..... اول: دوره غزنویان و غوریان -  
۴۴ ..... دوم: دوره سلاطین دهلي -  
۴۴ ..... سوم: دوره تیموریان (بابریان) هند -  
۴۵ ..... چهارم: دوره بعد از تیموریان هند -  
۴۶ ..... - سلطان رضیه بیگم

٥٠	- سلطان الشعراه امیر خسرو بلخی دهلوی
٥١	▪ دودمان امیر خسرو .....
٥٢	▪ امیر خسرو .....
٥٣	▪ مقام ادبی .....
٥٧	▪ مقام عرفانی .....
٦١	▪ مقام امیر خسرو در موسیقی .....
٦٥	▪ تأثیفات امیر خسرو .....
٦٦	▪ وفات امیر خسرو .....
٦٨	- ظهیر الدین محمد باپرشاه .....
٧١	- شاهدخت گلبدن بیگم .....
٧٧	- نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن .....
٨١	- ابوالمعانی میرزا عبدالقدار بیدل .....
٨٥	▪ اصل و نسب بیدل .....
٨٧	▪ حیات و ممات بیدل .....
٩٠	▪ بیدل و تصوف .....
٩٢	▪ بیدل و فلسفه .....
٩٣	▪ ایجادیات و اصطلاحات بیدل .....
٩٥	▪ مقام و عظمت بیدل .....
٩٨	▪ بیدل از نگاه آقایون آهی، حکمی و کدگنی .....
١٠٠	▪ بیدل از دیدگاه تذکره نویسان و علمای منصف .....
١٠١	▪ نظریات متقدمین و معاصرین بیدل در تذکره ها .....
١٠٥	▪ بعضی نکات بر جسته در باره حضرت بیدل .....

۱۱۸.....	- جهان آراء بیگم
۱۲۴.....	- زیب النساء بیگم مخفی
۱۲۴.....	▪ مخفی ها:
۱۲۴.....	• سید النسب شاه بیگم مخفی
۱۲۷.....	• ملکه نورجهان بیگم
۱۲۸.....	• مولانا سنجارا مخفی
۱۲۸.....	• مخفی رشتی یا لاھیجی
۱۲۹.....	• مخفی کوکناری
۱۲۹.....	▪ و اما شاهدخت پرده نشین مخفی زیب النساء
۱۳۳.....	▪ و اما مشکلات زنده گی زیب النساء را چگونه می توان یافت؟
۱۴۲.....	▪ معنی عشق از نظر زیب النساء بیگم
۱۵۴.....	▪ نمونه ایاتیکه در دیوان مخفی زیب النساء با کلمه عشق سروده شده است
۱۵۸.....	- میرزا اسدالله غالب
۱۶۷.....	- بهرام سقاء

## فصل سوم

۱۷۳.....	- مولانا جلال الدین بلخی
۱۷۹.....	▪ نمونه های از اشعار تورکی مولانا
۱۸۳.....	▪ از ملمعات تورکی و فارسی مولانا
۱۸۸.....	- ظهیر فاریابی
۱۹۲.....	- ابن سینا

## فصل چهارم

۱۹۳	- سلطان محمود غزنوی
۱۹۸	▪ عدالت سلطان
۲۰۱	▪ مقام دانش و فضیلت سلطان
۲۰۲	▪ فرمان محمود غزنوی بر خیلتش
۲۰۲	▪ فتح ری
۲۰۵	- عنصری بلخی
۲۰۷	- فرخی سیستانی
۲۰۹	- منهاج سراج جوزجانی

## فصل پنجم

۲۱۰	- انوری
۲۱۵	- نظامی گنجوی
۲۱۸	- خاقانی شیروانی
۲۲۱	- شیخ محمود شبستری
۲۲۴	- صائب تبریزی
۲۲۹	- محمد حسین شهریار
۲۳۷	▪ تهران و تهرانی

## فصل ششم

۲۴۲	-	یک تعداد پارسی گویان تورک تیموری
۲۴۲	▪	زین الدین ابابکر میرزا
۲۴۲	▪	سلطان سکندر میرزا
۲۴۲	▪	خلیل سلطان میرزا
۲۴۳	▪	سلطان حسین میرزا بایقرا
۲۴۳	▪	سلطان مسعود میرزا
۲۴۳	▪	شاه غریب میرزا غریبی
۲۴۴	▪	سلطان علی میرزا
۲۴۴	▪	سلطان احمد میرزا
۲۴۴	▪	فریدون حسین میرزا
۲۴۴	▪	بدیع الزمان میرزا
۲۴۵	▪	سکندر میرزا
۲۴۵	▪	سید احمد میرزا
۲۴۶	-	میر علی هروی
۲۵۵	-	مولانا بدرالدین هلالی
۲۵۸	-	لطفی هروی
۲۶۰	-	امیر علی شیر نوایی
۲۶۴	-	مولانا عبدالرحمن جامی

ترکان پارسی گوی	..... و
٢٧٦	- صلاح الدین خان سلجوچی
٢٧٦	▪ دودمان استاد سلجوچی
٢٨٢	▪ زنده گینامه استاد صلاح الدین سلجوچی

## فصل هفتم

٢٨٨	- حاجی غلام سرور دهقان کابلی
٢٩٣	▪ اصل و نسب و اسلاف مرحوم غلام سرور دهقان
٢٩٤	▪ فاتحان دانشمند از اجداد دهقان
٢٩٤	• امیر تیمور
٢٩٥	• میرزا بایسنقر
٢٩٦	• میرزا اولوغ بیک
٢٩٦	• سلطان حسین بایقرا
٢٩٦	• شاه غریب میرزا غریبی
٢٩٧	• بابرشاه
٢٩٨	• همایون نصیر الدین محمد
٢٩٨	• نورالدین جهانگیر
٢٩٩	• دارا شکوه
٢٩٩	• شاه جهان
٣٠٠	• جهان آراییگم
٣٠٠	• زیب النساء مخفی
٣٠٠	▪ و اما سرور دهقان کی بود؟

۳۰۲	▪ پیوند حاجی غلام سرور دهقان به امیر تیمور
۳۰۸	- قاری محمد عظیم عظیمی
۳۱۰	- محجویه هروی
۳۱۲	▪ خانواده صفورا محجویه هروی
۳۱۴	▪ محجویه هروی کی بود؟
۳۲۱	▪ پیام خلیلی به محجویه هروی
۳۲۳	▪ مخمس محجویه به مستوره
۳۲۳	▪ مخمس محجویه بر غزل مخفی بدخشی
۳۲۴	▪ مخمس محجویه- نیت خیر
۳۲۶	- گلشن زیبای اشعار یا دیوان استاد قربت
۳۳۲	- شرعی جوزجانی
۳۳۷	- برهان الدین نامق
۳۴۵	- محمد اسحق ثنا
۳۴۹	- فهرست مآخذ
۳۵۲	- آثار دیگر دکتور عنایت الله شهرانی



## مقدمه

تألیف این کتاب بمقصد توضیح ارتباطات تاریخی و فعلی اقوام تورک و تاجیک تهیه شده است، تا خواننده گان بخوانند و بدانند که روابط فرهنگی، اجتماعی، فزیکی، اقتصادی، هم وطنی، هم مذهبی و هم سویی و همزیستی در تاریخ آسیای مرکزی اندر میان تورک و تاجیک روشنترین و حقیقی ترین مسایل میباشد که تردیدی در آن وجود ندارد.

ثقافت و کلتور مشترک، همخونی و تداخل لغات دو زبان تورکی و فارسی تاجیکی با یکدیگر، از فرضیه های نعمات آسمانی محسوب میگردد. در قسمت تداخل زبان تورکی اوزبیکی در تاجیکی را به دائرة المعارف کشور دوست تاجیکستان مراجعه گردد و نیز سالها پیش این قلم کتاب «فرهنگی تاجیکی» را تألیف و بطبع رسانیده بودم، که نمایانگر قرابت های این دو قوم تورک و تاجیک می باشد.

زبان فارسی دری گرامیان تورکان هزاره، چونکه بصورت قطع تورکی التبار می باشند، استاد شاه علی اکبر شهرستانی لغات مشترک تورک و دری را تا حدی در یکی از کتاب هایشان توضیح داده اند.

بزرگانیکه اسمای شان در این کتاب درج گردیده، فقط از نمونه از شعرای ذوللسانین می باشند و شاید هم ده ها هزار تورکی زبان بفارسی اشعار زیبا و پر معنی و کیف سروده باشند که آوردن همه آنها وقت کافی و کار زیاد ضرورت دارد. از جانب دیگر بسی از آنها شناخته نمی شوند که تورک اند یا تاجیک، مثلاً

ابن سینا، ظهیر فاریابی و خاتم الشعراء حضرت جامی و غیره که تسلط کامل بزبان تورکی داشته و اشعار تورکی دارند، آنها را نمیتوان بصورت قطع تورک و یا تاجیک شمرد، و نه تنها آنان بلکه همه شعرای تورک پارسی گوی را مال مشترک هردو قوم تورک و تاجیک بشمار می آوریم.

اگر غزنویان بزرگ به سرداری سلطان محمود کبیر که باعث سروden شهناام شده، سلجوقیان با فرهنگ، غوریان نامدار، تیموریان دانشمند و جمله زعمای تورک را در خصوص انسکراف زبان و ادبیات فارسی در نظر بگیریم، متوجه یک موضوع می شویم که زبان فارسی را زبان خود دانسته و اقلًا زبان دوم خویش می پنداشتند، گویا اینکه این زبان برای شان بیگانه نبوده و نزد اخلاف شان نیز همان مفکوره دوام داشته است.

هر حکمتیکه تصور میشود زعمای تورک که زیاد ترین حکومت های شرقی بدست شان بوده در خانه به تورکی سخن میگفتند و در دفتر بفارسی و نام آنرا (زبان درباری) گذاشتند، و آیا میشود این بزرگان را که آب دهنده و احیاء کننده زبان آهنگین فارسی می باشد بیگانه شمرد؟.

زبان تورکی از بزرگترین زبانهای دنیا و از منظم ترین زبانهای می باشد که گرامر و قواعد آن، در زمانهای بسیار پیش از اسلام بقیام رسیده بود چونکه ختائیانیکه اکنون در خاک به اصطلاح چین بسر می برند اجداد شان در تمدن از چینی ها کمی نداشتند، دیوان لغات الترك محمود کاشغری خود نمایانگر آنست که هزار سال پیش در این زبان «فرهنگ» نوشته شده است. و بنگرید «ماناس» قیرغیزها را که مقدمتر از نوشتة هومر یونانی می باشد.

از بسکه طوایف تورک در تاریخ شرق و غرب حکمرانی کرده اند اکنون در عصر ما از طریق «دی. ان. ای» ثابت شده است که بلندترین خون ها، خون تورک در رگ مردمان شرق و غرب وجود دارد.

اگر به تواریخ خلنج ها «خلجائی ها» نگاه شود، خلنج ها با صد روایت اصلیت تورکی دارند، نگاه بفرمایید به اسناد تاریخی به نوشته های مؤرخین از جمله نوشتۀ جانب «جواد هئیت» به عنوان «سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی» چاپ تهران، دکتور جاوید، جلال الدین صدیقی، حدود العالم، محمد زاده صدیقی و دیگران.

اکنون خلنج ها که در افغانستان بنامهای غلزی ها و خلنجها یاد میشوند در ایران اطراف شهر قم به هزاران آنها بزیان تورکی خلنجی تکلم مینمایند، دلچسپ تر اینکه این لهجه قدامتش زیاد است و می توان گفت که در سیستان بوقت حکمرانی های سکاهای سکزاها و یا ساکزاها، که سهایک وغیره کلمات از آن اشتقاق شده زبان خلنجی مروج بوده چونکه حکام همه از شارهای تورکان توکیو بشمار میرفتند.

فرخی سیستانی از جمله همان قبایل تورک خلنجی ها بوده و گفته اند که سیستان حدود بین توران و ایران را تشکیل میداده شاهان پیش از احمد شاه ابدالی، چون میرویس هوتكی، شاه محمود، شاه حسین و شاه اشرف از بقایای خلنج های افغانستان می باشند.

در قسمت مولای روم که آیا تورک است یا تاجیک جنگ هفتاد و دو ملت در جریان است وی در نسب تورک بر حال و در قوم قانقولی و در خون ارتباط میگیرد به قانقولی های خوارزم شاهان، با آنکه تولد و وطن او بلخ است، بنگرید به نوشته شهرستانی و دیگران.

هدف اصلی در متن این کتاب طوریکه گفته شد شرح و توضیح ارتباطان غیر امکان ناپذیر دو قوم تورک و تاجیک می باشد. امیدواریم که این متن دوستان را آزرده نسازد، چونکه حقایق آورده شده است.

این کتاب در حقیقت مجموعه مقالاتی می باشد که در سالهای مختلف تحریر یافته، مثلاً سوانح استاد سلجوqi در ایران بچاپ رسیده، امیر خسرو در هند و قس على هذا.

قابل یادآوری می باشد که جناب دانشمند داکتر محمد اکبر همت فاریابی کتاب «تاریخچه اقوام در افغانستان» را بزرگمنشانه ویراستاری و تایپ نمودند که بارها در کابل به نشر رسید و نیز در نظر داشتند که کتاب حاضر «تورکان پارسی گوی» را نیز ویراستاری و تایپ بنمایند، چنانچه چند جزء کوچک کتاب را در سایت ها گذاشته بودند و معلوم است که جناب داکتر همت مشغول تحقیقات اند، جناب داکتر همت فاریابی شخصیت با احساس ملی و دانشمند می باشند، که عمر گرامی شان را در خصوص احیای فرهنگ تورکان بمصرف میرسانند.

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

ترکان پارسی گوی بخشندۀ گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان پارسا را

## فصل اول

### عروج و نزول فارسی

عنوان «ترکان پارسی گوی» بیان کننده ارتباطان معنوی و دوستی های آشکار و پنهان تورک و تاجیک است.

زبان فارسی زبانیست که قایدین بزرگ و شهنشاهان و جهان کشایان تورک بدان علاقه مند بوده با عشق فراوان در انکشاف آن نقشهای کلیدی را در تاریخ شرق و خاصتاً در سرزمین های مشترک تورک و تاجیک افغانستان، تورکستان و ایران زمین بازی کرده اند.

درین اواخر مشاهده میگردد که یک عده سبک مغزان و کور اندیشان که فاقد معلومات تاریخی می باشند از آمیزش تورک و تاجیک و تاریخ مشترک آنان آگاهی ندارند و سعی های نابخردانه خویش را با جعلیات بخراج میدهند که اختلافات را اندر میان این ملیت های نجیب باندازند. آنها نمی دانند که این زمان وقت و عصر کمپیوتر است مردم اقتصاد و حیات مرffe میخواهند و زبان بجز از یک وسیله افهام و تفہیم کار دیگری را نمیتوانند انجام دهد.

سیصد سال پیش تورکی زبان برلاس از جمله میرزا یان بابری و شاعر درجه یک زبان تاجیکی حضرت میرزا عبدالقدار بیدل فرموده بود:

ساز نافهمیده گی کوک است کو علم و چه فضل  
هر کجا دیدیم بحث تورک با تاجیک بود  
«بیدل»

زبان شیرین فارسی در گذشته های بسیار دور فقط یک زبان معمولی و در جمله زبان های عادی دیگر قرار داشت و این زبان بصورت های پراگنده از خطه های جنوب بغداد براه افغانستان تا داخل تورکستان جنوبی تکلم میگردید، گاهی هم یک عده تاجیکی زیانان تحت تأثیر گوینده گان زبان تورکی می آمدند و زبان خویش را از دست داده به تورکی صحبت مینمودند و گاهی تورکانیکه در اطراف شان تاجیکان اکثریت داشتند تحت تأثیر زبان تاجیکی رفه بگفتن زبان تاجیکی عادت میگرفتند چونکه این دو ملت در طول تاریخ همزیستی داشتند چونکه در تواریخ و نیز افسانه ها و در گفتار کلمات «تورک و تاجیک» ردیف هم قرار یافته اند. جمله مردم هزاره از نگاه خون تورک خالص می باشند و ضرورت به اثبات این قول درین نوشته نیست. اما یک اکثریت زیاد شان در افغانستان مرکزی بزبان مخصوص لهجه هزاره گی سخن میگویند که در حقیقت همان زبان تاجیکی می باشد. وقتیکه این راقم زبان تاجیکی میگوید منظور آن نیست که آن زبان با زبانهای دری و فارسی فرق دارد، در حقیقت هر سه زبان، زبان فارسی است و تنها بخارط معمول بودن در قلم نویسنده که کتابهای زیاد به احیاء این زبان نوشته است، کلمه «تاجیک» بزبان قلمآسانی می آورد.

گفته آمد که اگر اختلاف اندازان در میان تورک و تاجیک به تاریخ مراجعه نموده و مطالعات خویش را دقیقتر بسازند آنها درک خواهند کرد که روابط تنگاتنگ تاریخی و ازدواج ها و حکومتداری های مشترک با داشتن خاک مشترک این دو قوم و ملت را با هم یکی ساخته است.

در کتاب جامع التواریخ رشید الدین فضل الله مؤرخ نامی دوران مغول سامانیان را از اولاده سامان یا وقوی میداند و امیر سبکتگین را از احفاد ایشان ثابت میکند در حالیکه سبکتگین را همه میدانند که از طایفه قرلوق است، پس درینصورت آن خاندان ارتباط مستقیم با تورک ها دارد، اما فاجعه عصر موجود اینست که تاجیکستان سامانیان را مال خود دانسته و امیر تیمور را مال او زیبکستان میداند، درحالیکه هردو خاندان از خاک تورکستان بوده و هزاران ارتباط خونی در میان رخ داده است.

اما به یقین که سامانیان علاقه مفرط به زبان فارسی تاجیکی داشتند چنانچه آدم الشعرا ابو عبدالله رودکی با سرودن چهار صد هزار بیت، رابعه بلخی، دقیقی بلخی وغیره در آن دوران با سرودن اشعار نغز و دلکش فارسی تاجیکی در انکشاف زبان مذکور معاونت کرده اند، البته حنظله بادغیسی و پیش از آن را باید به تاریخ ادبیات فارسی مراجعه کرد که بحث ما در آن باب نیست.

حالا رجوع مینماییم به شناخت کسانیکه زبان آهنگین فارسی را در افغانستان و حوالی آن با دوردست ها به اوج ترقی و اعتلا رسانیدند و کلید پیشرفت های محیرالعقول و جهان شمول زبان فارسی بدست کیها بوده و کی ها بودند که این زبان را تا حدی در جهان معرفی و گسترش و گشايش بخشیدند که بی تردید زبان دوم بعد از عربی در جهان اسلام بشمار رفت.

جواب این همه سوالات را می توانیم بگوئیم که کلید در گنج سعادت زبان فارسی در واقعیت امر و بدون انکار بدست قاید اعظم، سلطان کبیر و وسعت دهنده اسلام و برگزارنده خشت های زرین تهداب فارسی سلطان محمود غزنوی میباشد، سلطان محمود بزرگ یا شهنشاه نامدار اسلام در نسب و ملیت اصلاً از تورکان

تگینی و به طایفه قرلوق متعلق است، مادرش دختر یکی از خوانین بزرگ تورکان هزاره و از جمله تورکان توکیو که متعلق به تگینی های زابلستان است می باشد. این شهریار بزرگ یا محمود کبیر از آوان بدست گرفتن قدرت حکومت تا دم واپسین جانش با سرعت زیاد به معمول ساختن زبان فارسی و انکشاف آن کوشید. از شرح و بسط زیاد درین باره جلوگیری مینماییم، تنها مختصرآ به عرض میرسانیم که چهار صد شاعر را بزبان فارسی مستمری داد و در حالات خاص هر کدام را زر بخشی ها کرد که در تواریخ از آن سخاوت هایش مکرراً حکایه شده است، مثلیکه:

عنصری گوید:

گر آن عطا که پرآگنده داده جمع شود  
ز حد دریا بیش آید وز وزن جبال

به غصایری رازی آنقدر سیم و زر بخشید که گفت:

بس ای ملک که نه گوهر فروختن به سلم  
بس ای ملک که نه عنبر فروختن به جوال  
«الخ»

فردوسی گوید:

به ایران و توران او را بنده اند  
برأی و به فرمان او زنده اند  
که چون او نبوده است شاهی بجنگ  
نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ

فرخی گوید:

هر کجا گویند محمود بدانند که کیست  
از فراوانی کردار و بلندی آثار

در قسمت سخاوت سلطان محمود و نوازش او شуرا را مراجعه بفرمائید به کتاب «سلطنت غزنویان» تأليف استاد خلیل الله خلیلی و دیوان های اشعار شعرای هم عصر سلطان محمود.

کار دیگر سلطان غزنه گسترش دادن دین مبین اسلام در نیم قاره هند از طریق زبان فارسی می باشد که با آن فعل با صواب یکدم زبان فارسی رنگ دنیایی را بخود گرفت و از آنست که تمام عالم اسلام سال دوهزار و سیزده عیسوی را «سلطان محمود» گرفته و بمقام او ارج می نهند.

گفته آمد که محمود کبیر تورک زبان و در خانه بزبان تورکی صحبت می کرد ولی آنهم چون دیگر شعرای تورک پارسی گوی به زبان فارسی شعر می سرود و خصوصیات شعر او طوری بود که عموماً حرف اول بیت و حرف آخر بیت یک حرف باید می بودند که در بعضی نشرات بمشاهده رسیده اند.

سلطان مسعود فرزند محمود آنقدر بزبان فارسی وارد بود که گویی نظیری تا کنون به سویه اش در فارسی دانی پیدا نشده است. افسوس که وی به جهانداری و سیاست مصروف گشت و بزودی شهید گردید. بهرامشاه غزنوی نیز از شعرای بزرگ عصر غزنویان و از فامیل آنهاست و خلاصه اینکه از فامیل غزنوی ها جمله شاعران و نویسنده گان بزرگ فارسی و حامیان درجه یک ادباء و شعرای فارسی گوی بودند. حضرت حکیم سنایی غزنوی و مسعود سعد و صدھای دیگر در آن دوره حیات داشتند.

از اینجاست که درخت فارسی توسط آن دوستداران آب داده میشود و راه های پیشرفت زبان را توسط بخشش های بی حد و اندازه و تشویق های زیاد باز او اساس نهاد انکشاف زبان و ادبیات فارسی با خشت های طلا گذاشته میشود.

دوران مشعشع غوریان بزرگ در هند و افغانستان از دوره های طلایی در انکشاف زبان فارسی بحساب می آید، چنانچه همه میدانند که سلطان رضیه منحیث یک سلطان تورکی گوی اشعار زیبای فارسی سروده که در تاریخ ادبیات فارسی از آن یاد آوری گردیده است.

### **ترقی فارسی در ایران توسط تورکان:**

در قسمت انکشاف و تقویه زبان فارسی در ایران سلجوقیان اعظم کارهای بنیادی و اساسی را انجام داده اند این شهریاران با فرهنگ که عموماً از طایفه تورکان تورکمن بودند بمانند هم زبانان دیگرshan زبان فارسی را بحدی قوت و وسعت بخشیدند که زبان مذکور تا استانبول غربی رسید و مردم به آن سخن میگفتند و شعر می سرائیدند. چنانچه خلیفه اسلامی تورکمن زبان عثمانیه شعر فارسی سرودند و از جمله نام سلطان سلیم قابل یاد آوری می باشد.

حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی یا افصح المتکلمین بدربار تورک ها و به اثر تشویق آنها با اخذ مستمری های فراوان یادگارهای زرین خود را در ادب فارسی گذاشت. آمیزش و ارتباط شیخ سعدی با شهریاران تورک به حدی رسیده بود که تخلص خویش را بقول تاریخ جهان نما، به افتخار آنه بیک سعد «سعدی» گذاشت. پس از آن تصور میگردد که شاهان تورک بکدام درجه به ادب فارسی و نویسنده گان فارسی حرمت میگذاشتند، بقول دانشمند بزرگ ایران استاد محمد امینی حضرت شیخ سعدی از طایفه رشت بودند و نه فارسی.

حضرت لسان الغیب خواجه شمس الدین حافظ که بفرموده جناب دانشمند مؤرخ محترم ایرانی محمد امینی از نسل عرب است و بدربار تورکان آل مظفر و دیگران در خانقاھای شیراز به سروden اشعار ملکوتی خویش دست زد. و حضرت حافظ شاگرد یکی از پنجشیریان سمرقندی تورکی الاصل بوده و به تورکان پارسی گوی سخت علاقمند بوده و چنانچه میفرماید:

ترکان پارسی گو بخشندۀ گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

حضرت حافظ زمانیکه با امیر تیمور صاحبقران در قسمت شعر و ادبیات مخصوصاً اشعار خواجه صحبت میکردند و درباره قدرت حفظ قرآن کریم یکدیگر را می آزمودند. امیر تیمور آنقدر زر به او بخشید که باقی مانده عمر حضرت خواجه حافظ به آرامی سپری گردید و امیر تیمور هم چنان کرد با ابن خلدون که تا زنده بود از بخشش های امیر تیمور میخورد و می پوشید.

نظامی گنجوی شهنشای خمسه سرایان از تورکان گنجه میباشد و بدربار شروان

شاه تشریف داشت و او گفته بود:

پدر بر پدر مرا تورک بود  
به مردانه گی هریکی گرگ بود

باری او میخواست خمسه را بزبان تورکی بسراید ولی شروان شاه با آنکه تورکی زبان بود فرمود که باید خمسه را بزبان فارسی بسراید و این خمسه همان است که در جهان فارسی نظیر ندارد.

حضرت خاقانی شروانی نیز از پایه های بزرگ و فولادین زبان فارسی بشمار می آید که اصلاً تورک زبان بود. هم چنان شیخ بزرگ شبستر و صدھای دیگر در شعر

سرایی فارسی را مقدم دانسته اند که البته این حرکت آنها معنی آنرا نمیداد که تورکی را دوست نداشتند، چونکه زبان فارسی را نیز زبان خود می پنداشتند و بسیاری از آنها دیوان های تورکی دارند و چنانچه که دیوان نظامی گنجوی درین اواخر بزبان تورکی پیدا شده است، انوری ابیوردی را طوریکه همه میدانند او را از جمله سه پیغمبر زبان فارسی شمرده اند.

صاحب تبریزی یا خداوندگار سبک فارسی هندی، در اصل تورکی زبان است و کلیات تورکی او آنقدر بسویه بلند سروده شده که می تواند حتی از دیوان فارسی اش پر قوت تر باشد. احمد شاملو و استاد محمد حسین شهریار شاعران بزرگ معاصر تورکی الاصل می باشند و بی تردید می تواند گفت که شهریار می تواند صاحب لقب «حافظ ثانی» را بخود بگیرد.

### شاعران پارسی گوی تورک در نیم قاره هند:

امیر خسرو بلخی دھلوی که اصلاً از ولایت بغلان افغانستان و از قبیله تورکان هزاره لاچین میباشد خودش میفرماید:

تورک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب  
شکر مصری نداریم کز عرب گویم سخن

امیر خسرو دست کم چهار صد هزار بیت فارسی سروده است.

حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، تورکی زبان و از جمله طایفه تورکان و میرزايان بولاسي می باشد و به همطرازان و رقیبانش در شعر پارسی چنین میفرماید:

خنک تر ز زاغ است و تقليد گبك  
کـه هندوستانی تمغل کند

تورکان بابری یا هم قبیله گان حضرت بیدل را در هندوستان مغول میگویند و تا کنون این مفهوم ادامه دارد، مثلیکه میگویند «مغول اعظم» و... محمد افضل سرخوش بدخشانی، از قبیله برلاسیان بدخشان و از اهل فامیل بابر در هند کارهای پرباری را انجام داده و آثاری زیاری را بر شتۀ تحریر آورده و تذکرۀ شعرای او شهرۀ آفاق دارد و او بزعم خود در شعر بزرگترین رقیب حضرت بیدل است.

میرزا اسدالله غالب نیز از سلاله بابر شاه است و از تورکان و میرزايان هند بشمار می آيد وی مؤلف کتاب های زیاد بزبان فارسی و شاعر بزرگ زبان فارسی و اردو می باشد.

ظهیرالدین محمد بابرشاه امپراتور بزرگ افغانستان و هندوستان و مؤسس سلسله بابری در آن سرزمین نصیرالدین محمد همایون، نورالدین جهانگیر یا بزرگترین رقیب سلطان محمود در انکشاف دادن و تقویۀ زبان فارسی، هر کدام صاحب اشعار نغر و سلیس فارسی می باشند و همایون دیوان فارسی دارد.

شاه جهان فارسی دان، دارا شکوه فارسی نویس، نورجهان بیگم شاعره و سخنداں، جهان آرا بیگم شاعره و مؤلف، زیب النساء مخفی شاعره عارفه مؤلف کتابها و صاحب دیوان فارسی، گلبدن بیگم نویسنده تاریخ «همایون نامه» و صدھای دیگر بدربار شهریاران تورک هند بشمول خود شهریاران به زبان فارسی خدماتی را انجام داده اند که نمیتوان به هیچصورت از آن ها انکار کرد.

عبدالرحیم خانخانان بمانند امیر علیشیر نوایی که در دربار سلطان حسین باقراء جراغ علم و فرهنگ فارسی را در هراب روشن ساخت وی در هند در وقت صدارت خود بدربار جهانگیر آنقدر بزبان فارسی خدمت کرد که شاعران فارسی از

سرتاسر مناطق آسیا بدربار او حلقه زدند و شعر سروبدند و تحايف قيمت بهاء بدمست آوردن. و خود عبدالرحيم خانخانان ديوان زيبا فارسي دارد که نگارنده آنرا دیده و خوانده است، با وجود آنکه خود خانخانان از قبile تورکان تورکمن و از جمله قره قويونلوها ميپاشد.

غوريان و ايكيان تورک نژاد در نيم قاره هند کارهای بنيد را پيش از بابريان انجام داده اند ولی دوران با شکوه بابريان در هند و عموزاده گان شان در هرات، کارستانی را به پيشبرد فارسي انجام دادند و خشت هاي زرين را چنان در تهداب آن گذاشتند که در تاريخ هيچ فارسي زبانی ويا هيچ مليتي بجز از تورکي زبانان نتوانسته اند کاري کنند که از آن ياد آوري نمائيم.

### در تورکستان جنوبي:

تورکستان جنوبي که اعراب آنرا بنام «ماوراءالنهر» و روسها «آسيای مرکزی» نام نهادند (که در نقشه کنونی دنيا افغانستان و تورکستان شرقی را مؤرخين و جغرافيه دانان نيز جز آن می آورند)، در تورکستان جنوبي هزاران شاعر بزرگ زبان فارسي برخاسته اند و يادگارهای زرين خود را از زمان های قدیم تا مداخله و استیلاي روسها بدربار شاهان تورک در زبان فارسي گذاشته اند.

بدربار شاهان منغيتی های بخارا که همه تورکی زبان بودند و بدربار شهرياران شيباني ها و اوزبیکان و هشتريخانيان نه تنها خود شهرياران بفارسي شعر ميسروند بلکه شاعران زياد از مناطق ديگر در آنجا گرد آمده و شعر فارسي ميسروند و مستمری ميگرفتند و بدینوسيله فارسي در تورکستان قوت زياد يافته و انکشاف خوب نمود.

## و اما در افغانستان:

مرحوم ملک الشعرا بهار میفرمودند که زبان فارسی در آغاز از سرزمین و کوهساران افغانستان ظهور کرده است، و بعد از آن در مناطق فدیگر رسیده و در این اوراق از دوران زرین و مشعشع سلطان کبیر محمود غزنی حکایات بعمل آمد که چطور فارسی یکدم توجه سلطان غزنه را بخود جلب کرد.

بدوران مغولهای باتور، در آغاز حکمرانی شان زبان فارسی در حال رکود قرار گرفت چونکه اول آنها بزبان فارسی نمیدانستند دو دیگر اینکه زیاده مصروف جهانکشایی ها و فتوحات بودند اما زمانیکه شهریاران بعدی مغولی از یک طرف مسلمان شدند و سپس بزبان فارسی آشنایی یافتند، سد راه پیشرفت فارسی نشدند، تواريخ رشیدالدین فضل الله، تاریخنامه هرات توسط سیفی هروی وغیره بدوران شهریاران مغول نگاشته شده اند.

البته پیش از آنها کتب «تاریخ بیهقی»، «تاریخ گردیزی»، «طبقات ناصری» وغیره تألیف و پخش شده و آثار دیگر چون حدود العالم و تاریخ سیستان وغیره در افغانستان تألیف و تحریر گردیده بودند و بیش از صدها دیوان فارسی در بلخ و بدخشان و غزنی و هرات تهیه گردید و زبان فارسی ده ها مرتبه قوت یافت.

دوران امپراتوری امیر تیمور زیاده تر به جهانکشایی سپری شد، با آنکه شخص امیر تیمور فارسی گوی و فارسی دان بزرگ بود که اشعار حافظ و مولوی را زیر نقد و بررسی قرار میداد، از شعار عرفانی حافظ لذت می برد و از اشعار آزاد مولوی نفرت داشت و اورا تکفیر میکرد، اشعار فردوسی را دوست داشت و از آن است که بار اول مرقد فردوسی را در توس اعمار و سنگ های مرمر اعلی را بر آن گذاشت و برای بار اول در تاریخ فردوسی، آرامگاه او احترام یافت و شهرت وی زیادتر گردید.

در تاریخ زبان فارسی یکی از مسایل عمدۀ که بدوره شهرياران تورک اختراع گردید عبارت از «خط فارسی» می باشد چون امیر تیمور شخصاً حافظ قرآن و فارسی دان بود، شعراء و نویسنده گان فارسی را مقام خوب داده و احترام میکرد، بدوران و تشویق او بار اول «خط تعلیق» اختراع گردید (رجوع شود به صورتگران و خطاطات افغانستان)، سپس بدوران اولاده امیر تیمور خاصتاً میرزا بایسنقر این خط با ترکیب و آمیزش «خط نسخ»، «خط نستعلیق» بین آمد و غالباً این خط «نستعلیق» که اعراب آنرا «خط فارسی» گویند توسط شخص میرزا بایسنقر شاید اختراع گردیده باشد ولی در حقیقت خط فارسی بدربار تورکها به همت نبوغ میرزا بایسنقر، میر علی تبریزی، میر علی هروی و سلطان علی مشهدی بشکل خاص و مترقی تشكیل یافته است.

دومین توجه جدی به سروده فردوسی یا شهناه بعد از امیر تیمور از طریق میرزا بایسنقر صورت میگیرد، و بایسنقر میرزا یک نسخه مفقود شده شهناه را پیدا میکند و توسط خطاطان بزرگ «اکادمی هنرهای زیباییش» چهل کاپی تهیه میدارد و همان است که شهناه فردوسی به دربار یک تورک چون سلطان محمود غزنوی سروده شد، توسط یک تورکی زبان چون امیر تیمور گورش اعمار گردید و توسط یک تورکی زبان چون میرزا بایسنقر دیوان فردوسی یا شهناه بخط زیبای فارسی در چهل کاپی خطاطی و تکثیر میگردد، اکنون هر کدام از آن چهل کاپی دوران میرزا بایسنقر از قیمتی ترین اجناس موزیم های ایران و جهان می باشند و از آنست که فردوسی و شهناه او شهره آفاق می یابد ورنه بمانند هزاران اثر مفقودالاثر می شد. بعد از دوره شاهرخ میرزای تیموری در هرات و شهکاری های فرزند نابغه اش میرزا بایسنقر دوره سلطان حسین باقراء میرسد و از خدمات صادقانه او صدها

کتاب و هزاران مقاله حکایه ها دارند که بزبان فارسی در آن دوره چه خدماتی نبوده که نشده باشد.

امیر علیشیر نوایی هروی که زادگاه او نعمت آباد هرات است و از تورکان پارسی گوی آن جا بشمار می‌رود او در واقعیت امر خداوندگار زبان و ادبیات تورکی است و همچنان است مقام علمی او در ادب فارسی و او بود که رنسانس شرق را از طریق زبان فارسی به جهان معرفی نمود.

علیشیر نوایی شاعر فارسی هم بود و در شعر فارسی خود را «فانی» تخلص داده بود و از حرارت فارسی دوستی های او بود که به انکشاف فارسی به همکاری های بیدریغ حضرت خاتم الشعراً عبدالرحمن جامی، لطفی هروی، هلالی چغتاپی و غیره که همه تورکی می‌گفتند کامیاب گردید.

اینکه یک نمونه شعر ملمع حضرت خاتم الشعراً جامی:

ای لبت پر خنده و چشم سیاهت مست خواب  
ایککی زلفینگ آره سیده آی یوزینگدور آفتاب  
نشه می میکند روی تو را غرق عرق  
باده ایچسنگ تو کیلور ایککی قیزیل یوزدن گلاب

حضرت مولوی جلال الدین بلخی یا خداوندگار بلخ از تورکی گویان بلخ و بزرگترین پارسی گوی جهان است.

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

مولوی اشعار تورکی زیاد دارد و خودرا در اشعار ملکوتی خویش تورک معرفی می نماید:

او گفته بود: «نیم ز تورکستان، نیم ز فرغانه» وی از طایفه قانقولی است.

باز میفرماید:

بیگانه مگوئید مرا زین شهرم  
در شهر شما خانه خود می جویم  
دشمن نیم هر چند دشمن رویم  
اصلم تورک است اگرچه هندی گویم

فارسی دوستی تورکان و انکشاف دادن آنها فارسی را، فارسی در جهان موقف عالی بدست آورد و از قلب دهلي تا استانبول غربی معمولیت پیدا کرد و صدها کتاب تحریر و بطبع رسید، تمام مصارف پیشرفت فارسی از جانب شهرياران تورک پرداخته میشد و طوريكه ذكر گردید، اکثریت پارسی گويان خصوصاً در میان متقدمین تورکان پارسی گوی بودند.

با تشویق بي آلايشانه و دلسوزانه شهرياران تورک که حکومت هاي شان از قلب چين تا استانبول و از قلب نيم قاره تا مسکو بود هزاران گوينده گان زبان هاي غير فارسي، زبان خويش را گذاشت بهفارسي گوبي دست زدند، و بهترین مثال ما عبارت از عزيزان تورک هزاره مي باشد، تورکان هزارنه بمانند ديگر تورکان در سابق تورکى ميگفتند و در حرص و مناطق مرکزی افغانستان زياده تر بهفارسي گرائيدند. همچنان صدها ده و قريه که اصلاً تورکي النسب ميباشند، زبان شان بهفارسي تبديل شد و اگر احصائيه دقيق از طريق خون گرفته شود فارسي زبانان اصلی خيلي کم مي باشند ولی زبان آهنگين کشش دارد و شهرياران تورک آنرا بمقدم مهم جلوه دادند، بناءً فارسي زبان جهان شمول گردید و دومين زبان عمده اسلام بشمار آمد.

## واقعات ناگوار بر زبان فارسی و فارسی گویان:

با تأسف زیاد چندین واقعه ناگوار بر سر فارسی یا زبان بسیار شیرین و آهنگین که چندین ملیت را باهم نزدیک ساخته بود وارد گردید.

سلط روسها و یا استعمار سرخ در سال ۱۹۱۷ میلادی در تورکستان جنوبی بود که تورک و تاجیک هردو ملیت بمانند دو برادر بدربار تورکان منغیتی بخارا بزبان فارسی ارج می نهادند و بسی از شهرياران تورک منغیت بفارسی شعر میگفتند و در بخارا یا مرکز علم و دانش فارسی ترقی بسیار کرده بود و صدھا کتاب تحریر و بچاپ میرسید و پیشرفت فارسی بمراتب زیاده تر از انکشاپ فعلیه تاجیکستان بوقت حکومت تورکان در بخارا بود

چینی ها همچنان تورکستان شرقی را که اویغورستان هم میگفتند همزمان با همکاری روسها تصرف نمودند که هر کدام ممالک بزرگ تورکستان ها، ممالک عظیم و فسیح بودند.

استعمار گران نه تنها زبان فارسی را از متکلمین آن دور ساختند بلکه زبان های تورکی شان را با لهجات آن ها زیر تأثیر زبان خود آوردند و حتی الفبای شان را از میان برده بجای آن الفبای سیرالیک را مروج نمودند و بگفته دانشمند بزرگ خلیل احمد حامدی کلمه «تورک» که معنی مجازی آن اسلام است، بدان سبب کلمه «تورکستان» را به «آسیای مرکزی» مبدل ساختند. با استیلای کمونیست های سرخ ملیون ها کتاب بزبان های تورکی و تاجیکی از میان برده شدند و زبان های تورکی هم از یکدیگر جدا گشتند، چونکه حروف لاتین واول دارد و به هر زبان حروف مختلف جای گرفت، در حالیکه در خط عربی چون واول وجود ندارد، از آن سبب یک صفحه مقاله را که در استانبول مینوشند در اویغورستان بی تکلیف خوانده

میشد، ولی بعد از اینکه لاتین بمیان آمد، جدایی های زبان تأثیرات ناگواری را تولید کرد.

استعمار شیطانی انگلیس در نیم قاره هند، ریشه های فارسی را که از هزار سال باينظرف به دست شهریاران و شهنشاهان تورک آبیاری و انکشاف داده شده بود، خشک ساخته زبان اردو که با وارد شدن زبان فارسی در نیم قاره با ازدواج فارسی و هندی بمیان آمده بود نیز روز به روز ضعیف گردید و هر سه مملکت بزرگ هند، بنگله دیش و پاکستان امروزی که در آن وقت یک کشور عظیم را تشکیل میدادند مجبور شدند تا زبان بیگانه ای چون انگلیس را بزور قبول نمایند.

در خاک هند مخصوصاً در زمان پادشاهان تورک تیموری، هزاران کتاب، فرهنگ ها، تواریخ، داستانها، دواوین، کتب دینی و غیره تألیف و تحریر شده بودند، همه جای خود را به زبان انگلیسی گذاشتند، اکنون در کتاب خانه های هند ما میبینیم که صدها و هزاران کتاب بزبان شیوهای فارسی تحریر یافته و کسی نیست که آن کتب را بتواند بخواندو بعد از مرور بچاپ برساند.

در قسمت دشمنی با دین اسلام روس ها، چینی ها و انگلیس ها یکی و مساوی شمرده میشوند اما روسها و چینیها در از بین بردن منابع معتبر دینی از انگلیس ها پیشی جستند.

چنانچه گفته شده بود که در وقت حمله چنگیز در کتب خانه های بخارا سه میلیون کتاب موجود بود ولی بوقت تسلط روسها که علم و دانش به صدها مرتبه از دوره پیش از مغول پیشرفت کرده و پیش از آن دوره کتاب ها تألیف گردیده بود، همه از میان برده شدند و بخارا که منبع علم و دانش بود همه ذخایر آنرا به یغما برdenد.

آن بخارا منبع دانش بود

پس بخارائیست هر کانش بود

در افغانستان تا دوره های معاصر، زبان فارسی بصورت عادی و نه بسرعت دوران تیموری ها و غزنوی ها به پیش میرفت و کتب و دواوین کم کم تحریر و سروده میشد، درباری ها همه بزبان فارسی صحبت و کتابت میکردند.

در زمان شاه امان الله خان غازی زبان پشتو مورد توجه خاص حکومت قرار گرفت و آهسته آهسته لغات و اصطلاحات و مضامین زبان مذکور در اخبار و مجلات بطبع میرسید، از اینکه گوینده گان زبان پشتو در افغانستان تشریف داشتند و شاهان متأخر نیز در نسب پشتون بودند، با آنکه بزبان پشتو سخن نمی گفتند ولی علاقمند به انکشاف زبان آبایی خویش گردیدند.

در همین وقت بود که مردم ایران دست به انکشاف سریع زبان فارسی زدند، بحدی که یک تعداد مردم ایران بصورت حرکت نازی ها، تنها فارسی را میخواستند که به سرزمین ایران رشد توسعه دهنده، در حالیکه در سرزمین ایران اکثریت مردم تورکی زبانان بودند که آن زبان از نظر ها دور ساخته شد و تنها توجه به انکشاف فارسی گردید.

درین وقت حکومت افغانستان از حرکت نازی مانند ایران آگاه شد، از آنرو نه تنها پشتو را در مقابل زبان فارسی ایران قرار دادند حتی نام «فارسی» را «دری» تغییر داده و به ایرانی ها می فهماندند که پشتو زبان رسمی افغانستان و دری زبان دیگر آن می باشد. و در این حالت زبان فارسی موقوف خودرا از دست داد و در حقیقت پنجاه درصد پائین آمد.

درباره شاهان دوصد سال باینطرف افغانستان آوردیم که فارسی با آنکه مروج دربارها و رسمیات وغیره بود، آنهم چندان ترقی ننمود چونکه زیاده تر اوقات اعضای خاندان های سلطنتی در جنگ های داخلی با یکدیگر سپری میشد، ولی تعدادی چون تیمورشاه درانی، شاه شجاع درانی، شاعرۀ دربار دوره تیمورشاه عائیشه درانی و دیگران تا حدی به ادبیات توجه کردند، ناگفته نباید گذشت که شاه شجاع یک دیوان بسیار معتبر فارسی را بیادگار گذاشته است.

از جانب دیگر قابل یاد اوری است که بگوئیم محبت بیدل دوستی را با آنکه ادباء و بزرگان افغانستان از زمان حیات بیدل تا کنون داشتند، ولی سردار مهر دل خان مشرقی بیرق بیدل دوستی و بیدل شناسی را بار اول بصورت بسیار عالی و قوی در میان اهل دانش بلند نمود.

از اینکه او سردار دانشمند و اصلاً در ملیت از قوم شریف پشتون بود، شهزاده های ادیب بزودی متوجه شدند و توجه خویش را به بیدل شناسی به پیروی از سردار مهر دل خان مبذول داشتند چنانچه سردار غلام محمد خان طرزی از شاعران بزرگ افغانستان در زبان فارسی و محمود بیک طرزی فرزند او نه تنها شاعر بودند بلکه به بیدل و شعر او علاقه مندی بیشتر داشتند.

سپس سردار نصرالله خان «برادر امیر حبیب الله خان» سعی کرد تا کلیات بیدل را در مطبعة سنگی آن دوره بچاپ برساند که متأسفانه ناتمام ماند، سردار عزیز الله قبل، داکتر محمد انس خان، سردار عبدالعزیز حیرت، سردار فیض محمد خان ذکریا، گویا اعتمادی، غلام احمد نوید و یک تعداد زیاد پشتون تبارهای خاندان محمد زایی ها به بیدل محبت داشته و خدمات زیاد را به بیدل شناسی و حلقات ادبی نموده اند.

اما باید متذکر شد که علاقه و ذوق فارسی و بیدل دوستی شخصیت های بالا به پیشبرد زبان و ادبیات فارسی کاری را نتوانست انجام دهد، مثلاً شخص سردار فیض محمد زکریا بحدی نهایی تلاش نمود که بجای پیشرفت زبان فارسی، زبان پشتور را قرار دهد و البته بعضی اشخاص دیگر هم بودند که یکدم علاقمند به پیشبرد یک زبان شدند و زبان دیگر که فارسی باشد از حرکت سریع تاریخی خود باز ماند، مگر فارسی دوستان و حلقات ادبی بصورت های انفرادی و جمعی نگذاشتند که این زبان ضعیف گردد و شخصیت های چون قاری ملکت الشعرا، استاد عبدالحق بیتاب، استاد خلیل الله خلیلی، محمد انور بسمل، محمد ابراهیم صفا، مولوی خال محمد خسته، استاد صلاح الدین سلجوقی، استاد عبدالحی حبیبی، شایق جمال، استاد غلام حسن مجددی، سرور دهقان، استاد شایق افندی و یک عده دیگر تألفات خویش را به فارسی نوشتند و اشعار شان را بزبان مذکور سروندند.

متأسفانه به هیچصورت دوره های حکومت تورکان فارسی دوست دوباره بمیان نیامد تا فارسی را طوریکه به ناز پروردده بودند باز پپرورانند.

در ایران اگر چه زبان فارسی ترقی داده شد، ولی اکثریت بزرگ که تورکی میگفتند یکدم زبان شان از میان برده شد و نشرات و فعالیت های زبان تورکی بكلی از میان رفت، در حالیکه تاریخ بیاد دارد که آن تورکها بودند که با وسعت نظر در ایران فارسی را به اوج اعتلا رسانیدند و جزئی ترین غفلتی به پیشبرد آن نکردند، با آنکه زبان خویش را با خود داشتند و به آن نیز حرمت میکردند اما چون زمان حکومت فارسی رسید، این حکومات بجای اینکه مثل تورکان با وسعت نظر در زبان ها بنگرنند، نکردند و تنگ نظرانه همه خدمات تورکان را نادیده گرفته و بیک

طرف حرکت کردند و این در حقیقت فاجعه‌ای بود بر زبان یک ملیت بزرگ داخلى ایران.

همچنان زبان تورکی طوریکه در صفحات دیگر این مقاله تحریر شد، در تورکیه رو به ضعف کرد و آوردن خط لاتین، دانشمندان و نویسنده‌گان را محروم از تحقیق کتب خط عربی تورکی نمود و به این محاسبه در حقیقت پیشرفت تورکی هم از میان رفت و همه چیز به شکل نو و اصول لاتین شکل گرفت.

در افغانستان در حالیکه فارسی و پشتو در ردیف خود قرار گرفتند که بدختانه هیچکدام به پیش نرفت، اما تورکی به زیر تأثیر این زبان‌ها قرار گرفت و بصورت قطع از ترقی باز ماند. در حالیکه از روی نسب تورکان اکثریت بزرگ افغانستان را تشکیل میدهند و گوینده‌گان حاضره نیز در کنار چار قوم تاجیک و پشتوان و هزاره برابر مینماید، روزی را بیاد داریم که یکی از وکلای تورکی زبان در شورا پیشنهاد کرد تا بزبان تورکی توجه گردد و در نشرات رسمی جای داده شود، شخصی از وکلا گفت که ما در افغانستان تورک و زبان تورکی نداریم و رادیو کابل می‌تواند برای پانزده دقیقه تورکی استانبولی را بنام زبان خارجی داخل پروگرامها بسازد.

افغانستان و اویغورستان در میان ممالک تورکی زبان، یگانه دو کشوری باقی ماندند که تورکی را به الفبای عربی تا کنون در نوشته‌ها حفظ کرده‌اند، ولی از اینکه توجه حکومت‌ها بر آن زبانها نمی‌باشد بناءً به شکل بسیار ضعیف و بطی به پیش می‌رونند و در اویغورستان قدرت و نفوذ خط چینی بر جمله تورکان اثر انداخته، همچنانکه در افغانستان زبان تورکی تحت الشاعع زبانهای فارسی و پشتو قرار گرفته است.

موضوع قابل ذکر دیگر اینست که خلافت اسلامی تورکیه در آن عصر در مقابل تمام ممالک غرب بماند یک سد بزرگ بمفاد جهان اسلام قرار داشت، عمر این خلافت که بنام خلافت عثمانی یاد میگردید، شش صد و بیست و چهار سال بود و کهن ترین حکومت های دنیا بشمار میرفت که از یک فامیل شش و نیم قرن حکومت کردند.

همان طوریکه در عصر حاضر ایالات متحده امریکا بزرگترین قدرت جهان و بنام «سوپر پاور» شناخته شده است، تورکیه عثمانی نیز در آن وقت موقف سوپرپاوری را بدست داشت و تمام عالم اسلام از حمایت آنها برخوردار بودند. حکومت های غرب دیدند که به هیچ صورت نمی توانند تورکیه را با آن عظمت و قدرت شکست بدنهند لذا دست یک سلسله توطئه ها و تخریبات بداخل خود تورکیه و کشورهای اسلامی زدند و خواستند که تورکیه بزرگ را به هر وسیله یی که باشد تجزیه و از میان بردارند.

چنانچه که از داخل تورکیه یک عده حرکات بر علیه خلافت صورت گرفت که علت آن فعالیت های ایجینت های انگلیس و غربی بود، در ممالک عربی تبلیغات غربی ها بر علیه تورکها بحد نهایی رسیده بود و چنانچه دیده شد که محافظین مکه مکرمه که جمله تورکها بودند از خون آنها در حریم کعبه جوی های خون آن مسلمانان در جریان آمد.

درین وقت در ایران ممالک غرب دسایس دیگری را در میان انداختند و اولاً سعی نمودند که سلسله حکومت تورکهای ایران را که از هزار سال پیش باینطرف در خاک ایران حکم میراندند از بین برده و بجای آن کسانی دیگری را که به دهل غربی ها رقص نماید بر سر قدرت بنشانند، تا در مقابل زبان تورکی، فارسی را قرار

دهند. دو دیگر اینکه از زمان شاه اسماعیل صفوی که اجدادش اهل تسنن بودند سعی مینمودند که شیعه را در مقابل تورکیه اهل سنت و الجماعه مقابل سازند.

حرکت صفوی ها در طریق مذهب حضرت امام جعفر صادق (رض) بصورت بسیار سریع تا دوران بمیان آمدن حرکات زبان فارسی در ایران قدرت و قوت زیاد پیدا کرد، و اینجاست که در مقابل تورکی زبانان اهل تسنن فارسی زبانان اهل تشیع قرار گرفتند که در این وقت موقع به دشمنان اسلام بخوبی میسر شده بود دشمنان خلافت اسلامی تورکیه در عقب اختلافات را بعد زیاد دامن میزدند که متأسفانه ایران به ضعیف ساختن و تجزیه خلافت اسلامی رول عمدۀ را بازی کرد.

اتفاقاً مصطفی کمال که بعدها لقب «آته تورک» را یافت تورکیه را از تجزیه نجات داد و حدود تورکیه کوچک گردید، اما با تأسف زیاد که شخص آته تورک طرفدار سرسخت غرب بود و سعی بلیغ بخراج داد که کلچر و فرهنگ غربی را به تورکیه عثمانی غالب سازد.

در نتیجه این همه فعالیت های عرب ها و ایرانیها و غربی ها بخارط از میان بردن خلافت اسلامی می توان گفت که موقف زبان فارسی در تورکیه ضعیف و بالاخره از میان برده شد و با آنکه فارسی در حدود ایران اوچ گرفت ولی از جهان شمال بودن محروم گردید.

به تعقیب از میان بردن فارسی در آسیای مرکزی یا تورکستان، آسیای صغیر یا تورکیه و نیم قاره هند، مصطفی کمال الفبای اسلامی را که تورک ها بدان می نوشتن برسم الخط لاتین مبدل ساخت و ضربه سخت دیگری را بر فارسی و م-tone تورکی آورد که در حقیقت فرهنگ فارسی و تورکی از کمر دو نیم ساخته شدند.

در خلاصه موضوع گفته میشود که زبان فارسی به قوه و محبت تورکی زبانان به اوج اعتلاء رسید که هیچ محقق و ادیب و دانشمند نمیتواند از آن انکار ورزد، تورکان در مدت بیش از هزار سال که شهرياران شان تورک و تاجیک را زیر حمایه قرار داد و بر ایشان حکمرانی می نمودند و زبان فارسی را زبان درباری ساختند از آن سبب زبان فارسی زبان دوم تورک ها بشمار میآید، همچنان به سبب اینکه ملیت های دیگر غیر فارسی و تورکی تحت قیادت شهرياران تورک در انکشاف زبان فارسی سهیم بودند و بسی از آنها فارسی زبان شدند بناءً می توان گفت که زبان فارسی زبان چند ملیتی بوده و مال همه گان می باشد.

در ادب زبان فارسی میتوان گفت که اگر بیش از سی و پنج درصد لغات عربی در فارسی دخیل میباشد و بیشتر از آن لغات و اصطلاحات تورکی در فارسی داخل گردیده و البته زبان های دیگر دنیا به اثر انکشافات تحقیکی و همچواری ها بر تداخل در زبان فارسی دست داشته اند که این همه به غنای زبان فارسی دلالت مینماید و یکی از علل زیبایی و آهنگین بودن فارسی به اثر تداخل زبان های دیگر بر زبان مذکور است.

خیلی نابجا خواهد بود که اگر جوامع فارسی زبان همه انکشافات و ترقیات فارسی را توسط تورکان نادیده بگیرند و در کنار آن بر علیه تورک و زبان تورکی کلمات ناسزا گویند، ما در میان شرقی های خود کلمه ای داریم «نمک حلّل» و باید اقلّاً فارسی زبانان که برادران دینی و تاریخی و هم میهن تورک ها می باشند، احترام متقابله داشته و تاریخ و افتخارات آنها را مسخ نمایند، و البته مسخ کردن این همه امتیازات به آسانی میتواند به ضرر خود فارسی زبانان نیز تمام گردد.

چقدر مضحك است که نام بزرگ و تاریخی «تورکستان» که گاهی هم در تواریخ «توران» آمده «فرا رود»، «آسیای مرکزی» و یا «ماوراءالنهر» که عربیست در نوشته ها آورده شود.

در حالیکه فرخی هزار سال پیش تورکستان و توران را که معمول وقت بود چنین ذکر مینماید:

ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی

پس از چندین بلا کامد بر سر توران

و یا:

به تورکستان سرابی نیست کز شمشیر تو صد ره

در آن شیون نکردستان خاتونان تورکستان

حضرت مولانا بلخ هم کلمه «تورکستان» را در اشعار خود آورده است و گویا اینکه هفت صد سال پیش از آن کلمه تورکستان معمول بوده، پس فرا رود یک نام نو می باشد.

روسها و چینی ها دو ملکت فسیح و بزرگ تورکان اسلامی را که تورکستان جنوبی و تورکستان شرقی مسمی بودند نه تنها نام شان را تغییر دادند بلکه به ممالک کوچک تقسیم نموده و هر کدام را بنامهای مختلف قلمداد کردند، تا اتحاد همنگی و هم زبانی شان را از میان بردارند، حتی در داخل افغانستان بوقت آخرین شاه افغانستان «تورکستان صغیر» که اسم صفحات شمال افغانستان بود به شمال مبدل ساختند و البته این نه تنها به اشاره روسها صورت گرفت حکومت افغانستان هم آرزوی این موضوع را بدل داشت، فقط یک نسل پیشتر در کتاب ها مخصوصاً در سراج التواریخ و اسناد دیگر دولتی و غیر دولتی صفحات شمال را «تورکستان»

گفته شده و امیر عبدالرحمن زمانیکه میمنه را فتح کرد بصورت رسمی خودرا «پادشاه تورکستان و افغانستان» لقب داد و البته استناد مؤثق درین باره زیاد می باشد. بدوران سابق هر وقتکه تورک میگفتند کلمه تاجیک تداعی میشد، به علت اینکه از هزاران سال باینطرف این دو ملیت زنده گی با همی و همزیستی مسالمت آمیز داشتند، چه جایی که از هزار سال باینطرف شهریاران و شهنشاهان تورکی زبان، زبان فارسی را از خود دانسته و آنرا انکشاف دادند و زبان درباری خود ساختند و حتی کلمه «دری» از دوران تورکان برخاست، گویا که زبان درباری.

همه میدانند که نفوس جمعی تورکها در دنیا دست کم به سیصد میلیون بالغ میگردد و کوردلان متعصب همه را در ساحة خاک تورکستان، مهاجر وانمود کرده اند و چند میلیون محدود را که از ملیت خودشان میباشد، باشنده گان اصیل وانمود مینماید، و این عمل ناشایسته نه تنها غیر علمی، ناجوانمردانه، نا معقول و مجعلول است بلکه به ارتباطات و دوستی ها رخنه وارد مینماید و اگر ما آن ملیت شریف را با تورک در نفوس مقایسه کنیم میدانیم که یکی قطره و دیگری بحر است و قطره را ساکن اصلی و بحر را ساکنان مهاجر گفتن یک دروغ ضرر ناک و بیهوده میباشد، و نوشته های ساخته گی و دروغ های فتنه افگن آنها باعث اغوای اخلاف و محققوین آینده میگردد که در واقعیت امر یک خیانت بشری بشمار می آید و نتیجه سخن اینکه تورک را خداوند با تاجیک آفریده و هر دو جزء لا یتجزی میباشد.

مثالی داریم از شخصی که زمانی در حکومت های کمونستی افغانستان خود را از غلامات و سرسپرده گان روسها معرفی میکرد و خویشتن را یک انتراناسیونالست میدانست و هر آنچه که حکومت روس بر سر او امر مینمود لبیک گویان بماند

برده گان فرمانبردار بود، شگفت اینجاست که آن بیگانه پرست با چند روس پرست دیگر ش اکنون از رهبران فاشیست و تنگ نظر شناخته شده اند، و به مشکل بزرگ که نفاق است و دامنگیر مردم افغانستان شده توجه نمی نمایند، مهم تر اینکه آنها کسان ویا فعالین یک زبان دیگر را بنام فاشیست معرفی مینماید، بی خبر از آن که خود چند قدم از آنها پیشی جسته اند.

در مجله «آریانای برون مرزی» نوشته یکی از آن روس پرستان را میخوانیم که ده ها مرتبه کلمه «فرا رود» را در مقاله خود می آورد و اندکی به پیش رفته دعوای آنرا مینماید که بخارا و سمرقند باید به تاجیکستان داده میشد، این غلام بچه روسها اولاً در ساحة تورکستان و تاریخ آن معلومات نداردو احصائیه ها و تقسیمات محیطی آنرا نمیداند، پیش از همه باید گفت که این نفاق گر و تجزیه آور میان تورک و تاجیک بوقتیکه روسها بر آن ممالک سلط داشتند زنده بود و شخص بود که بمانند گوسفند گردن بسته در کابل بزیر دست روسها منتظر فرمان شان بود به روسها نگفت که سمرقند و بخارا را به تاجیکستان چرا ندادند، در آن وقت میگفت که «برادر بزرگ ما کشور شوراهما» هرچه که بفرماید درست است.

اما اکنون که بر سرش اثرات فاشیستی آمده تنگ نظرانه بی اتفاقی و اختلاف را بین دو ملت محترم تورک و تاجیک که در همه تواریخ نامهایشان همدیف آمده است می اندازد، او این را ندانسته که تعداد تورکان خجد بمراتب زیاده تر از تاجیکان آنجاست و اکنون در احصائیه نفوس تورک در تورکستان بیش از سه میلیون می باشد.

در بخارا همچنان ده ها مرتبه نفوس تورک از تاجیک زیاد میباشد، دلیل اینکه یک تعداد تاجیک در آن سکونت دارند اینست که بدوران حکومات تورکان

فارسی قدر میشد و از آنست که مقداری به آن زبان عادت و خو گرفته اند، دو دیگر اینکه به تاریخ مراجعه بفرماید کلمه «بخارا» یک لغت تورکی و بزبان اویغوری نام صنمی است و در زمانه های قدیم تورکان پیش از اسلام آن بت را پرسش مینمودند.

به همین سان «سمر» کلمه تورکی است و معنی افسانه را میدهد، چنانچه استاد شهریار بزرگترین فارسی سرای عصر ما که تورکی زبان آذری است بدین معنی میفرماید:

کی مرده ای که نام تو زنده است جاودان  
ای در جهان به نیکی و بخشش سمر پدر

در جایی دیگری میفرماید:

من علی شاه ولايت به دو عالم سمرستم  
شهر علمست رسول الله و من باب و درستم

سمر در تاریخ تورکستان کبیر نام یکی از خوانین بسیار مقتدر بوده و در خاک فعلیه سمرقند سکونت داشت و قلعه مستحکمی را در آن جای آباد کرد و ترکیب آن به تورکی «سمرکنت» شد و اگر فارسی می بود آنرا «کنت سمر» میگفتند. کنت در تورکی به سیاق، یار کند، تاشکند، خوقند، خجند و غیره قلعه را گویند که جمله تراکیب تورکی و به سیاق گرامر تورکی آمده است.

پیش از امپراتوری امیر تیمور صاحبقران در سمرقند فارسی زبان بسیار کم بود وی زمانیکه ایران را فتح کرد، علما، هنرمندان، کاسبان و پیشه وران را از ساحة اصفهان و شیراز، نیشاپور و توس به سمرقند آورد تا سمرقند را از نگاه ساختمان زیباترین شهرهای دنیا بسازند و چنانچه که امیر تیمور به این آرزو کامیاب شد و از

آنست که یک تعداد اسرای جنگی از بیرون آمدند و فارسی را مروج دادند و البته طوايف تورک آنها را بمانند برادران پنداشته و زنده گی مشترکی را به پیش بردن.  
و ناگفته نماند که موجودیت تاجیک را پیش از آن در سمرقند نمیتوان انکار کرد.

همانطوریکه کلمه «بخارا» را صنم ویا معبد و بخانه بزبان تورکی اویغوری گفتیم، در حقیقت در سه منطقه آسیای مرکزی ویا تورکستان بنامهای فرخار، تخار و بخار که هر کدام حرف «خ» دارند در حقیقت آن حروف به حرف «ح» بدون نقطه بودند که به اثر تلفظ ها مخصوصاً در فارسی آنرا به «خ» نقطه دار مبدل کرده و ضمه ها را نیز به فتحه گردانیده آنرا مفرس ساختند که در هر سه منطقه سه معبدیت وجود داشت.

و طوریکه میدانیم سه منطقه افغانستان فعلیه مراکز بسیار قدیم طوايف تورک اند، کابل، بلخ و تخار که در مقاله دیگر وجه تسمیه کابل شرح گردید که برگرفته شده است از قابل بای «تا کنون نام قریه است در کابل» فرزند آچیل خان و برادر جابول بای، ورود تورک ها درین سه منطقه بیاد تاریخ نمی آید، گویا قدمات آنها در این مناطق بیش از پنج هزار سال میباشد، و در خصوص اینکه درباره ورود کوشانیان و یفتلیان می نویسند که اصلاً از طوايف سیتی ها و یوچی ها بوده اند از تورکستان چین آمده اند بدون تردید درست است، اما تاریخ دقیق ورود آنا را ننوشته اند، یعنی اینکه آنها از زمانه های بسیار قدیم آمده و باشنده گان اصلی محلات مذکور را تشکیل میدادند.

در قسمت بلخ لطفاً مراجعه بفرمائید به کتاب «تاریخچه نژادها و اقوام در افغانستان» و طوریکه گفته شد سه منطقه تخار، فرخار و بخار کلمات قدیم تورکی اویغوری بوده که اصلاً بنام معابد موسوم شده اند که فعلاً جمله فرخاریان بزبان

تاجیکی سخن میگویند و دست کم هفتادو پنج درصد مردم تخارستان بزبان تورکی تا کنون صحبت مینمایند، یک تعداد زیاد هزاره های تورک، تورکستان درینجا بزبان تاجیکی و تعداد کثیر آنها به همان تورکی هزاران سال پیش خود بایکدیگر مکالمه میکنند.

در سطور دیگر این نوشه بار بار تکرار شد که موجودیت تاجیک را در هیچ یک از مناطق متذکره انکار نکرده ایم و دائم گفته ایم که این دو قوم با هم متلازم گشته اند و این تذکرات بخاطر توضیح تاریخ و بخاطر خاموش ساختن یک عده جعلکاران می باشد که باید موجودیت دیگر اقوام و ملیت ها را بپذیرند و تاریخ تورک و تاجیک می رسانند که این دو اولاد دو برادر ایرج «ایران» و تور «توران» هستند و در ریشه یکی می باشند و از آن است که گفتمی وجوه مشترک آنها مخصوصاً در لغات زیاد میباشد.

بناءً خیزها و جست های نابجا، مبالغات زیاد، گزافه گویی ها در باره اقوام مخصوصاً ملیت کثیرالنفوس تورک که از قلب چین تا قلب اروپا و روسیه حیات بسر میبرند، همه و همه بجز خفت عقل و خست طبع چیزی دیگری را نشان نخواهد داد، در حال حاضر مردم هوشیار شده اند و اغوا گران و جعل کننده گان را بخوبی می شناسند و کسانیکه مطالعات عمیق تاریخی دارند، جعلیات و ساخته کاری ها را بزودی پی می برنند.

در سطور بالا گفته آمد که هر چهار پایه اساسی و آهنین زبان فارسی توسط قایدین بزرگ و شهربیاران مقتدر و سلاطین با فرهنگ و با احساس تورک ها استوار شدند، در کنار آن همه حمایه از زبان شیرین فارسی، بزرگترین گوینده گان زبان و ادبیات فارسی چون ظهیر فاریابی، نظامی گنجوی، خاقانی شیروانی، قآنی، صائب

تبریزی، انوری ابیوردی، شیخ محمود شبستری، امیر حسین سادات غوری، مولانا جلال الدین محمد بلخی ثم رومی، فرخی سیستانی، عسجدی، مولانا عبدالرحمن جامی، لطفی هروی، هلالی چغتاوی، امیر علیشیر نواوی، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، امیر خسرو دهلوی، محمد افضل سرخوش بدخشانی، میرزا اسدالله غالب، مخفی زیب النساء، احمد شاملو، ایرج میرزا، استاد حسین شهریار، منهاج سراج جوزجانی، عنصری بلخی و صدها و هزاران دیگر که دیوان های زیادی را بیادگار گذاشته اند در اصل تورک می باشند.

در نثر نویسی نیز مانند گلبدن بیگم، نورالدین جهانگیر و صدهای دیگر یادگار های زرین خویش را در غنا بخشیدن زبان و ادبیات فارسی بما گذاشتند، فرهنگ های بسیار غنی و مآخذ اعلی محققین فارسی نیز از دست آوردهای تورکان پارسی گوی است.

وا حسرتا که سلطان بزرگ غزنه و شهنشاه کبیر محمود غزنوی را به بهانه ندادن چند پول بی ارزش به ابوالقاسم فردوسی شاعر دربار او، اورا متهم به مال دوستی مینمایند، و این را در حقیقت پی نبرده اند که فردوسی را نیز چشم گرسنه به پول و مادیات معرفی میکنند و از زبان او بگفته شیروانی، الفاظ و کلمات را از شهناه برداشته پیهم قرار داده و نامش را هجو میگذارند، ورنه تاریخ گواه است که فردوسی خودش از توس به دربار محمود غزنوی رفت و درخواست شاعری را بدربار او کردو عنصری بعد از اخذ امتحان در قریحه شعری او ویا در جمله مداعین سلطان مقرر داشت، همچنان به حمایت سلطان شهناه را سرود و منظماً از دربار محمود ما هواره به او داده میشود و اگر محمودی نمیبود فردوسی هم وجود نمیداشت تا شهناه را بسرايد، اگر بدون یاری و مدد محمود غزنوی فردوسی شهناه را

میتوانست بسراشد، در توس آنرا می سرود، ولی نه آنست که تهمت گران میگویند، بلکه حقیقت آنست که محمود باعث سروden شهناه شده و بنام محمود هدیه شده است.

استاد خلیل الله خلیلی در کتاب «سلطنت غزنویان» به این تهمت های دشمنان بر آشتفتگی نشان میدهد و جمله را با اسناد و مدار رد میکند، همچنان داکتر ناظم و شیروانی از این تهمت های کم ظرفان رنج برده همه را رد میکنند.

درست است که شهناهه توسط نابغه بزرگوار فردوسی توسي سروده شده است ولی در کنار آن گویند که فارسی خالص و دور از کلمات بیگانه است، در حالیکه دکتور جعفر معین فرنویسنده عالی مقام ایران یک هزار لغت عربی را در آن شهناهه پیدا کرده است، در ضمن اینکه فردوسی هزار لغت عربی را در شهناهه که به افتخار سپهسالار اسلام محمود غزنوی آورده است، هنوز کسی لغات تورکی شهناهه را بیرون نویس نکرده است و از آنجاییکه زبان فارسی مالامال از لغات تورکی و از قدیم الایام باهم آمیزش کرده اند هزاران لغت تورکی را از آن می توان بدست آورد.

محمود فارسی را در هند رایج ساخت، در ایران و افغانستان و تورکستان فارسی را انکشاف داده و حمایه کرد، اما بدختانه کم ظرفان و جاهلان تاریخ اورا با فردوسی مقابل ساخته به آن خادم بزرگ فارسی و اسلام طعن میفرستند و هم خدمات اورا نادیده میگیرند.

درباره اینکه چرا تورکها بدون داشتن تعصب با علاقه خاص به گفتن و انکشاف زبان فارسی اقدام کردند و آنرا در اقصی جهان معمول گردانیدند، البته دلایل زیادی میباشد.

اول اینکه این ملت در طبیعت خاصیت تنگ نظری نداشته و احترام به ملت های دیگر و زبان های دیگر دارد، دو دیگر در سطور بالا گفته آمد که زبان فارسی را مردم تورک از خود میدانند و طوریکه خواندیم زبان دوم مردم تورک می باشد و هیچ کس با زبان خود دشمنی نمی نماید چونکه مال خودشان است.

سوم اینکه چون زبان فارسی یک زبان ترکیبی می باشد و تداخل زبان تورکی و عربی بی نهایت زیاد است از آن سبب کلمات ترکیبی و کلمات تورکی این زبان به گفتار و زبان تورکها آسانی دارد و از آن بوده که تورکها این زبان بسیار خوش آواز را زبان درباری خود ساختند، چهارم همچواری و همزیستی تورک و تاجیک در طول هزاران سال باعث آن شده که مردم تورک تصور کنند که آن زبان زبان ییگانه نیست و چه جائیکه هزاران کلمه داخل زبان تاجیکی شده است، در صفحات شمال افغانستان و تاجیکستان گفته ما بزودی ثبات میگردد و حتی در بعضی نقاط تقریباً دو زبان تورکی و تاجیکی باهم جوش خوردن و یک زبان نوی دیگر را بمیان آورده اند و بنگرید زبان مردم «کاسان» را و بدانید که این دو زبان و این دو ملت از هم جدایی ندارند، ولی کوردلان سیه دل و متعصبین تنگ نظر جان کشی ها می نمایند که این دو ملت باهم پیوسته را دو نیم و از هم ییگانه جلوه دهند.

دیگر اینکه در یکی از سایت های انترنیتی یکی از دانشمندان زبان و ادبیات بنام «جين متلاک» ثابت کرده و نتیجه گرفته است که بگویید «تورکی ما در همه زبانها و فارسی لهجه ای از آن است» [www.turkishdailynews.com.tr](http://www.turkishdailynews.com.tr)

و در این باره چندین پروفیسور زبان شناسی تحقیقات عمیق و پژوهش‌های زیاد کرده اند و گفته اند «اولین زبانی که بشر در کره زمین بدان تکلم کرده تورکی است...» تورکی دارای هجده زبان عمدۀ که همه یک ریشه دارند و ده ها لهجه میباشد و در هر مملکت

تورکی زبان ده ها فرهنگ تحریر شده که اگر همه آنها یکجا شودند هیچ زبانی پایه وسعت و بزرگی آن نمیتواند مقایسه گردد.

البته دلایل زیادی دیگر وجود داشت که چرا مردم و ملیت تورک بزبان فارسی علاقمند بوده و به انکشاف دادن آن دست زدند، بدختانه کسانیکه بمقابل تورک دشمنی و تعصب دارند معلومات تاریخی نداشته و خود را مصروف خواندن معلومات درست و حقایق نمی سازند و هر آن سعی میدارند با کلمات تقليد شده خویش نام تورک و تورکستان را در نوشته ها حذف و سعی میدارند حقایق را کتمان ببخشند، و بقراریکه در نوشته های بالا ذکر شد یکی از آن قلم بدستان خشک دماغ نام تورکستان را حذف و آنرا میخواسته که «فرا رود» بگذارد و شما خواننده محترم از آن قضاوت نماید که این دعواگر سمرقند و بخارا و این تفرقه انداز اندر میان دو ملیت برادر در تاریخ طولانی جهان چقدر درحق ملیت ها خیانت و خیره سری مینماید.

امید میرود از الفاظ درشت این نگارنده خواننده گان رنج نبرند، زیرا رنج من در مقابل تفرقه اندازان و فاصله سازان می باشند و بازهم از خود آن تفرقه اندازان از استعمال کلمات بالا معذرت خواسته میشود، فقط استعمال کلمات بالا بخاطری بوده که دیگران تحت تأثیر بیگانه سازی های آنها نرونده و متوجه نزدیک سازی انسانها و باز در بین تورک و تاجیک باشند چنانچه حضرت مولانا میفرماید:

توبـرـای وـصـلـ کـرـدـنـ آـمـدـیـ  
نـیـ بـرـایـ فـصـلـ کـرـدـنـ آـمـدـیـ

و یا اینکه حضرت مولانای وصل گر میفرمود: «بیگانه مگوئید ما زین کویم». موضوع عمدۀ که باید درینجا ذکر گردد اینست که اگر کسی در مقابل حقایقی که یک ملت دارد و در ان باره می نویسد، متأثر میگردد ما آن شخص را تنگ نظر می نامیم، و هر کس حق دارد ملت خود را به آسمانها بلند ببرد و به هر اندازه که علاقمند است

خوبی های ملت و زبان خود را بگوید، ولی مبالغه آمیز نباشد و حقوق حقه دیگران را کتمان ننموده و تاریخ آنرا مسخر نکند.

کتاب «ترکان پارسی گوی» را بخاطری سردست گرفتم که بسی از دوستان هزاره، دوستان تورکی زبان و تاجیک زبان بار بار پیشنهاد نمودند که نوشتن کتاب ترکان پارسی گوی در حقیقت دروازه دوستی تورک و تاجیک را باز میدارد و نیز تحریف کتنده گان و نفاق بر انگیزان را خاموش ساخته بلکه متوجه آن میسازد که حق را به حقدار نسبت داده و هر موضوع را از روی واقعیت قضاوت نمایند.

بیاد نگارنده می آید که روانشاد داکتر علی رضوی غزنوی، باری با اصرار زیاد در نوشتن «ترکان پارسی گوی» فرمود که «کتاب را آغاز کن و من در باره حضرت جامی که اوزبیک است برایت معلومات میرسانم» بلی بزرگان را مردم به هر طرف میکشانند، بنگرید چهره حضرت جامی را که از مقابل توسط بهزاد بزرگ نقاشی شده، چین و لنگی و ریش اورا که همه تورکانه است و نیز او تورکی بمانند امیر علیشیر نوایی هروی است که اشعار تورکی اورا در صفحات بالا آورده ایم و نیز برادر دانشمند جناب محمد ایوب ساعی مکرراً تقاضا مینمود که کتاب ترکان پارسی گوی را هرچه زودتر به اتمام برسانم. در پایان پیشگفتار هذا یاد آوری میشود که مقالات این کتاب از مدت ها باينطرف بصورت های پراگنده تحریر و بعضاً بچاپ رسیده اند و یک تعداد زیاد شعراء و ادبائی عمدہ در باره «تورکان پارسی گوی» در حال جمع آوری میباشند، لذا از خواننده گان محترم رجامندم که اگر در ترتیب و تنظیم و تفاوت های زمانی که مغشوش میگردند این نقیصه را بدیده اغماس بنگرند و راقم این سطور را مورد عفو قرار داده افتخار ببخشند.

عنایت الله شهرانی

بلومینگتون، اندیانا

۷ جنوری ۲۰۱۰ میلادی

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان بـا صفا را

## فصل دوم

### ترکان پارسی گوی در هند

#### زبان فارسی در نیم قاره هند

شکر شکن شوند همه طوطیان هند      کین قند پارسی که به بنگاله میرود  
در مقدمه این کتاب آروده شد که سلطان کبیر و شاهنشاه نامی افغانستان محمود  
بزرگ در نشر زبان شیرین و آهنگین فارسی چه در افغانستان، تورکستان، ایران و  
هندوستان حرکت کلیدی و نقش اصلی را داشته است.

او بیش از چهارصد شاعر را بدربار خود راه داد تا اشعار فارسی بسرايند، آنها را  
معاش و جای و خانه داد و هر کدام را تشویق و ترغیب کرد تا صاحب دیوان ها  
شوند و همین طور تا آخرین اولاده او شعر پرور و توجه خاص به انکشاف زبان  
فارسی داشتند که تعدادی از آنها شاعر بلند پایه فارسی نیز بودند، این شاهنشاهان در  
حقیقت بدو زبان تورکی و تاجیکی بدربار سخن میگفتند و در خانه ها عموماً بزبان  
تورکی مکالمه میکردند، زیرا جمله تورکی زبانان بودند و البته اشراف و اعیان  
دربار نیز اکثریت بزبان تورکی صحبت کرده و به هر دو زبان ارزش و مقام خاص  
قابل بودند.

شاعران بزرگ دوره محمودی استاد عنصری، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، فردوسی بزرگ و غضایری بودند و اگر اسماء شعرای دربار محمودی را بدست آورده و بنویسیم از حوصله بیرون خواهد بود.

همان قسمیکه دین میین اسلام را محمود کبیر در نیم قاره هند پخش و ترویج داد که بیش از نیم نفوس اسلام نتایج جهاد و خدمات اوست، زبان فارسی هم در نیم قاره هند بحدی پیشرفت کرد که در تمام عالم فارسی زبان و تورکی زبان در احیاء فرهنگ فارسی برابر به آنجا کار نشده بود.

شاید در تاریخ زبان فارسی آنقدر کاریکه در انکشاف و ترویج آن در هندوستان صورت گرفته در هیچ منطقه دیگر نشده باشد، درست است که دربار تیموریان هرات که جمله تورکان بودند فارسی را به اوج اعتلاء رسانیدند، سلجوقیان عظیم الشأن، حامیان بزرگ زبان فارسی که جمله تورکان تورکمن بودند کارهای را در تقویه و حمایه زبان فارسی و اسلام کردند که نمیتوان بچند کلمه حتی خلاصه خدمات شان به آسانی ادا کرد، ولی کارستانیکه در زبان و ادب فارسی و خدمت به آن توسط تورکان بابری تیموری صورت گرفته اگر همه آن را ذکر نمائیم مثنوی هفت من کاغذ خواهد شد.

قابل یادآوری است که در وقت شاه اخیر ایران رضا شاه پهلوی زبان فارسی اوج گرفت، به هزاران کتاب و صدها دیوان اشعار تورکان پارسی گو و نویسنده گان تورک پارسی نویس بچاپ رسید، ولی یک تعداد زیاد آن آثار جدید بودند و متنون قدیمه تورکان فارسی گوی و یا آثار فارسی گویان فارسی نویس بطبع نرسیدند.

امروز اگر کسانیکه فارسی دوست می باشند و به زبان فارسی علاقمند هستند به آرشیف های هندوستان بروند خواهند دید که هزاران هزار کتاب بدوران حکام تورکی هند تحریر و قلمی شده اند که هیچ کدام اقبال چاپ نیافته است. هر کدام آن کتب در مقابل پول دولت مردان تورک و ترکان پارسی دوست تألیف و تدوین شده اند.

برای اثبات قول فوق رجوع نمائید به کارهای دوره جهانگیر امپراتور تورک هندوستان و افغانستان و بخوانید سوانح عبدالرحیم خان خانان تورکمن را که شعر را به چی شکل اباته و اعشه داد و بکدام اشکال با آنها رفتار میکرد و حلقات شعر گویی دوران او چه صورت داشته.

یک تعداد کسانیکه عاشق تاجیک و زبان تاجیکی می باشند باید بجای اینکه بر علیه تورکها تعصب نشان بدهند، بروند به کتب خانه های دهلی و لاهور و کراچی و دیگر جایها کتب معتبر زبان تاجیکی را بدست آورده و آنها را با تعلیق و تتحشیه بچاپ برسانند، بدختانه این تعداد تنگ نظران بجای اینکه کاری را بخود انجام دهند پیش تر از همه به تخریبات دیگران دست میزنند که درین صورت نه بخود میتوانند مصدری خدمتی شوند و نه به دیگران.

تاجیک و تاجیکی دوستی عیب ندارد، هر کس حق دارد و حق مشروع اوست که زبان و ملیت خویش را به قیمت جان دوست داشته باشد، ولی این تا بحدی است که به دیگران تجاوز ننموده و حقوق و تاریخ دیگران را تصرف ننماید.

در سنت انسانیت و مساوات بشری تبعیض مردود است و چه رسد به اینکه در اسلام تبعیض و تفوق طلبی حرام شمرده شده در افغانستان تورک، تاجیک، پشتوان، هزاره و ملیت های شریف دیگر همه مقام بشری مساوی دارند، در سال ۱۹۹۲

میلادی این نگارنده مهمان مؤسسه «پیوند» در تاجیکستان بودم و شعار اولی در آنجا عبارت بود از «تاجیکان جهان متحد شوید» این شعار که بصراحة «پان تاجیک» را افاده مینمود، ولی هیچ دوست و برادر تورک آن موضوع را بروی عزیزان تاجیک لب نکشود و آنها را متهم به «پان» نساخت.

یکی از شیفته گان زبان تاجیکی نویسنده این سطور می باشد که همه آثار او بشمول صدھا مقاله بزبان تاجیکی بود و چه جاییکه چندین اثر در بنیاد فرهنگ تاجیک که تا حال نوشته نشده بود تهیه و بچاپ رسانیده است. و در هیچ یک کشور فارسی زبان بمانند آنها تألیف و طبع نشده بودند، اما درین فعالیت های تاجیکی کسی مرا «پان تاجیکیزم» طرفدار تاجیکیزم نگفت، ولی زمانیکه یک مقاله در باره تاریخ درست ملیت عظیم و پر نفوذ تورک و نیز احیاء کننده زبان فارسی نوشته میشود، فوراً اورا محاکمه و «پان تورکیست» می نامند، چنانچه چند مقاله از آن اشخاص بمشاهده رسیده است.

یکی از اهداف اصلی تألیف کتاب «ترکان پارسی گوی» اینست که مسایل پنهان و آشکار و خدمات و ارتباطات تنگاتنگ تورک با تاجیک واضح گردد، تا اینکه واقعیت ها بمیان آید و محبت این دو ملیت شریف و نجیب بین هم زیاد گردد، درین روزیکه بشر در عصر کمپیوتر حیات بسر میرد، ولی ما بگفته حضرت مولانا «هنوز اندر خم یک کوچه ایم». و براستی به عقيدة نگارنده بدیخت ترین انسانها کسانی می باشند که افکار فاشیستی دارند و تنها خودرا میخواهند و بس که آن مفکوره هر گز پایدار نبوده و باز بنابر فرموده حضرت مولانا «دارای پای چو بینی» می باشند.

## فارسی و قایدین تورک در شبه قاره هند:

بصورت عموم موقف زبان فارسی را در هند می توانیم به چهار دوره تقسیم نمائیم:

### اول: دوره غزنویان و غوریان:

مکرراً گفته آمد که زبان آهنگین فارسی به مجاهدت و قیادت سلطان محمود شهریار بزرگ تورک در هندوستان رایج گردید و دلیل راه یابی انکشاف و گسترش زبان زیاده تر بخاطر پخش دین اسلام از طریق زبان فارسی بود. تألیف کتاب «کشف المحبوب» نویسنده آن علی هجویری<sup>(ح)</sup> که در هندوستان اورا لقب «دا تا گنج بخش» داده اند میباشد که بدوران سلطان مسعود در هند تحریر شد و شاید اولین اثر فارسی در هند باشد، شاعران بزرگی چون ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان نیز از پارسی گویان دوره های اولیه حکمرانان تورک پارسی گوی در هند میباشند.

در این دوره کتاب های زیاد بعد از کشف المحبوب تحریر گردید و شعرای زیادی اشعار فارسی را به حمایه حکام غزنی سروبدند درین دوره ها هنوز نفوذ عربی باقی بود و برخی از کتاب ها بزبان عربی نوشته میشد که در کنار آن به اثر تشویق شهریاران تورک فارسی آهسته آهسته جای زبان عربی را گرفت.

### دوم: دوره سلاطین دهلي:

قطب الدین ایبک فعالیت های مذهبی، ادبی و سیاسی خود را از دهلي آغاز کرد و تا حدود زیاد به گسترش زبان فارسی کامیاب گردید. در دوره های سلاطین دهلي در خصوص نثر، متون مذهبی، متون عرفانی، مکتوبات، ملفوظات، تاریخ، تذکره نویسی، فرهنگ نویسی، هنر، علوم، نظم و شعر

کتابها تحریر و تأليف شد و دواوین شعراء به اكمال رسید و اين دوره يكى از با شکوه ترين دوره های ترقی و پیشرفت و انکشاف فارسی بشمار میرود که جمله شهریاران و مشوقان علماء و ادباء تورکانی بودند که میخواستند زبان فارسی را بمدارج عالی برسانند.

### **سوم: دوره تیموریان (بابریان) هند:**

دوره تورکان بابری یا تیموری را میتوان دروغ طلایی و زرین فارسی شمرد، این دوره از درخشانترین و مشعشع ترین دوره های است که فارسی قدر و منزلت دیده در کتاب «پیوسته گیهای فرهنگی ایران و شبه قاره» آمده است که: «عامل اصلی گسترش ادبیات در این دوره همانند دوره (غزنویان و سلاطین) علاقه شخصی امپراتوران تیموری و اعضای خانواده آنها و اعیان مملکت به فرهنگ و ادب و حمایت همه جانبه آنها از دانشمندان و شعراء بوده است. به طوری این سنت باعث شد بیشتر شعراء و دانشمندان بدربار کورگانی بپیوندند». در کتاب مذکور علاوه گردیده است که خود شهریاران بابری عموماً نویسنده و شاعر بودند چنانچه گوید: میرزا کامران پسر بابر، میرزا ابوالقاسم شوکتی پسر میرزا کامران، شاه ابوالمعانی شمس الدین داماد همایون، نصیرالدین همایون، میرزا دانیال پسر اکبر، شهریار پسر جهانگیر، جهانگیر بابرشاه، دارا شکوه پسر شاه جهان، گلبدن بیگم بنت بابر شاه، نور جهان بیگم خانم جهانگیر، ممتاز محل خانم شاه جهان، جهان آراء دختر شاه جهان و زیب النساء مخفی دختر اورنگ زیب عالمگیر وغیره.

درین دوره با شکوه تیموریان هزاران کتاب در هر رشته نوشته شد و مهمترین این دوره، دوره جهانگیر بود.

### چهارم: دوره بعد از تیموریان هند:

به سال ۱۸۵۷ میلادی دوره های درخشان و عروج زبان فارسی به پایان میرسد و نزول آن آغاز میگردد، این دوره دوست که آخرین شهریار تورک بابری بهادر شاه ظفر از طرف انگلیس ها شکست میخورد و زبان انگلیسی جای زبان شیرین فارسی را میگیرد و زبان فارسی تنها در بعضی مدارس و دانشگاه ها منحیث یک زبان تدریس میگردد.

در دروغه چهارم موضوع مهمیکه باید یاد آوری گردد، عبارت از یک تحفه الهی میباشد که به برکت شیوع فارسی از جانب شهریاران تورک علامه ای بنام اقبال در خطه نیم قاره ظهور کرد و با آنکه وی بفارسی روان نمیتوانست سخن بگوید ولی در شعر پیرو خاص حضرت مولانا یا خداوندگار بلخ است، ارزش دیوان فارسی علامه اقبال درین است که او توانست در مقابل حرکات سریع زبان انگلیسی دیوان فارسی خودرا قرار دهد. او میفرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شیرین تر است  
پارسی از رفعت اندیشه ام  
در خورد با فطرت اندیشه ام

مثلیکه میرزا اسدالله غالب اندکی پیشتر از علامه اقبال گفته بود:

فارسی بین تا بینی نقش های رنگ رنگ  
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ منست



## سلطان رضیه بیگم

(۱۲۰۵ - ۱۲۴۰ میلادی)

سخنسرایان فارسی در هند در مثال بیدل، نفوذ زبان فارسی در نیم قاره هند:

ترکان فارسی گوی بخشند گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

کلمه سلطان را شخص رضیه بیگم نخواسته است «سلطانه» گفته شود و خود را باسم سلطان می پذیرفته، وی اصلاً از تورکان تورکمن میباشد و دختر شمس الدین ایل تتموش است که بنابر وصیت پدر بعد از مرگش منحیث سلطان و شاهنشاه هندوستان بر تخت دهلي تکیه میزند.

گویند که اولین دختریست که به سلسله شاهان غوری و اولین پادشاه زن مسلمان می باشد که در هندوستان حکم رانده است.

پدر سلطان رضیه پیش از وفات خود بجای اینکه یکی از سه پسر خود را وصیت پادشاهی دهد، رضیه بیگم را انتخاب نمود و درباریانش از وی پرسیدند که چرا این کار را کرد، سلطان فرمود که پسرانم مصروف عیش و نوش می باشند ولی دخترم بیشتر و بهتر از آنها به جهانداری و سلطنت میداند و پسرانم صلاحیت و کفایت سلطنت را ندارند.

بعد از فوت پدر یا سلطان ایل توتموش به نسبت سلطنت رسیدن یک زن بمقام سلطانی، شورشهای بمیان آمد و سپس از بعد از عزل و کشته شدن برادر رضیه بیگم بنام رکن الدین فیروز که بمدت هفت ماه بمقام سلطنت دست یافته بود، سلطان

رضیه بیگم به سال ۱۲۳۶ میلادی بر تخت سلطنت جلوس نمود و گفت که اورا «سلطان» خطاب نمایند و سلطانه که به معنی همسر سلطان است، استعمال ننمایند. سلطان رضیه بعد از اینکه امور مملکت را بدست گرفت اوضاع نابسامان مملکت پدرش را رنگ و رونق خوب داد و در مقابل مردم و رعایا رفتار عادلان میکرد، و سکه ها را بنام خود با القاب رضیه خاتون، عمه النسوان، رضیه الدنیا والدین، ملکه زنان سلطان رضیه بنت شمس الدین ایل توتموش، بلقیس جهان و غیره ضرب زده و مروج ساخت.

بدبختانه از آنجاییکه انسانها در زنده گانی خویش به عشق های مجازی ویا حقیقی مبتلا میگردند سلطان رضیه نیز به شخص از دربار خود بنام جلال الدین یاقوت علاقمند شده و بفکر ازدواج میگردد، اطراف سلطان نیز که جمله تورکان بودند بخاطریکه جلال الدین یاقوت آسوری ویا حبشی بود نمیخواستند این کار صورت بگیرد، طوریکه در فلم سلطان رضیه که در هندوستان تهیه شده می آورند که چون سلطان رضیه خودش تورک است باید با یک تورک ازدواج نماید و نه با بیگانه ، از آنروزمانیکه سلطان رضیه مصروف یکی از جنگ ها بود، بگفته کتاب «دولت زنان تورک» اعیان تورک او را عزل و برادر وی را بنام بهرام ایلتشمش بر سریر قدرت نشاندند، چون رضیه سلطان بخاطر بدست آوردن قدرت بالشکر برادر به جنگ شد، ولی از آنجاییکه اعیان و اشراف طرف بهرام بودند شکست خورد، سپس به جایی فرار کرد و در پناه گاهی که اختیار کرده بود توسط شخصی به طمع جواهراتش به قتل رسانیده شد. سال قتل سلطان رضیه ۱۲۴۶ میلادی گفته شده است که شاید تاریخ مذکور اشتباه باشد، زیرا آمده است که بین ۱۲۰۵ الی ۱۲۴۰ حیات داشته است.

در کتاب دولت زنان تورک آمده است:

«سلطان رضیه مانند بسیاری از پرنسسهای تورک تربیت های لازم را برای اداره امور نظامی و سیاسی دیده بود، رضیه خاتین رهبر و فرمانده نظامی بسیار توانایی بود و در محاکم قضایی میکرد، وی قیام متعصبین دینی در دهلي را سرکوب نمود کوشش کرد که به تبعیض بر علیه هندویان دهلي پایان دهد، او از پوشیدن حجاب اسلامی امتناع میکرد، همیشه مسلح به شمشیر بود و در جنگها شخصاً فرماندهی سپاه را بر عهده داشت. رضیه خاتین که شمشیر زن بسیار چیره دست و شکارچی ماهر بود چندین بار برای حفظ مرزهای کشور خویش و یا توسعه قلمرو آن به سفر های جنگی دست زد. او مدارس بسیار و کتابخانه های فراوانی افتتاح کرد، به تجارت خارجی رونق بخشید، راه ها ساخت و به درختکاری و به حفر چاه ها همت گماشت، او شخصیت فرهنگ دوست بود و از شاعران و نقاشان و موسیقیدانان حمایت میکرد، از او اشعاری با تخلصهای «شیرین غوری» یا «شیرین دهلوی» بر جای مانده است. گرچه رضیه خاتین تنها چهار سال سلطنت کرده است یکی از برجسته ترین ملکه های تاریخ هندوستان و نمونه عدالت و قدرت برای این کشور شمرده میشود. مقبره او در جنب مقبره خواهرش سازیه در دهلي قرار دارد و امروزه از سوی مردم تبدیل به زیارتگاه شده است.».

و سیمه عباسی در کتاب «نهضت زنان در افغانستان» سلطان رضیه را «سخنور تاجدار» گفته است، وی علاوه میدارد که سلطان رضیه چهره قشنگ و دلربا داشت، صدای خوش او قشنگی اش را دو بالا ساخته بود، و نظر به لیاقت فردی صاحب تاج سلطنت گردید، سلطان رضیه نیز از تورکان بزرگ پارسی گوی است، اینست نمونه کلام پارسی او:

در دهان خود دارم عندليب خوش الحان  
پیش من سخن گویان زاغ در دهن دارند  
از ماست که بر ماست چو تقصیر دل زار  
آن کیست همانا ز غم بی نصیب ماست



سلطان رضیه، ملکه افغانستان و هندوستان

www.vatshahrani.com

## سلطان الشعراً امیر خسرو بلخی دهلوی

سخنسرایان فارسی در هند در مثال امیر خسرو و نفوذ زبان فارسی در شبه قاره هند:

ترکان پارسی گوی بخشند گان عمرند

ساقی بشارتی ده رنداش با صفا را

امیر خسرو بلخی که وی را دهلوی نیز می‌گویند یکی از نوابغ زمان و نوادر  
دوران است، با آنکه امیر خسرو از افغانستان است، درباره شرح احوال و آثار او  
نویسنده گان افغانی کمتر نوشته اند.

در تاریخ ادبیات فارسی و عرفان اسلامی امیر خسرو یکی از تابناکترین ستاره  
هایی می‌باشد که نظریش را تا بحال کمتر سراغ داریم، در سرزمین‌های هندوستان  
و ایران در باره شرح زنده گانی خسرو آثار و تأثیراتی را می‌یابیم که از نبوغ،  
زیبانویسی، تصوف، زیاد نویسی، موسیقی و مقام ادبی او نوشته شده است و چون  
امیر خسرو در خاک شبه قاره بدینا آمده از آنست که او را بزرگان ادب و عرفان  
«سعدی هند» و «طوطی هند» لقب داده اند، چنانچه که خود گوید:

ترک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب

شکر مصری را ندارم کز عرب گویم سخن

دو خسروی را که ما در وطن می‌شناسیم یعنی ناصر خسرو و امیر خسرو،  
یکتعداد در شناخت آنها مغشوش می‌گردند، حکیم ناصر خسرو علوی یکی از  
داهیان و داعیان بزرگ فرقه اسماعیلیه می‌باشد حضرت امیر خسرو دهلوی از اهل

سنّة و الجماعة و حنفي می باشد که هردو در روش های حیاتی از هم تفاوت های زیادی دارند، شیخ نظام الدین اولیاء تفاوت هردو را با دو بیت چنین توضیح میدهد:

خسرو که به نظم و نثر مثلش کم خواست  
ملکیت ملک سخن خسرو راست  
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست  
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

### دودمان امیر خسرو:

امیر سیف الدین محمود پدر امیر خسرو از عشیره تورکان افغانستان یعنی از هزاره های لاچین ولایت قطعن بوده که در زمان صاعقه چنگیزخان مغول به هندوستان هجرت نمودو در پیالله آن دیار مستقر گردید، عماد الملک از امرای دهلی وی را بدربار پذیرفته و دختر خود را نیز به زنی امیر سیف الدین داد و از همین دختر عمادالملک و سیف الدین حضرت امیر خسرو در (۶۵۱ هـق) در قصبه مؤمن آباد پیاله که از مربوطات سنبله می باشد بدنیا آمد.

امیر احمد اشرفی گوید: «پدر امیر خسرو امیر محمود معروف به امیر لاچین بود، آبای امیر خسرو به روزگار سلطان شمس الدین محمد مرتبه امارت داشته اندو پدر امیر خسرو مهتر و مقدم آن مردم بوده و در عهد سلطان محمد تغلقشاه والی دهلی درجات عالی یافته و مورد عنایت بوده است و چنانکه مذکور است او بالاخره در غزای کفار شهید شده و امیر خسرو قایم مقام پدر گردیده». (ص ۶ خمسه امیر خسرو). درینجا آقای اشرفی پدر امیر خسرو را امیر لاچین آورده اند که شاید منظور شان از امیر سیف الدین پدر امیر خسرو باشد و امیر لاچین در حقیقت پدر کلان امیر خسرو گفته شده است.

چون بلخ و قطعن و صفحات شمال را قبلًا باسم تورکستان میگفتند و بلخ یا ام البلاط که از شهرهای بود که شهره آفاق داشت از آنرو امیر خسرو را «بلخی» گویند و ما امروز در منطقه «نهرین» ولایت بغلان و پلخمری که جزو پیکر ولایت قطعن بود از مردمان لاصین زیاد داریم که از مردمان بومی آندیار بشمار میروند و محرز است که زبان خود را بفارسی تاجیکی مبدل کرده اند.

سعید نفیسی می آورد: «امیر خسرو... پسر امیر سيف الدين دهلوی از تورکان ساکن دهلي بود، لاصین پدر سيف الدين از تورکان ختای بود و در استیلای مغول به هند گریخته و در دهلي ساکن شده بود» (ص ۹، دیوان کامل).

اما دانسته میشود که پدر امیر سيف الدين بنام محمود و امیر لاصین بود، گویا اینکه لاصین درحقیقت نام قومی می باشد از اقوام بسیار قدیمه ختای و کلمه «لاچین» که بنام پدر سيف الدين آورده شده است قابل تأمل است و طوریکه می آید فامیل امیر خسرو در خاک افغانستان ثم به ثم امراء بودند و از آن سبب چون قوم شان لاصین بود بناً امیر قوم را «امیر لاصین» یعنی بکسر راء می آورند.

چون امیر سيف الدين از شخصیت های نامی و جنگاور بود در هندوستان بدربار سلاطین مقامات عالیه را دریافت نمود، خصوصاً بدربار سلطان شمس الدين ایلتسشم کارهای بزرگی را انجام داد تا اینکه در یکی از غزوات درسن هشتاد و پنج ساله گی بتاریخ (۶۵۸ هـ) جام شهادت نوشید.

### امیر خسرو:

ابوالحسن امیر ناصر الدين خسرو زمانیکه در قصبه مؤمن آباد در (۶۵۱ هـ ق) تولد یافت بنابر روایت شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخبار (۹۹) بنقل از سیر الاولیاء پدرش خسرو را در جامه ای پیچیده نزد مجذوبی برداشته مجذوب گفت:

«آوردی کسی را که از خاقانی هم دو قدم پیشتر میرود» (ص ۳۰ شعرای بلخ) و همانطور هم شد که امیر خسرو از سلفش خاقانی پیشی گزید اگر چه امیر خسرو در جهات مختلف از خاقانی تفاوت دارد ولی هر کدام جای خود را دارند و بمشکل می توان یکی را بردیگری ترجیح داد.

چون امیر خسرو در وقت شهادت پدرش خورده‌سال بود و تحت سرپرستی خال خود قرار گرفت بآنهم اورا بدربار دهلی به احترام خدمات و شهرت پدرش راه دادند در تذکره‌ها از جزئیات حیات دوران جوانی امیر خسرو مطالب کم آمده و از نوشته‌های محققین بر می‌آید که وی بدربار پنج تن از سلاطین دهلی خدمت کرده است و اولین شان بنام سلطان معزالدین کیقباد (۶۸۶-۷۲۹) و آخرین آنها سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲) که هنگام جلوس همین پادشاه اخیرالذکر امیر خسرو یا سلطان الشعرا از این دنیا رحلت می‌نماید، اما برخی را برد آنست که امیر خسرو بدربار هفت پادشاه خدمت کرده است: «و امیر خسرو از زمان سلطان غیاث الدین تا زمان سلطان محمد تغلقشاه در حیات بود و هفت پادشاه را خدمت کرده است» (ص ۸ خمسه امیر خسرو).

## مقامات امیر خسرو

### الف: مقام ادبی:

امیر خسرو در ادبیات مقام سلطان الشعرا را یافت، در خصوص تصوف و عرفان بمقامی رسید که شیخ نظام الدین اولیاء با آنکه مرشد و پیر حضرت امیر خسرو بود اورا بدربار باری تعالی وسیله عفو خود دانسته است. همچنان خسرو در موسیقی بحدی نبوغ جلوه گر شده و علمای موسیقی مقامات خاص را درین علم و فن بر او قایل می‌باشند و اورا مختروع چندین ساز میدانند.

در تذكرة الشعرای دولت شاه سمرقندی درباره خسرو آمده: «کمالات او از شرح مستغنى است و ذات ملک صفات او به غنایم معنى غنى گوهر کان ايقان و در دریای عرفان است، عشقبازى حقاقيق را در شيوه مجاز پرداخته بلکه با عراس نفایس حقاقيق عشق باخته جراحات عاشقان مستهام را اشعار مليح او نمک می باشد و دلهای شکسته خستگان را زمزمه خسروانی او میخراشد، پادشاه عام و خاص است از آنش خسرو نام است و در ملک سخنوری این نامش تمام است و در حق او مرتبه سخن گزاری ختم تمام است» (ص ۱۷۹ تذكرة الشعرا).

سعید نفیسی در مقام ادبی خسرو گوید: «شکی نیست که خسرو دهلوی را باید بزرگترین شاعر فارسی زبان هند دانست و اینکه اورا سعدی هندوستان گفته اند، در نظم و نثر کاملاً مسلط و از استادان این فن بشمار میروند» (ص ۱۰ دیوان کامل خسرو). گرچه امیر خسرو در چهار ساله گی از پدر محروم گشت و با دو برادر دیگر بدھلی زیست ولی کارستانی را که بگفته سعید نفیسی در ادبیات فارسی انجام داده است که اورا بزرگان ادب همپایه نظامی گنجوی میدانند و البته نوشته های زیادی بمقایسه از هر دو یعنی نظامی و خسرو انجام داده اند، نظامی گنجوی از اسلاف نسبی امیر خسرو در گنجه بدربار شروان شاه مقام یکی از بزرگترین شخصیت های جهانی را در ادبیات فارسی بدست آورد، شخصی نیست که وی را با کسی مقایسه نمود زیرا اگر در خمسه سرایی نظامی و خسرو در الفاظ و کلمات مشابهت دارند، اما بروش زنده گانی از هم تفاوت زیاد را دارا میباشند و هردو دو نابغه بلاشبه تور کان پارسی گوی پذیرفته شده اند.

بعضی ها خمسه امیر خسرو را بر خمسه نظامی ترجیح میدهند و به عقیده من این قضاؤت دور از انصاف است و در حقیقت هردو خمسه مزیت های بخصوصی

دارند و بلاشک خمسه حضرت نظامی گنجوی از نگاه تاریخ و قدامت پیشتر از خمسه حضرت امیر خسرو سروده شده است، باز هم امیر خسرو گاهی از پیر گنجه یا نظامی توصیف میکند و گاهی هم خود را در مقابلش مقام میدهد، چنانچه درین ابیات نظامی را خاتم سخن میداند ولی خود را به او همسری نیز میدهد:

کوکه خسرویم شد بلند      غلگه بر گور نظامی فگند  
گرچه بر او مهر سخن ختم بست      سکه من مهر زرش را شکست

اما خسرو بدفعت نظامی را می ستاید و خودرا در مقابلش حقیر میشمارد:

احسن و زهی سخنور چست      کاز نکته دهان عالمی شست  
میداد چو نظم نامه را پیچ      باقی نگذاشت بهر ما هیچ

باز خسرو پیر دانای گنجه را این چنین ارج میدهد:

هنر پرور گجه دانای پیش      که گنج سخن داشت ز اندازه بیش  
نظر چون بر آن جام صهبا گذاشت      ستد صافی و درد بر ما گماشت

بعضی ادباء و مؤرخین در مقایسه با سراینده گان بزرگ خمستان شبهها را روز و روزها را شب میسازند ولی در پایان بکدام نتیجه نمیرسند زیرا مزیت هر یک علیحده و گاهی هم غیر قابل مقایسه است، از جمله کسانیکه بمقابلة نظامی و خسرو بسیار مصروف بوده اند عبارت از شهزاده گان تیموری می باشند، چنانچه در تذکره دولت شاه سمرقندی میخوانیم که: «و امیر بایسنقر خمسه امیر خسرو را بر خمسه شیخ نظامی تفضیل دادی و خاقان مغفور الغ بیک کورگان قبول نکردی و معتقد شیخ نظامی بودی و مابین این دو شهزاده فاضل بکرات جهت این دعوا تعصب

دست داده، بیت بیت خمستان را با هم مقابل کرده اند، در توحید این بیت از خاصه های وی است:

قطره آبی نخورد ماکیان  
تا نکند رو بسوی آسمان

پیش از اینکه امیر خسرو با مرشد خود روبرو گردد در نزد مولانا سعد الدین حسن خط را آموخت و ضمناً گاهگاهی دست به سخن گویی میزد «خسرو در ایام صغارت با مولانا سعد الدین خطاط که در نزد آن خوش نویسی را یاد میگرفت در مجلس خواجه اصیل نام با خواجه عزیز الدین خطاب نموده گفت که این پسرک نو به گفتار آمده معلوم نیست که کلام آن موزون است یا غیر موزون، خواجه عزیز الدین قطعه شعری را به خسرو تقدیم کرد وی آنرا باواز و لهجه شعری قرائت کرد که تمام مجلس بی اختیار بگریه آمده تحسین کردند باز گفت از شاعری او امتحان کنید، خواجه عزیز الدین کلمات نا متناسب و پراگنده مانند: مو، بیضه، تیر، خربوزه را به او تقدیم کرد که در شعریکه فی البدیهه میگوید دخیل نماید خسرو علی الفور

گفت:

هر موی که در او جعد زلف صنم است  
صد بیضه عنبرین بر آن موی ضم است  
چون تیر بدان راز دلش زیرا که  
چون خربوزه دندانش درون شکم است

(شعرای بلخ، ص ص ۳۱ و ۳۲)

گویند که امیر خسرو در آوان طفویلت و یا اینکه بعد از همین امتحان در حضور خواجه عزیز الدین لقب «سلطانی» را دریافت که بعدها بر اثر لیاقت و توانایی ادبی

بزرگان ادبیات و عرفا و علماء اورا «سلطان الشعرا» لقب دادند و امیر خسرو در طول حیات خویش بیش از چهار صد هزار بیت سرود.

### ب: مقام عرفانی:

امیر خسرو تا زمان اشتراک به مجلس شیخ نظام الدین اولیاء که از مشایخ بزرگ هندوستان بود بدربار سلاطین دهلی ارتباط داشته و قصایدی هم سروده است. ولی بعد از اینکه ارتباط روانی بین پیر و مرید صورت می یابد امیر خسرو حالت دیگری بخود میگیرد، «امیر خسرو را در مدح سلطان علاءالدین محمد و اولاد او قصاید و تصانیف است و چون نسیم عالم تحقیق بریاض امید او وزید عالم ناکس را در نظر همت خسی دید، بارها از ملازمت مخلوق مخلوع شد و به خدمت اهل حق مشغول گشت و دست ارادت بدامن تربیت عارف ناسک قدوئالواصیلین نظام الحق والدین الاولیاء قدس الله سره العزیز زد و سالها بسلوک مشغول میبود و مدح ملوک را در سلوک از دیوان اشعار محظوظ ساخت و خاطر منور داشت و درکشف حقایق مقام عالی یافت و شیخ الشیوخ نظام الحق والدین اولیاء بارها بر زبان مبارک راندی که روز حشر امیدوارم که مرا به سوز سینه این ترک بچه بیخشند». (بنقل از نوشته اشرفی،

ص ۷)

امیر خسرو چون دست ارادت به حضرت شیخ نظام الدین میدهد، پروانه وار بگونه سنایی، مولوی و بیدل که دنال پیر لایخوار، شمس تبریزی و شاه کابلی میرفتد بگرد شیخ مذکور به پرواز در آمد، آقای اشرفی گوید: «و از آن پس که به شیخ سر میسپارد شاعر را شور دیگر دست میدهد و در شعر مقامی دیگر مییابد». (ص ۷، خمسه امیر خسرو).

امیر خسرو بعد از یافن و ملاقات پیر خود گفت:

خوش آندم که من از اعتقاد ضمیر  
 گرفتم بحق دست آن دستگیر  
 نه به بحر از آن جانبم راه شد  
 چو کشتی مرا دست آن شاه شد  
 من از وی لعاب امان یافتم  
 کزین کوته آب دهان یافتم  
 دو قطره کزان در دوات افگنم  
 تلاطم در آب حیات افگنم

امیر خسرو پنج بار حضرت سید المرسلین را بخواب دیده و چون مرشدش نظام الدین اولیاء بر او محبت ها نشان میداد و اورا واسطه شفاعت می ساخت، بناءً امیر خسرو در جوابش این بیت را گفت:

بر زبانت چون خطاب بندۀ ترک الله رفت

دست ترک الله بگیر هم به الله اش سپار  
 « و امیر خسرو با شغل ملازمت و شاعری چهل سال را بصوم گذرانید، هر شب یک ختم قرآن نمود و هر شفقتی که شیخ به امیر خسرو کرده، امیر آنرا جمع کرده کتابی ساخته و این عبارت در آن نسخه درج گردانید که روزی به من عنایت نموده فرمودند که از همه به تنگ آمده ام و از تو نیستم... آن جانب بر زبان گذرانید که امشب از عالم غیب این خطاب آمد که خسرو نام درویشان منست اورا محمد کاسه لیس خوانند...» (ص ۸، خمسه امیر خسرو).

سعید نفیسی می‌آورد: «خسرو در ضمن آنکه از امیر زاده گان دربار هند بوده در میان متصوفه هند نیز شهرت و اعتبار بسیار داشته است و نظام الدین که در عصر چهار شنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۷۲۵ در سن ۹۴ ساله گی درگذشته از بزرگان و مشایخ هند در زمان خود بوده و در میان مریدان متعدد خود به خسرو توجه خاصی داشته و وی را «تورک» خطاب میکرده است، درباره وی گفته است روز قیامت از هر کسی خواهند پرسید که چه آورده؟ چون از من بپرسند خواهم گفت: سوز سینه این ترک را آورده ام، الهی مرا به سوز سینه این ترک بیخش، نیز گفته است:

گر برای ترک ترکم اره بر تارک نهند  
ترک تارک گیرم و اما نگیرم ترک ترک

و نیز باو میگفته است: ای ترک از وجود خود برنجم اما از تو نرنجم او میگفت: اگر در شرع شریف جایز میبود وصیت میکردم امیر خسرو را در قبر من دفن کنند تا هر دو در یکجا باشیم» (ص ۹ و ۱۰، دیوان کامل).

امیر خسرو با بسی از مشایخ و اهل دل محشور بوده بمانند نصیرالدین چراغ دهلي گويند که افصح المتكلمين سعدی (ح) حين سياحت بشوق دیدن امير خسرو بدھلي رفته است و از صحبت همديگر مستفيض شده اند و خسرو در قران السعدين گفته است:

نوبت سعدی که مبادا کهن  
شرم نداری که بگويي سخن

سعید نفیسی امیر خسرو را از استادان مسلم سبک ناتوریالیسم در شعر فارسی میداند، خسرو گوید:

زهی وصف لبت ذکر زبانها  
 دهانت در سخن اکسیر جانها  
 چو میخندد لب شکر فشانت  
 ز حیرت باز میماند دهانها  
 ز چشمت کو بدل تخم و فاریخت  
 مرا در سینه میریزد سنانها  
 فلک را آه مظلومی چو من سوخت  
 چرا آتش نبارد ز آسمانها  
 مرا با شکل رسایی خوش افتاد  
 بخندید ای رفیقان از کرانها  
 شبی کردم به بستان ناله درد  
 رها کردند مرغان آشیانها  
 از این ره رفت خسرو خلق گویند  
 چو بیند جابجا از خون نشانها

امیر خسرو شعری را تحت عنوان «خواهی آمد» اینطور می سراید:

خبرم رسیده امشب که نگار خواهی آمد  
 سر من فدای راهی که سوار خواهی آمد  
 به لمب رسیده جانم، تو بیا که زنده مانم  
 پس از آنکه من نمانم به چه کار خواهی آمد  
 کشش که عشق دارد نگذاردت بدینسان  
 بجنازه گر نیایی به مزار خواهی آمد

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر سنگ

به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد

امیر خسرو یکی از عرفا و متصوفین بزرگ جهان اسلام بشمار می‌رود و طوریکه گفته آمد شیخ الشیوخ نظام الدین اولیاء اورا واسطه شفاعت خود در قیامت میدانست.

### ج: مقام خسرو در موسیقی:

امیر خسرو دهلوی در فن موسیقی بعد از ابو نصر فارابی یا معلم ثانی (که هردو تورکی زبان می‌باشند) بزرگترین موسیقیدان عالم اسلام است، در کتاب مجموعه سخنرانیها... می‌آورند که: «در شبے قاره امیر خسرو است از یکسو وی در سرودن شعر فارسی بی نظیر است و از سوی دیگر در صدد تکمیل سایر رشته‌های هنر و علوم از قبیل موسیقی، ریاضیات، تاریخ نگاری و نثر منشیانه و موزون برآمد، در موسیقی چند روش (راه) تازه را پدید اورد اما استعداد شگرفش بیشتر به شعر منحصر شد، وی صنایع بدیعی جدیدی در علم معانی و بیانی ارائه نمود و بحور جدیدی نیز در عروض اختراع کرد. وی در انواع قالب‌های رایج فارسی شعر سرود اما به لحاظ برخورداری از صفت ممیزه‌ای که به ندرت برای شعرای دیگر اتفاق می‌افتد در سه قالب عمده شعر فارسی یعنی قصیده، مثنوی و غزل به درجات مساوی استادی و مهارت داشت». (ص ۲۶، مجموعه سخنرانیها...)

درین اوخر نویسنده این سطور بر کتاب «قانون طرب» استاد سرآهنگ یکی از بزرگترین هنرمندان معاصر افغانستان تحشیه و تعلیقات افزوده است از مفاد آن کتاب این مطالب بدست آمد که امیر خسرو بعضی اختراعات را در موسیقی انجام داده و چنانچه استاد سرآهنگ می‌آورد: «سلطان علاءالدین ... موصوف که شخص

علم دوست و مخصوصاً در فن موسیقی رغبت فراوانی داشت مقدم امیر خسرو را گرامی داشت و قدرت و منزلت خاصی برایش قابل شد... با وجودیکه بدربار پادشاه موسیقی دانان و استادان عالی مقام حضور میداشتند اما شاه نظر خاصی به حضرت امیر خسرو داشت تا اینکه موصوف به اشاره پادشاه دست به اختراعات در موسیقی زد و در یکی از روزها که مسابقه موسیقی در بارگاه پادشاه و استادان ماهر مثل «نایک گوپال» وغیره در ان اشتراک داشتند منعقد شده بود حضرت خسرو با روی کار آوردن «ترانه» که ابتکار تازه بی بود بر استادان موسیقی غالب شد. (قانون طرب)

استاد سرآهنگ می گوید: و به کمک استعداد علمی و دماغی توانای خود به اختراقات دیگری در فن موسیقی پرداخت، راگهای جدیدی را با قواعد آن بوجود آورد و آنرا در معرض استفاده قرار داد، راگ غارا، سرپرداوریف را خسرو اختراع کرد. حتی بعضی از آلات موسیقی را نیز ایجاد کرده و به علم موسیقی رنگ تازه داد، چنانچه به اتفاق آرای علمای موسیقی مقام «نایکی» را امیر خسرو اختراع کرده است.

جناب آفای سید اظهار الحسن رضوی در جلد اول کتاب «کلیات امیر خسرو» درباره مقام موسیقی دانی و لیاقت امیر خسرو بزبان اردو که بفارسی خوانان غریب و نامانوس نمی باشد چنین می گوید: «حضرت امیر خسرو کو موسیقی کی تاریخ مین بھن مسلم النبوت استاد اور مخترع کی حیثت حاصل ہی، آپ موسیقی کی آطھویی ناتک، مانی جائی ہین، بقول علامہ شبی خسرو کی بعد نائیک کا مرتبہ موسیقی مین پھر کسی موسیقار کو حاصل نہیں ہوسکا» (ص ۷۱، کلیات غزلیات خسرو).

همین نویسنده مذکور علاوه میدارد که ترجمة ان چنین است: نواب علی خان در «معارف النعمات» می آورد که در دوران سلاطین تغلق فعالیت ها و اختراعات بزرگ را در موسیقی اجرا نمود، غارا، سرپردا و ریف و غیره را طرح نمود، همچنان راگ های زیادی را ایجاد کرد، امیر خسرو در خصوص علم موسیقی می آورد:

مطربی میگفت خسرو را که ای گنج سخن  
 علم موسیقی ز من از نظم نیکو تر بود  
 زانکه این علمیست کز دقت نیاید در قلم  
 وان نه دشوار است کاندر کاغذ و دفتر بود  
 پاسخش گفتم که من در هردو معنی کاملم  
 هردو را سنجیده بر وزنیکه آن بهتر بود  
 نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی  
 علم موسیقی سه دیگر بود، اربا اور بود  
 فرق میگوییم میان هردو معقول و درست  
 تا دهد انصاف آن کز هردو دانشور بود  
 نظم را علمی تصور کن به نفس خود تمام  
 کونه محتاج سمع و صوت خنیاگر بود  
 کرگسی بی زیر و بم نظمی فروخواند رواست  
 نی به معنی هیچ نقصان نی به لفظ اندر بود  
 ور کند مطلب بسی هاها و هوهو در سرود  
 چون سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود

نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی  
 لاجرم محتاج در قول کسی دیگر بود  
 پس درینصورت ضرورت صاحب صوت و سماع  
 از برای شعر محتاج سخن پرور بود  
 نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش  
 نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

نظم بالا یکی از اعلی ترین شرح در باره موسیقی است، پس دانسته شد که امیر خسرو آن نادره زمان و یکتای دوران در ادبیات، عرفان و موسیقی علامه زمان بوده و اگر هرچند درباره او نوشته آید کم است و این مقاله گنجایش آنرا ندارد، پیش از اینکه تأثیرات امیر خسرو را یادآور شویم یک بیت شیر و شکر اورا با یک غزل او در زیر می آوریم:

شب هجران دراز چو زلف و روز وصلت چو عمر کوتاه  
 سکه‌ی پیا کو جومین نه دیگهون تو کیسی گاطون اندهیری رتیان

و غالباً امیر خسرو اولین شاعر زبان اردو خواهد بود و این زبان شیوه‌ای اردو که باری هم بنام زبان «ریخته» یاد میشد، در زمان امپراتور جهانگیر تیموری شکل خطی و رسمی را بخود میگرفت و زیاده تر نام اردو بدان اطلاق میشد.

شعر خسرو بگونه عاشقانه:

کافر عشق مسلمانی مرا در کار نیست  
 هر رگ من تار گشته حاجت زnar نیست  
 از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب  
 دردمند عشق را دارو بجز درمان نیست

شاد باش ای دل که فردا بر سر بازار عشق  
وعده قتل است گرچه وعده دیدار نیست  
ما غریبان را تماشای چمن در کار نیست  
داغهای سینه ما کمتر از گلزار نیست  
خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند  
آری آری میکنم با خلق عالم کار نیست

### تألیفات امیر خسرو:

حضرت خاتم الشعرا جامی (رج) در «نفحات الانس» میفرماید که امیر خسرو نود و نه (۹۹) کتاب تألیف نموده و ما درینجا تعدادی از آنها را نام میگیریم:

۱- تحفة الصغر

۲- وسط الحياة

۳- غرة الکمال

۴- بقية نقيه

۵- نهاية الکمال

(هر پنج کتاب فوق عبارت از غزلیات خسرو است).

۶- اعجاز خسروی (شامل پنج جلد کتاب در ۷۱۹ آنها را به اتمام رسانیده است.

بر علاوه پنج مثنوی خمسه پنج مثنوی دیگر نیز سروده است بدینقرار:

۷- قران السعدین بر وزن مخزن الاسرار

۸- مثنوی نه سپهر بر (۹) وزن مختلف

۹- مثنوی مفتاح المفتح بر وزن خسرو و شیرین

۱۰- منظومة خضر خان و دولرانی

- ۱۱- تغلق نامه
  - ۱۲- تاج الفتوح
  - ۱۳- مطلع الانوار
  - ۱۴- شیرین و خسرو
  - ۱۵- مجنون و لیلی
  - ۱۶- آئینه سکندری
  - ۱۷- هشت بهشت
  - ۱۸- خزاین الفتوح
  - ۱۹- افضل الفواید
  - ۲۰- پنج گنج
  - ۲۱- رسائل الاخبار
  - ۲۲- مفتاح الفتوح
- وغیره

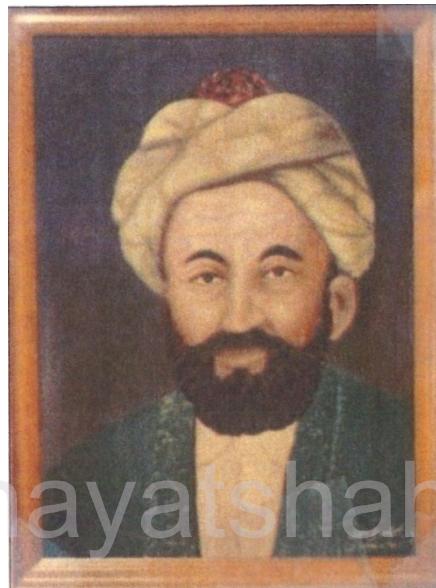
#### وفات امیر خسرو (دح):

امیر خسرو از بزرگترین شعرای تورکان پارسی گوی و از صوفیان عالی مقام جهان اسلام و از موسیقی دانان اول جهان شرق در سال ۷۲۵ هـ ق به سن هفتاد و چهار ساله گی این جهان فانی را وداع گفت و در پائین قبر مرشدش شیخ الشیوخ نظام الدین اولیاء دفن گردید. با غنیمت فرصت باید گفت که نگارنده این سطور قبور هردو را بدھلی زیارت کرده است.

در دیوان کامل آمده که در وقت وفات شیخ نظام الدین اولیاء امیر خسرو در سفر بود و شیخ قبل از مرگش گفته بود که «امیر خسرو پس از من نخواهد زیست و

چون از این جهان رفت پیکرش را در کنار من بگذارید که او صاحب اسرار منست و من بی او قدم به بهشت نزم». (ص ۱۰، دیوان کامل). واقعاً امیر خسرو بعد از برگشت از سفرش شش ماه بعد پدرور حیات گفت و تاریخ وفات او اینست:

شد «عدیم المثل» یک تاریخ او  
دیگری شد «طوطی شکر مقال»



[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

امیر خسرو بلخی ثم دہلی  
کار شہر انی ۱۹۸۱ م پشاور

## ظهیر الدین محمد بابر شاه

در باره بابر شاه این شهنشاه و شهریار شهیر شرق کتاب ها نوشته شده و او یکی از شهریاران با دانش، نویسنده، شاعر، مخترع و فاتح بود، بناءً ضرورت نمی افتد تا در باره وی شرح و بسط زیاد دهیم.

بابر شاه پسر عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور صاحبقران در اندیجان بتاریخ ششم محرم ۸۸۸ هجری مطابق ۱۴۸۳ فبروری میلادی تولد یافته است.

بابر شاه از نوابغ زمانه خود بود، علاوه از اینکه فتوحات و لشکرکشی ها نمود، تألیفات زیاد کرد و خطی را بنام خط بابری اختراع کرد و قرآن کریم را بدان رسم الخط خودش نوشت.

بابر شاه در ادبیات تورکی همطراز امیر علیشیر نوایی می باشد، در ادبیات تورکی آنقدر قوت دارد که بعضی علماء را عقیده بر آنست که در نوشته های تورکی باید طرز نوشتن او تعقیب گردد. عربی را بسیار خوب میدانست و بزبان فارسی اشعار زیبا دارد، این قاید بزرگ شرق عمر کوتاه داشت و در سن چهل و نه ساله گی در هند وفات یافت و مرقدش را در کابل تعیین نموده بود که بعداً جسد او را در باغ بابر کابل بخاک سپردنند.

نمونه های کلام بابر شاه:

درویشانرا گرچه نه از خویشانیم  
لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی  
شاهیم، ولی بنده درویشانیم



با تورک سیزه مکن ای میر بیانه  
چالاکی و مردانگی تورک عیان است  
گر زود نیایی و نصیحت نکنی گوش  
«آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است»

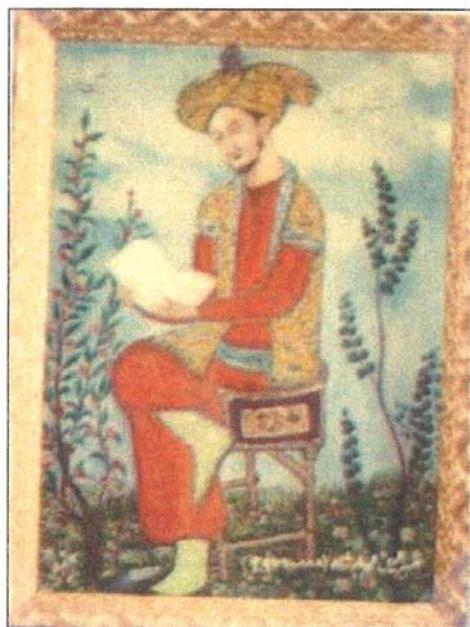


هلاک میکنم فرقت تو دانستم  
و گرنه رفتن ازین شهر می توانستم  
تا به زلف سیه اش دل بستم  
از پریشانی عالم رستم



نامت ز عجم رفته به ملک عربست  
وز نامه تو در دل محزون طربست  
هر کس بدر آرد ز معمی نامی  
نام از تو بر آورده معمی عجب است





بابوشاه، کار شهرانی، کاپی، پشاور ۱۹۸۱ م

www.enayatshanrani.com

## شاهدخت گلبدن بیگم صبیه امپراتور افغانستان

### ظهیر الدین محمد بابر شاه

سخنسرایان فارسی در هند در مثال گلبدن بیگم و نفوذ زبان فارسی در نیم  
قاره هند:

ترکان پارسی گوی بخشندۀ گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

این مضمون اصلاً بنام «پیشگفتار» در تاریخ «همایون نامه» تحریر شده بود.  
«همایون نامه» کتابیست که بقلم گلبدن بیگم دختر ظهیر الدین محمد بابر فاتح  
هندوستان تحریر یافته و کتاب موصوف را بخاطریکه توسط گلبدن بیگم نوشته  
شده است «گلبدن نامه» هم میگویند.

گلبدن در حقیقت یک دختر کابلی می باشد، هنگامیکه ظهیر الدین با بر شاه  
پادشاه کابل گردید، همه اعضای خانواده او باشندۀ گان کابل شدند بناء در هنگام  
اقامت این خانواده بسیار علمی و بادانش گلبدن بیگم بسال ۱۵۲۲ میلادی در کابل  
پا به عرصه وجود میگذارد، و اما این شاهدخت با فضیلت پدر فاتح خود را بسن  
هشت ساله گی از دست میدهد و تربیه او تعلق میگیرد به همایون میرزا برادر بزرگ او.  
مادر گلبدن بیگم را در خانه «دلدار بیگم» میگفتند که نام اصلی اش «صالحه  
سلطان بیگم» میباشد ولی گلبدن بیگم را زیاده تر مادر همایون خانم بزرگ با بر شاه  
با اسم «ماهیم بیگم» که خود از زنان فهمیده و لائق بود بزیر تربیه قرار میدهد.

گلبدن بیگم در زمان فتح هندوستان توسط پدرش در کابل بوده و بعد از فتح هندوستان بدانجا میرود و در آغوش پدر فاتح اش قرار میگیرد اما دیری نمیگذرد که پدرش دار فانی را وداع میگوید.

گلبدن در حدود سنه ۱۵۷۵ مسیحی حیات داشته و همدران سال بزیارت خانه خدا کعبه شریف رفته و تقریباً این سفرش هفت سال را در بر میگیرد و میگویند که علت اصلی نیامدن او به هندوستان عشق او به زیارت حرمین شریفین بوده او در کعبه نمازها خواندو بار بار مسافه صفا و مروه را طی کرده و حج ها و عمره ها کرده و به قبر حضرت پیغمبر سید المرسلین رفته و به آن مقام اتحاف دعا کرده است.

گلبدن بیگم بعد از سفر حج در سال ۱۵۸۶ مسیحی از مکه مکرمه به هند میآید و بسال ۱۶۰۲ مسیحی بدار بقا می شتابد که عمر شریفش به هشتاد میرسید.

جلال الدین اکبر که امپراتور افغانستان و هندوستان بود جسد عمه اش گلبدن بیگم آن صوفیه و عفیفه زمان را با احترام خاص دفن میکند و خود پایه تابوتش را بمانند فرزند عزیز عمه بدست میگیرد و در آرامگاه ابدی اش قرار میدهد.

تاریخی را که گلبدن بیگم نوشه یکی از موثوق ترین و مهمترین تواریخ وطن عزیز ما افغانستان می باشد، بسیاری از موضوعات را بچشم سر دیده و چون حیات خویش را بمانند شاهدخت با فضیلت در ارگ سپری نموده لذا همه احوال و وقایع را خبر رسان ها برایش بصورت واقعی در باشگاه او رسانیده اند.

تألیفات دیگر گلبدن بیگم هنوز بدست نیامده است و همه مفقود می باشند از طرف دیگر وقت و زمان و تاریخ دقیق نوشتن «همایون نامه» نیز بما معلوم نیست و همایون نامه نیز نا تمام است و فقط تا زمانیکه کامران برادر دیگر ش بدست نفرهای

همایون می آید و دستگیر میشود، حکایت نموده است اما بعد از ان چیزی دیگری را ننوشه و شاید چنین استباط شود که این کتاب را در اواخر عمر نوشته باشد و مرگ اورا مجال ختم کردن نداده باشد، روزی در کشور اوزبیکستان بودم یک دوست دانشمند برایم خبر دارد که حصه دوم کتاب «همایون نامه» پیدا شده است، مگر تا کنون بدست نیامده است، امید است روزی پیدا شود.

بهر صورتیکه است تاریخ گلبدن بیگم و شرح وقایع او بمردم افغانستان و مؤرخین یکی از بهترین آثاری است که می توان بخوبی از دوره تیموریان و احوال مردم و وطن مان باخبر شد.

کتاب «همایون نامه» هنوز بصورت پخته در جایی بطبع نرسیده است و نسخه ای را که اکنون بدسترس خواننده گان گذاشته میشود همان نسخه ییست که «س.س. ر. فنلار اکادمی» آنرا از روی نسخه اصلی عکاسی کرده است و نشانی ناشر این چنین است: «اوزبیکستان، س.س. ر. فنلار اکادمیمه سی نشریاتی، تاشکنت، ۱۹۵۹ ایل».

کتاب «گلبدن نامه» درین اکادمیمه با ترجمه اوزبیکی (ترکی) و مقدمه و معرفی گلبدن با اصل نسخه بتاریخ فوق بطبع رسیده است. تا جائیکه این نگارنده کتاب را مطالعه نموده همه جملات و نوشه های مؤلف یا گلبدن بیگم واضح و سلیس است با آنکه گلبدن بیگم اصلاً تورکی زبان و در فamilی به ترکی فرغانی صحبت میکرد، کتابش بفارسی تاجیکی تحریر یافته و خصوصیات بزرگ زبان تاجیکی هم همین است که لغات و اصطلاحات ترکی بوفرت در آن دخیل است و در این سلسله مقالات سعی میگردد که بعضی

اصطلاحات ترکی و یا تاجیکی که بفارسی معیاری در کابل مطابقت ندارد توضیح و تشریح گردد.

ناگفته نباید گذاشت که دانشمندی بنام Rumer Godden کتابی را بنام «گلبدن» تألیف نموده و تا هنوز بدست این نگارنده نرسیده و امید است درباره این شهبانوی کابل دوست معلومات بیشتر از آن کتاب بدست بیاوریم. همچنان سعی میگردد که بعد از ختم طبع قسمتی و پراگنده این کتاب در مجله «پیمان» کتاب همایون نامه را بصورت مستقل بطبع رسانیده و بدسترس شایقین بررسانیم.

کتاب همایون نامه بقرار گفته مؤلف دانشمند در حقیقت مکمل کتاب «بابر نامه» تألیف شخص خود با بر شاه میباشد چنانچه در همایون نامه چنین می خوانیم: «اگرچه در واقعه نامه حضرت پادشاه بابام این سخنان مذکور است» (ص ۲ همایون نامه) اما بسی وقایعی که در میان برادران رخ داده و نیز اندر میان فامیل بوقوع پیوسته در بابر نامه نیامده و چونکه همه بعد از وفات با بر شاه رخ داده است.

و اینست نمونه نثر و تاریخ نویسی مرحومه جنت مکان گلبدن بیگم که یک جزء تاریخ افغانستان را به بسیار امانت داری و صداقت تحریر نموده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

همایون نامه بقلم گلبدن بیگم

حکم شده بود که آنچه از واقعه فردوس مکانی<sup>۱</sup> و حضرت جنت آشیانی<sup>۲</sup> میدانسته باشید بنویسید وقتی که حضرت فردوس مکانی از دارالفنون به دارالبقا خرامیدند این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمتر ک بخارط مانده بود بنابر

<sup>۱</sup>- ظهیر الدین محمد با بر شاه

<sup>۲</sup>- نصیر الدین محمد همایون

حکم پادشاهی؛ آنچه شنیده و بخاطر بود نوشته میشود در اول این جزو از واقعه حضرت پادشاه بابام نوشته میشود اگرچه در واقعه نامه حضرت پادشاه ببابام این سخنان مذکور است بنابراین و تبر کا نوشته میشود از زمان حضرت صاحب قرآنی تا زمان حضرت فردوس مکانی از سلاطین ماضیه هیچکس برابر ایشان ترددات نکرده در دوازده سالگی پادشاه شدند و بتاریخ پنجم شهر رمضان المبارک سنه نه صد و نه در خطه اندجان که پایتخت ولایت فرغانه است خطبه خوانده مدت یازده ساله کمال در الکه ماوراءالنهر با سلاطین چغتاویه و تیموریه و اوزبکیه جنگها و ترددات نموده اند که زبان قلم از شرح تعداد آن عاجز و قاصر است و آنقدر محنت و مهالک که در باب جهانگیری به حضرت ما روی نموده کم کس را روی نموده باشد و آنقدر دلیری و مردانگی و تحمل که به آنحضرت معارک و مهلك روی نموده از کم پادشاهی منقول است دو نوبت بضرب شمشیر فتح سمرقند کرده مرتبه اول حضرت پادشاه ببابام دوازده سال بوده اند و مرتبه دوم نوزده ساله بوده اند و مرتبه سوم بیست و دو ساله بوده اند و شش ماهه قبلی شده اند و مثل سلطان حسین میرزا بایقرا عمومی ایشان در خراسان بوده اند به ایشان کومک نفرستادند و سلطان محمود خان در کاشغر بودند که طغای ایشان باشند، ایشان نیز کومک نفرستادند، چون مدد و معاونت از هیچ جا نرسیده مایوس شدند درین طور وقت شاهی بیک خان گفته فرستاد که اگر خانزاده بیگم خواهر خود را به من نسبت کنید میان ما و شما صلح شود و رابطه اتحاد بجا باشد آخر ضرورت شد خانزاده بیگم را بخان مذکور نسبت کرده خود برآمدند با دویست کس پیاده و در کتف چپان و در پای آنها چارق ایلیک لاریده چوباق باین طور حال بی یراق توکل بحضرت حق سبحانه کرده متوجه بدخشان و کابل شده در قندز و بدخشان لشکر و مردم خسرو شاه

بودند، آمده حضرت پادشاه بابام را ملازمت کرده، با وجود گناهان که بد کرده مانند بایسنگر میرزا را شهید کرده و سلطان مسعود میرزا را میل کشیده بودند و این هردو میرزا عمو زاده پادشاه بابام بوده اند، و قبل از آنکه عبور آن حضرت در ایام قزاقیها به ولایت او افتاده بود، از ضرورت رفته بودند، بمحصلیها و درشیهاء آنحضرت را از ولایت خود بدر کرده بود، و حضرت پادشاه که مفهوم مردی و مردمی و مروت بوده اند، اصلاً و قطعاً در مقام انتقام آن نشدند و فرموده اند که از جواهر و طلا آلات هرچند که دلش خواهد بردارد، و پنج شش قطار شتر و پنج شش استر بار همراه برده، به صحت وسلامت رخصت یافته بخراسان رفته و حضرت پادشاه متوجه کابل شدند.



## نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن

(۱۵۶۹-۱۶۲۷ م)

سخنسرایان فارسی در هند در مثال نورجهان بیگم و نفوذ زبان فارسی در شب  
قاره هند:

ترکان پارسی گوی بخشندۀ گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

درباره این ملکه افغانستان و هندوستان کتاب ها نوشته شده از جمله کتابی را که  
جناب استاد برهان الدین نامق بنام این ملکه نوشته و از جانب مؤسسه نسوان کابل  
بچاپ رسید که این حقیر مقدمه ای را در آن افزوده بودم.

نام اصلی نور جهان بیگم «مهر النساء» است و بنام نورجهان شهرت دارد، فامیل  
نورجهان بیگم از تورکان ایران نظر به مشکلات فقر و تنگدستی از طریق افغانستان  
میخواستند که به هندوستان بروند، مادر نورجهان وضع حمل داشت و از آنست که  
در نزدیک های قندهار مهر النساء یا نورجهان بیگم تولد میشود، گویند آن جای را  
دشت بکوا مینامیدند چون وضع زنده گی پدر و مادر نورجهان خراب بود، قدرت  
آنرا نداشتند که نورجهان را با خود جانب هندوستان ببرند، از آن سبب این طفل نو  
تولد را در آن دشت گذاشتند و خود رو به جانب هند کردند از قضا که مادر  
دلسوز وی بعد از طی یک مسافه کوتاه از کار خود پشیمان میشود پس جانب  
نورجهان میآید تا ویرا با خود ببرد، وقتیکه در آن نقطه میرسد می بیند که یک مار  
بزرگ سیاه افعی بدور دختر نوزداش حلقه زده است، به هر صورت دخترک را از  
آن نجات میدهدن و با خود به هندوستان میبرند.

گویند نور جهان بیگم بحدی زیبا و خوشرنگ بود که به آن خاطر نامش را «نور» جهان گذاشتند و به همان شکلیکه زیبایی اندام و حسن عالی و بی مثال داشت، در ذکاوت و هوشیاری نیز دختر بی بدیل و بی همتا بود، این دختر چنان با فراست و با تمکین بود که همه اقران به او عشق می ورزیدند.

از قضا روزی شهزاده سلیم «نور الدین جهانگیر» نور جهان را در جایی میبیند و عاشق دلداده او میگردد ولی پدر جهانگیر به آن مخالفت می ورزد و این دختر زیبا را به شیر افگن یک تن از سردارهای جنگی قشون خود نکاح میبنند.

شیر افگن در یکی از جنگ‌ها کشته میشود و جهانگیر، نور جهان بیگم را بزنی میگیرد، نورجهان بیگم داستان دیگری دارد، یکی از شب‌ها نورجهان زمانیکه خانم شیر افگن است بخواب میبیند که آفتاب بزیر لحاف او درآمده است، آنرا به شوهرش میگوید و شوهرش چنین تعبیر مینماید که وی بدربار امپراتوری راه میابد و در بسترش پادشاه می در آید و تعبیر شوهرش درست بعد از وفاتش حقیقت پیدا میکند.

نورجهان بیگم از سال (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) یعنی بیست و دو سال ملکه رسمی افغانستان و هندوستان بشمار میرفت.

این ملکه ظریف طبع و نازک خیال و زیبا بسیاری اوقات با شوهرش جهانگیر بزبان شعر سخن میگفت، شوهرش نیز از امپراتوران بسیار با دانش و ادب بسیار خوب بود، که وی به قلم خود «توزک جهانگیری» را بمانند جدش ظهیرالدین محمد بابر شاه نوشته است.

با آنکه ملکه نورجهان بیگم در همه امور مملکت مداخله میکرد و مشاور خاص شوهرش بود و مصروفیت‌های زیادی داشت، در وقت فرصت شعر میسرود و

تخلصش بنام «مخفى» بود، آورده اند که دیوان مخفی زیب النساء در حقیقت از نورجهان بیگم است و مردم نادانسته آنرا به زیب النساء نسبت داده اند، درین باره در فصل زیب النساء بحث شده است.

این ملکه شهیر و با دانش و سیاستمدار افغانستان به سال ۱۶۲۷ میلادی وفات می یابد و در جوار مرقد برادرش آصف خان و شوهرش امپراتور نورالدین جهانگیر دفن میشود.

این نگارنده بسال ۱۹۹۴ م به لاهور رفته و مرقد های متذکره را زیارت کرد، مرقد نورجهان بیگم در کنار خط ریل در یک جای خراب قرار دارد و پاکستانیهای بی احساس خط ریل را از نزدیک مقبره آن ملکه زیبای جهانی گذشتانده اند، همچنان عمارت مقبره اش با خشت عادی اعمار شده و رو به خرابی می باشد، بالای قبر این ملکه محبوب بیت ذیل حک شده بود که از سروده های خود ملکه می باشد.

بر مزار ما غریبان نه چراغی نه گلی

نه پر پروانه یابی نه صدای بلبلی

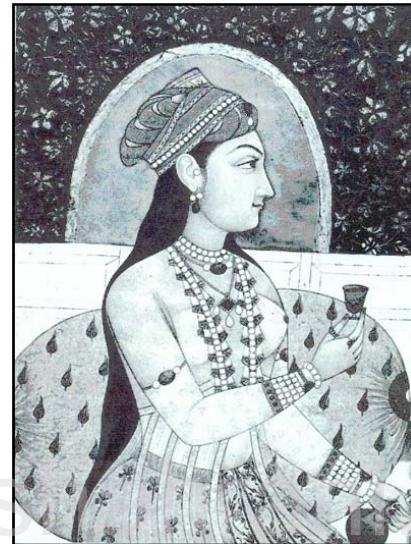
واقعاً گفته خودش درست و بجا بود، بالای قبرش گرد و خاک زیاد بود و کسی بدان نظری نداشت، تعجب درین بود که وقتیکه من از زیارت مقبره ملکه مرحومه خلاص و جانب شهر لاهور میرفتم شخص از عقب دویده و نفس سوخته آمد که باید برایش پول هدیه کنم، گفتم چرا گفت چونکه او ناظر مقبره میباشد.

نمونه کلام ملکه نورجهان بیگم یا ملکه حسن و سخن:

حدیث حال تو در نامه ثبت میکردم

سکن دروار نقطه بر سخن می سوخت

شہید عشق ترا شب بخواب میدیدم  
 که همچو شعله فانوس در کفن می سوت  
 ز سوز سینه مخفی شد آنقدر معلوم  
 که همچو خس مژه اش در گریستان می سوت



تصویر نورجهان بیگم،  
 ملکه افغانستان و هندوستان

نورجهان بیگم یا ملکه حسن و سخن  
 ملکه افغانستان و هندوستان

## ابوالمعانی میوزا عبدالقادر بیدل (دح)

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

سخنسرایان فارسی در هند در مثال بیدل و نفوذ زبان فارسی در شبه قاره هند:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند  
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

مردم سرزمین افسانوی و سحر انگیز هندوستان که بنام شبه قاره یاد میگردد، پیش از فتح هندوستان توسط سلطان محمود غزنوی به زبانهای مختلف غیر از زبان های تورکی، فارسی و عربی تکلم میکردند، بعد از فتح آن فارسی تاجیکی و فارسی دری در تختگاهای لاهور (به اصطلاح هندی ها «غزنی کوچک») و دهلی منحیث زبان دربار پذیرفته شد، و در حقیقت زبان آهنگین فارسی بار اول به اساس و پایه گذاری سلطان کبیر محمود غزنوی بن سبکتگین از قوم قرلوق در هندوستان راه می یابد و تا پایان کار آخرین شهریار و پادشاه تیموری بهادر شاه ظفر (۱۸۵۷م) زبان فارسی به حمایت رجال بزرگ افغانستان و تورکستان حمایه و تقویه میگردد.

آمده است که زبان بسیار شیرین و شیوای فارسی از شاخه زبان های هندو ایرانی و هندو اروپایی منشعب شده است، بناءً به اثر آن میتوان پیوند زبان فارسی را با هندی دریافت نمود.

اساساً زبان فارسی آن گاهی که هندوستان به دست غزنویان می آید در میان مردم هند از طریق لشکر و اردوی محمودی مروج میگردد، لشکر محمودی یا محمود کبیر متشكل بود از تورکی زبانها، فارسی (تاجیک) زبانها و پشتون زبانها، اما

چون سلطان محمود با آنکه زبان فامیلی و آبایی و اجدادی اش تورکی بود به فارسی تاجیکی رغبت خاص داشت و از آنست که در رسمیات زبان تاجیکی (معمول افغانستان و تورکستان یا آسیای مرکزی) را به کار برد، سلطان محمود غزنوی را بخاطر «محمود کبیر» میگوئیم که او در سه عمل خود شهره افق یافت اول فتوحات، دوم مروج و انکشاف دادن زبان فارسی برای بار اول در تاریخ گویا خشت های زرین و ادب دری را بار اول گذاشت و با آنکه گوینده گان این زبان کم بودند، این زبان زیبا را جهان شمول کرد و یکی از زبان های اول جهان پذیرفته شد، سوم شاید بعد از رحلت سید المرسلین ویاران با وفای شان محمود غزنوی بزرگترین خدمتگار دین اسلام و انکشاف و انتشار دهنده آن باشد و اگر ما از نگاه نفوس متوجه شویم بیش از نیم نفوس اسلام به زحمت او به این دین دعوت شده اند.

اگر موقف زبان فارسی یعنی لهجه تاجیکی را بعد از مداخله انگلیس ها (۱۸۵۷- ۱۹۴۷ میلادی) در هند که به رکود و لغزش مواجه شد به جای خودش قرار دهیم، زبان پر بار، پر سوز و زیبا و آهنگین فارسی سه دوره زرین را از آغاز سلطنت غزنویان تا دوره آخرین پادشاه تیموری به صورت زیر می پیماید: دوره غزنویان تا سلاطین دهلی، دوره سلاین دهلی و دوره امپراتوری و شهنشاهی تیموریان هند که در هندوستان با اسم «مغول اعظم» شناخته شده اند.

اگر لودیان را پشتون بشمریم و به ریشه و اصل سوریان عمیق نگردیم بقیه حکمرانیان و شهرباران نیم قاره هند همه تورکی الاصل بوده اند، ولی زبان بسیار شیرین و آهنگین فارسی را منحیث زبان درباری پذیرفته و آنرا بمدارج عالی رسانیدند.

به شهادت تاریخ نورالدین جهانگیر امپراتور با فرهنگ تیموری هند و عبدالرحیم خانخانان «صدر اعظم» بن بیرم خان بدخشانی که هردو صاحبان قریحه فارسی بودند، در دربار دهلی بمانند دربار غزنویان صدها شاعر و قلم بدست را حمایه نمودند، پدر عبدالرحیم خانخانان را بخاطری بدخشی گویند که در بدخشان تولد یافته و اصلاً آنها از قبیله تورکمن های ایران میباشد.

در دربار دهلی همانطوریکه قایدین همچو ظهیرالدین محمد با بر شاه (شاعر زبانهای فارسی و تورکی) همایون (شاعر فارسی)، جهانگیر (ادیب و شاعر فارسی) وغیره اهل قلم و دانشمندان و ادباء بودند، زعمای افغانستان محمود غزنوی (شاعر فارسی)، سلطان مسعود غزنوی (ادیب بی مانند)، بهرامشاه غزنوی (شاعر فارسی) وغیره هر کدام در سواد شهره آفاق داشتند.

جهانگیر با ملکه مشهورش نورجهان بیگم (ملکه حسن و سخن) زبان فارسی را با تشویق شura و مصارف هنگفت به اوچ و مدارج اعلی رسانیدند، تاجائیکه شعرای پارسی گوی بمانند صائب تبریزی، طالب آملی، عرفی شیرازی و دیگران از بیرون دهلی سری به هندوستان زدند و محبت و علاقه شعرای فارسی بحدی رسید که خود میگفتند «رو به هند آوردن صاحبدلان از بهر چیست؟».

زبان بسیار شیرین اردو محصول ورود لشکریان سلطان محمود کبیر میباشد، زیرا همین فوج محمودی بودند که این زبان را هزار سال قبل بوقت ورود شان در سرزمین هند نطفه گذاری کردند و در وقت شهنشاهی جهانگیر تیموری (۱۰۱۴- ۱۰۳۷ هـ) زبان شفاهی اردو که بنام «ریخته» یاد میگردید به شکل تحریری آورده شد و نامش را گذاشتند «اردو» یعنی زبان لشکریان محمودی و اکنون یکی از زبانهای مشهور و مهم اسلامی بعد از عربی و تورکی بشمار میرود، این نگارنده دائم

گفته است که پدر زبان «اردو» فارسی و مادرش «هندی» بود و فردوسی نامدار که از بغل پرورده گان محمود غزنوی میباشد گوید:

پدر بوده ناز و خز و پرند  
مرا برده سیمرغ در کوه هند

بعد از پای گذاشتن سلطان محمود کبیر در هندوستان ادبیات فارسی در شبے قاره از همه جهات به پیش رفت داستانسرایی هایکه در هند صورت یافته یکی از شهکارهای به شمار میرود که باید به مشوقان فارسی و پارسی نویسان در هند لقب قهرمانی را داد، فارسی گوی بزرگ نیم قاره حضرت امیر خسرو بلخی ثم دهلوی با زبان مبارکش اعتراف میکرد که:

تورک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب  
شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن

امیر خسرو تورکی النسب گرچه گفته است «من هندویی گویم جواب» ولی میدانید که بیش «فارسی» است و صاحب چهار صد هزار بیت فارسی میباشد. او از جمله نخستین و با ارزشترین داستانسرایان دور سلاطین دهلي می باشد، اگر ما در باره داستان سرایان فارسی هند سخن بگوئیم به مشوی هفت من کاغذ منتهی میشود، نثر متون مذهبی، متون اصلی، مکتوبات، ملفوظات، تاریخ، تذکره نویسی ها، فرهنگ نویسی ها، هنر، علوم مختلفه، شعر و فلسفه وغیره که در دوره های بالا تقسیم گردیده بودند به ذروه کمال رسیده اند.

فارسی در شبے قاره چنان محبوبیت و مقام یافت که علامه محمد اقبال لاہوری عشق و علاقه خود را به آن چنین اظهار میدارد:

گرچه هندی در عذوبت شکر است  
طرز گفتار دری شیرین تراست  
فارسی از رفعت اندیشه ام  
در خورد با فطرت اندیشه ام

میرزا اسدالله غالب از تورکی النسبان تیموری شاعر بزرگ زبان های دوگانه  
پارسی و اردو می باشد محبت خویش را به فارسی چنین میگوید:

فارسی گوی تا بینی نقش های رنگ رنگ  
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ منست

حضرت میرزا عبدالقادر بیدل سلف میرزا غالب که در تورکستان و افغانستان و  
شبه قاره وی را «ابوالمعانی» لقب داده اند، از عمدۀ ترین سخن طرازان جهان فارسی  
است که مادر دهر چون او کسی را در معنی، باریک سنجی و موشگافی در شعر  
فارسی نزاده است و از جمله نوابغی میباشد که در لیاقت نکته رانی، سخن پردازی  
در سرزمین های افغانستان، تورکستان و هند و پاکستان بحد اعلی شناخته شده  
است و وی از سرزمین سحر آفرین هندوستان سر بر آورده است.  
چون بحث و مطلب این مقاله درباره حضرت بیدل (رج) است، بناءً درین مختصر  
کوشش میکنیم تا به صورت کوتاه جهات مختلف او را ذکر نمائیم.

### اصل و نسب بیدل (رج):

بیدل از نگاه نسب آنچه را که اکثر انساب نویسان با تقلید از یکدیگر به نژاد  
«مغول» می رسانند به نژاد مغول ارتباط نداشته و این نسبت در شأن وی درست نمی  
باشد، همچنان قبیله اورا که به «ارلات» و «ارلاس» منتهی می سازند عاری از حقیقت  
و انصاف است.

بیدل از جمله میرزايان تيموري بوده و در قبيله بر قبيله معروف «برلاس» تعلق ميگيرد، چنانچه بعضى ها اشتباهآ اورا از قشلاق «ده يا قريه» برلاس ارگوی بدخشان افغانستان ميشمارند که وي از آنجا نیست و تنها از جمله اقوام او تعدادی در آنجا حيات بسر ميبرند.

چون تيموريان همه تورک و از توركستان می باشند از آن سبب بيدل تورکی الاصل در قبيله به «برلاس» تعلق می يابد که کلمه «برلاس» در تورکی معنی «شجاع و دلیر» را ميدهد، عم امير تيمور کورگان يا صاحبقران به نام « حاجی برلاس» است و اين نام در توركستان جنوبي بوفرت صورت استعمال دارد.

بعد از اينکه ميرزا ظهيرالدين محمد باير بن عمر شيخ بن ابوسعيد بن محمد بن ميران شاه بن امير تيمور بن امير تراغاي توركستانی مملکت هندوستان را از دست ابراهيم لودين بdst آورد يك عده اقارب و خويشاوندانش با جمعی از دوستدارانش در خاک هندوستان سرازير شدند و يك تعداد ديگر از شهزاده گان تيموري که نتوانستند با حکومت ها خصوصاً شيباني ها در توركستان بسازند نيز عازم هندوستان گردیدند.

در ميان بازمانده گان امير تيمور معمول بود که امير زاده گان را به اسم «ميرزا» ياد ميكردند، چنانچه گويند ميرزا حسين بايقراء، ميرزا بايسنقر، ميرزا اولوغ بيک، ميرزا باير، شاهرخ ميرزا و غيره معادل کلمه «ميرزا» کلمه «شهزاده» يا «امير زاده» می باشد و معنی ديگر «ميرزا» کاتب و شخص با سواد است چون همه اصل تيموريان با سواد بودند کارهای كتابت را نيز بdst داشتند که بدان دليل کلمه «ميرزا» را برآن ها نسبت ميدهند چونکه امير تيمور شخصاً صاحب دانش و حافظ قرآن مبارک بود.

امیر تیمور به هیچوجهه از اولاده چنگیز نمی باشد و نسباً به اتراک و تورکهای شهر کش «شهر سبز» سمرقند تورکستان تعلق دارد، از آن سبب اصطلاح «مغول» به شهریاران تیموری هند غلط و بی اساس میباشد، مثلیکه تیموریان هرات را کسی به مغول ارتباط نمی دهد و حضرت میرزا عبدالقدار بیدل نسباً به این قبیله تیموری و قوم برلاس تعلق پیدا میکند

با دلایل و گفته های بالا حضرت بیدل را «میرزا عبدالقدار بیدل» و «میرزا بیدل» گفته اند، چنانچه پدرش میرزا عبدالخالق، عمش میرزا قلندر و ماما «حال» او میرزا طریف نام داشتند که به سیاق نام های خانواده نام بیدل را «میرزا عبدالقدار» گذاشتند.

### حیات و ممات بیدل:

طوریکه بیدل را بعضی ها بمانند میر قدرت الله میگویند، در بخارا تولد یافته قابل تأمل است، اقوال اکثریت تذکره نگاران اینست که وی به سال (۱۰۵۴ هـ ق مطابق ۱۶۴۴ میلادی) در عظیم آباد پته چشم به جهان کشوده و چون پدرش میرزا عبدالخالق یکی از پیروان طریقه شریفه قادریه (طریقه حضرت غوث الاعظم پیر پیران شیخ عبدالقدار جیلانی) بود، از آن سبب نام طفلش را «عبدالقدار» گذاشت. تاریخ تولد به حروف ابجد یکی از سنت ها و کارهای شایسته بود که در سابق خصوصاً در شعر می آوردن و در مراثی ازین نمونه ها زیاد دیده میشود، تاریخ تولد میرزا بیدل را دوستان پدرش در مجلس «فیض قدس» آورده اند، و استاد زمانه ارواح شاد استاد خلیل الله خلیلی کتابی را که در باره بیدل تأثیف نموده بود بنام «فیض قدس» گذاشت و آن در کابل بچاپ رسید.

بیدل هنگامی پای بدنیا گذاشت که دوران شهریاری شاه جهان و اوج قدرت او بود، و شاه جهان مرشدی داشت بنام «ملا شاه بدخشی» بیدل به حمایت پدر و بعداً عم و خال او کتب متداوله دینی را به شمول قرآن مجید فرا گرفت و علوم ادبیه را بمانند گلستان و بوستان وغیره مطالعه کرده و با بزرگان و دانشمندان صحبت ها نمود و فیض و برکت بدست آورد.

بیدل در خورد سالی قریحه و طبع شعری داشت و چنانچه ابیات ذیل را اولین نمونه کلام بیدل آورده اند:

یارم هرگه در سخن می آید  
بوی عجیبش از دهن می آید  
این بوی قرنفل است یا نگهت گل  
یا رایحه مشکختن می آید

شهر قدیم پته در زمان بیدل مرکز مهم فرهنگ و مجامع علماء بود، از آنرو بیدل بعد از آن که علوم را چون صرف و نحو و عروض فرا گرفت، منحیث یک عالم خورد سال با بزرگان علم و دانش نشست و برخاسته های را انجام داد و از اینکه از استعداد و ذکاوت خدا داد بر خوردار بود نبوغ فکری اش اورا بزودترین فرصت در میان اقران شهرت داد.

بیدل در اوایل تخلص خویش را «رمزی» گذاشته بود و چون در گلستان حضرت شیخ سعدی<sup>(ح)</sup> مصرع «بیدل از بی نشان چه گوید باز» را خواند و خوشش آمد از آن به بعد کلمه «بیدل» را بحیث تخلص خویش انتخاب نمود.

بیدل تا زمانیکه با شاه کابلی مقابل شود با سه شاه دیگر محسور بود آنان عبارت اند از: شاه ابوالفیض، شاه قاسم هولاله و شاه فاضل و بیدل از ایشان فیض ها یافته و بهره های ادبی، علمی، فلسفی و عرفانی برده است.

همانطوریکه حکیم سنایی غزنوی را از دیدار پیر لایخوار و مولانا بلخی از ملاقات با شمس تبریزی یکباره حیات عادی و معمولی را وارونه ساختند، بیدل نیز بعد از سه ملاقات با «شاه کابلی» حالت قلندری و درویشی را به خود صائب دانست. بیدل در طول حیات پر بار خود از احترام و شهرت زیاد برخوردار بوده و حتی قایدین دیار هندوستان او را بخوبی میشناختند و برایش احترام خاص قایل بودند، اما بیدل هیچگاهی سر تسلیم را به دربارها خم نکرد و بیدل گوید:

شور و شر بسیار دارد با تعلق زیستن  
کم ز «بیدل» نیستید این فتنه از سر وا کنید

باز گوید:

پادشاهی به جنون جمع نگردد بیدل

تاج گیرند اگر آبله پا بخشند

بیدل<sup>(۱)</sup> بعد از گذاشتن یادگارهای زرین و نایابترین آثار گرانبهاء بعد از پروازها در آسمانهای ادبیات فارسی، ایجادیات در کلمات و معنی، بعد از مأیوسی های زیاد، بعد از شناخت دنیای فانی بروز چهارم ماه صفر سال ۱۱۳۳ هـ ق مطابق پنج دسامبر ۱۷۲۰ مسیحی از دار فنا به دار بقا به فرموده خویش بال افشاری کرد و جهانی را پر از حسرت ساخت، بگفته آزاد بلگرامی «چراغ عجیبی را بر مزار خود افروخت» که تا ایندم با برگزاری عرس های بیدل چراغش دائم فروزان و تابنده است.

## بیدل و تصوف:

مردمان تورکستان زیاده تر در طریق صوفیه نقشبندي بودند، ولی در هندوستان تیموریان با شهیریاران تورکستانی زیاده تر از طریقه قادریه پیروی میکردند، تا جائیکه دara شکوه ولیعهد شاه جهان بنام «دara شکوه قادری» شناخته میشد و شخص شاه جهان و دختر دانشمندش جهان آراء بیگم پیری داشتند بنام ملا شاه بدخشی، خانواده حضرت بیدل از طریقه قادریه شریفه پیروی مینمودند و همه در مذهب حنفی و بیدل نیز یکی از آنها بشمار میرفت، چون محیطیکه بیدل بر آن زیست داشت عرفان و تصوف در خانقاہ ها و خرابات خانه ها و مجالس و نشست ها ورد زبانها بود بناءً مفکوره و علاقه تصوف بر بیدل بزودی هویدا گردید، او تاریخ تصوف را مطالعه کرد درباره سلفش خاتم الشعراe عبدالرحمن جامی، امیر نظام الدین علیشیر نوایی، بهاءالدین نقشبندی یا پیر بلا گردان، شیخ احمد یسوی یا پیر تورکستان معلومات اندوخت و فلسفه و روش نقشبندیه را بزودی شناخت.

عارف ربانی مجدد الف ثانی، علی همدانی یا علی ثانی، حضرت باقی بالله، علی هجویری، نظام الدین اولیاء، امیر خسرو دھلوی، خواجه عبیدالله احرار و دیگر بزرگان که در خانقاہ ها و مجالس عرفانی نامهای مبارک شان ذکر میگردید بیدل به هر یک معلومات خاص پیدا کرد، بیدل از خواندن آثار و سرگذشت حیات هر یک آگاهی حاصل نمود و بهره کافی بدست آورد و با این دلیل دماغ ناز بیدل کاملاً آماده اخذ سلوک عرفانی بود، از آنست که بیدل خودش میفرماید:

غیر من زین قلزم حیرت حبابی گل نکرد  
عالی صاحبدل است اما کسی بیدل نشد

او خورا در میابد و بمانند گل حباب در قلزم حیرت عرفان قرار دارد.

بیدل در باره قدرت لایتهایی یزدان پاک گفت:

مضمون پیش پا را آسان نمی توان خواند  
صد صفر و یک الف شد حیرت فزای نرگس

شرح بیت بالا را علامه صلاح الدین سلجوقی در کتاب افکار شاعر توضیح نموده است، دانشمندان بیدل شناس بیدرنگ مقام والای بیدل را به «وحدت الوجدی» میرسانند و بیدل خود نیز چنین میفرماید:

تو کریم مطلقی و من گدا چه کنی اینکه بخوانیم  
در دیگر بنما به من بکجا روم چو برانیم

و یا:

جوهر تجرید ترک الفت خویش است و بس  
بر سر خود می توان کرد امتحان شمشیر را

دوران حیات بیدل به ما وا نمود میسازد که وی در عالم عرفان بدنیا آمد و با عالم تصوف و عرفان و بالاخره فقر در فنا رفت، قناعت را در زنده گی خود پیشه ساخت و یأس و نامیدی را راحت جاوید خواند:

نشه آسوده گی در ساغر یأس است و بس  
 Rahat Javayd Dard harkh be bidel misheod

\*\*\*

عزت طلبی جوهر تسلیم بددست آر  
این جا خم طاعت شکن طرف کلاهی است

\*\*\*

گر شدم تا چند شعر حق و باطل بشنوم  
 بشکنید این سازها تا چیزی از دل بشنوم



### بیدل و فلسفه:

بیدل گوید:

فطرتم ریخت برون شور و جوب و امکان  
این دو تمثال در آئینه من بود مدام

بیدل به شیوه سووفسطائیها میگوید:

کشاد و بست چشمت عالم آراست  
جهان پیدا و پنهانی ندارد

یکی از معاصرین فرانسوی بیدل را فیلسوف شاعر نما گفته است، گویا اورا اول فیلسوف و بعداً شاعر میخواند و این درست است که افکار بیدل زیاده تر به افلاطون شbahat دارد:

به آن ستم زده بیدل ز عالم اوهام  
چه ظلم رفته که مجذون نشد فلاطون شد

گویا اینکه بیدل جنون را به عشق و افلاطون را به فلسفه نسبت میدهد، بیدل اسم ابن سینای بلخی را بدینگونه میآورد:

لاف دانش را جز به سعی جاه نتوان پیش برد  
بو علی هم شهرت علم از کر و فر یافته

بیدل آورده:

پرواز بی نشانی دارد غبار جاهم  
 بشکن غبار امکان تا بشکنی کلام

\*\*\*

با هر کمال اندکی آشتفتگی خوش است  
 هر چند عقل کل شده ای بی جنون مباش

بیدل در بسیاری اشعار خود چون مولانا جلال الدین بلخی یا سلفش عشق را سرچشم میداند.

### ایجادیات و اصطلاحات بیدل:

بیدل بمانند شعرای بزرگ زبان فارسی از خود اصطلاحات خاصی دارد و شاید هم اصطلاحات بیدل زیاد ترین اصطلاحات و ترکیبات اندر میان قاطبه شعراء باشد، چنانچه دانشمندان بیدل شناس در تورکستان، افغانستان و نیم قاره هند درین باره نوشته های زیادی کرده اند.

«آئینه» یکی از اصطلاحات بیدل که آقای شفیعی کدگنی کتابش را بنام بیدل یا «شاعر آئینه ها» گذاشته است و اینست چند کلمه محدود بیدل که در زبان شعری اش آورده است:

فطرت:

فطرت بیدل همان آئینه معجز نماست  
 هر سخن کز خامه اش میجوشد الهام است و بس

## دماغ ناز:

بیدل دماغ ناز تو پر میزند به عرش

گویا ببال پشه ز عنقا گذشته ای

## مژگان:

یکقدم راه است بیدل از تو تا دامان خاک

بر سر مژگان چوشک ایستاده ای هوشیار باش

## آئینه:

از حیرت دل بند نقاب تو کشودیم

آئینه گری کار کمی نیست درینجا



در خلوتیکه حسن تو دارد غرور ناز

شاید این آئینه دل باشد مصفا کردنیست

کلمات (خلوت، غرور ناز، آئینه دل و صدهای دیگر از ترکیبات بیدل در نهایت

قابل غور و خواندنی است).

## حیرت:

جز حیرت ازین مزرعه خرمن نخوردیم

عبرت نگهی کاشت که آئینه درودیم

## طلسم حیرت:

طلسم حیرتم و یک نفس قرارم نیست

به آب آئینه دل سرشه اند مرا

[www.enayatshahriani.com](http://www.enayatshahriani.com)

## حباب:

چون حباب از کارگاه یائس می جوشیم و بس  
جز شکست دل چه خواهد بود مزد آه ما

طلسم حیرت، شبنم، دریا، ذره و آفتاب، سرمه و مژه، چشم حیران، کارگاه یائس، جوش، عجز، ادب پیمایی، دل بی درد، آبله، بسمل، حنا، سپند جنون، رقص سپند، چشم دردنگ، دود آه، طاووس، خاموشی و صدھا اصطلاح و ترکیب را بیدل به طرز و مفهوم خود در دیوان صد هزار بیتی خود آورده است، مثلیکه اصطلاحات خاص داشتن به شعرای نیمقاره یک سنت دیرین شده و علامه اقبال لاهوری در پی «آب و گل» و غالب و دیگران هم ازین نو آوری ها زیاد دارند.

## مقام و عظمت بیدل:

بیدل ایجادگر بزرگ و معنی آفرین بی همتاست و از ایجادیات اوست که یک تعداد محققین بیدل شناس الفاظ و کلمات اورا طوریکه گفته آمد جمع و ترتیب کرده اند، بیدل بزبان خود از ابتکاراتش چنین میگوید:

می پرسست ایجادم نشء ازل دارم  
همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم

بیدل در ممالک آسیای مرکزی «تورکستان»، افغانستان، شبه قاره هند تا ترکیه شخصیت شناخته شده است چنانچه آقای دکتور عبدالغنى در کتاب خود می آورد: «... به من گفته شد که بیدل در شرق حتی تا تورکستان چین و در غرب تا ترکیه شهرت داشته» (ص ۵، احوال و آثار میرزا بیدل).

با آنکه در ایران کنونی زبان فارسی بیشتر از تورکی مروج است، اما بیدل در آن مملکت شناخته نشده در حالیکه اگر ما دوستداران بیدل را سر شماری کنیم جمع آنها بیشتر از نفوس مردم ملک ایران میگردد.

آقای شفیعی کدگی از بی معلوماتی ایرانیان درباره بیدل شکایت نموده در کتاب «شاعر آئینه ها» چنین می آورد: «حتی اکثریت دارنده گان درجه دکترای ادبیات و بسیاری از شیفته گان جدی شعر اورا نمی پسندند، حتی بسیاری از آنان اورا نشنیده اند».

ارزش و اهمیت کلام بیدل در زمان آزادی تورکستان یعنی پیش از تسخیر روسهای کمونست به حدی بود که کسی که سند فراغت یا شهادتنامه «دا ملایی» یا معادل دوکتورای تیالوژی امروزی را در علوم دینی میگرفت، باید با کلام بیدل آشنایی میداشت و در متون نوشته های بیدل وارد می بود، گویا اینکه بیدل شناسی جزء نصاب تعليمی درجات عالیه تحصیلات بشمار میرفت.

بیدل از زمانهای بسیار پیش تا کنون در افغانستان به صورت جدی احترام میشود، دانشمندان افغانستان دائم در تلاش دانستن معنی گفتار بیدل و آفرینش های فلسفی و عقاید عرفانی بیدل می باشند، در افغانستان سابق حلقه های بیدل شناسی بصورت عنونی تشکیل میگردید و درین اوآخر بعد از اشغال کمونست ها شنیده میشود که عرس های بیدل را پیر و انش دویاره برپا مینمایند.

### **اینست اسمای یک عدد بیدل شناسان مشهور در افغانستان:**

سردار مهر دل خان مشرقی، سردار عزیزالله خان قتیل، قاری شرف الدین تاشکندي مشهور به «داملا بیدل»، علامه صلاح الدین سلجوqi، استاد هاشم شایق افندی، استاد خلیل الله خلیلی، مولوی محمد سلیم طغرای بدخشانی، عبدالحمید

اسیر مشهور به قندی آغا، دکتور امیر محمد اثیر، مولوی عزیز محمد بدخشی، پروفیسور غلام حسن مجددی و برادرش میا حسین مجددی، حافظ نور محمد کهگدای، سید محمد داود الحسینی، سردار عبدالعزیز حیرت، مولوی خال محمد خسته، مولوی محمد امین قربت وغیره که ذکر اسمای همه ایشان مقاله را به طوال میکشاند.

در دانشگاه کابل مضمونی بنام «بیدل شناسی» وجود داشت که باید محصلان زبان و ادبیات دری آن کورس را فرا میگرفتند.

در مدرسه مشهور دیوبند، مضمون بیدل شناسی جزء نصاب درسی بود، با آنکه عموماً دروس بزبان اردو تدریس میگردید.

بیدل نزد مردمان ممالک متذکره بالا چنان عظمت و مقام دارد که یک عده مردم به او اعتقاد کلی دارند و البته علماء و اهل خواص بشکلی و عوام بگونه دیگری برایش احترام قایل اند.

### **بیدل از دیدگاه یک عده از دانشمندان:**

با آنکه بیدل را گفتیم در ایران ناشناخته مانده است و تأسف آور است که یکی از بزرگترین ادیب زبان فارسی را در آن دیار نمی شناسند، آنهم بیدل را بجز از چند نفر محدود در ایران از وقت حیاتش تا کنون بد نگفته اند.

درینجا نخست نظر سه نفر ایرانیهای فارسی زبان را می آوریم که نظریات شان در باره مقام با شکوه و پر عظمت بیدل منفی و بدینانه میباشد و بعداً نظر دانشمندان و تذکره نگاران را درج این مقاله میسازیم.

## الف: بیدل از نگاه آقایون آهی، حکمی و کدگنی:

آقای حسین آهی از ایران در «در کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی» که با تصحیح استاد خلیلی و مولوی خسته در کابل قبلاً بطبع رسیده بود، در بخش مقدمه تجدید چاپ غزلیات بیدل در ایران به حضرت بیدل بی احترامی نشان داده و میگوید: «و از این روی در پاره از موارد گفتارش نارساست» و بازهم بیدل را با صائب تبریزی مقایسه میکند و میگوید: «بیدل کجا و صائب کجا» یعنی اینکه بیدل بمقام صائب نمی‌رسد و قابل مقایسه نمی‌باشد، بعداً دلیل این گفتارش را چنین می‌آورد که بیدل بنابر اینکه زبانش تورکی است شعر را نظر به صائب ضعیف می‌سرايد و برهان ضعف گفتارش را تورکی بودن او میداند، آقای آهی بی خبر از آنست که صائب تبریزی بمانند بیدل تورکی زبان است و دیوان تورکی دارد و در کابل دیوان تورکی صائب تبریزی دست بدست علماء میگردد و اشعار تورکی او چاپ میشود و صائب ملک الشعراي دربار صفویان بود که رسمیات دربار شان بزبان تورکی بود و نه بفارسی، از اینکه آقای آهی دلیل تورک بودن را در شعر فارسی ضعیف تصور میکند آیا در تاریخ ادبیات فارسی متوجه شده اند که سلطان الشعرا، امیر خسرو دهلوی، جلال الدین محمد بلخی یا خداونگار بلخ، ظهیر فاریابی، نظامی گنجوی، خاقانی و فرخی و طالب آملی و دیگران در خانه بکدام زبان تکلم میکردن؟

آقای دکتر محمد هادی حکمی از ایران در مجله «میراث ایران» می‌نویسد: «ترکیبات و تشبیهات پیچیده و غیر معمول و دور از ذهن از مشخصات سبک هندی است وقتی بیدل یکقدم به عرفان نزدیک میشود، حد اقل سه قدم از روانی و لطفت دور میشود، بیدل جزء شعراي درجه اول و دوم زبان فارسی نیست، از همه بالاتر فارسی زبان مادری بیدل نبوده است» (ص ۴۰، میراث ایران).

گفتار آقای حکمی مشابهتی به عقیده آقای آهی دارد و مثیلکه هردو متفق القول نوشته باشند و یا یکی از دیگری تقلید کرده اند، آقای آهی باید بداند که لطفی هروی، هلالی چغتایی، عسجدی، عنصری وغیره کی ها میباشند. از جانب دیگر ندانستن جناب حکمی اشعار بیدل را باین معنی وانمود می سازد که شعرای زبان فارسی را درجه بندی کند او را بگوید که نه درجه اول و نه درجه دوم است، مشکل جناب حکمی اینست که ادبیات فارسی را در خاک های افغانستان، تورکستان و شبه قاره مطالعه ننموده اند ورنه هزاران پیرو حضرت بیدل از تراکیب و تشیهات و مشخصات گفتار او استفاده کرده و در اشعار خود گنجانیده اند، و صدها شاعر بلند رتبه فارسی در نوع شعر خود از بیدل و روش او پیروی مینمایند، با گفتار جنابان آهی و حکمی در حقیقت کمر ادبیات مترقبی و جهان شمول فارسی باید بشکند زیرا بزرگترین شاعران زبان فارسی، ترکان پارسی گوی میباشند، قطع نظر از اینکه ملیون ها تورکی زبان در ایران حیات بسر میبرند و صدها شاعر چون حسین شهریار وغیره به تورکی سخن گفته اند.

آقای دکتر شفیعی کدگنی اگرچه کتابی در باره بیدل نوشته اند ولی مآخذ اصلی شان نوشته های صدرالدین عینی میباشد که کیفیت و وزن کتابش را ضعیف میسازد، زیرا صدرالدین عینی یگانه شخصی بود که از گروپ مردمان تورکستان که صاحب دانش بودند سر تسلیم به روسها فرود آورد و طرفدار میتریالست ها شد ولی دوران جنون و اوج ماده پرستی نیز عینی را اجازه نمیداد که او درباره حقایق و کیفیات اشعار بیدل بنویسد. آقای کدگنی در بعضی موارد بر بیدل همه دل انگشت انتقاد میگذارد که در بخش اخیر این مقاله شرح آن آورده شده است. ناگفته نماند

که جناب کدگنی در بعضی جایها از عظمت و مقام عالی حضرت بیدل سخن گفته و معنی آفرینی های اورا تقدیر کرده است.

### **ب: بیدل از دیدگاه تذکره نویسان و علمای منصف:**

علی دشتی گوید: «بیدل شاعریست پرمایه و پر محصول»، «بیدل شاعریست لبریز از تخیل و سرشار از تشیبهات و استعاره های تازه و غریب، چیزیکه بر ابهام و غموض او می افزاید تصوف و جهش اوست بسوی امور روحانی و مافقه الطیعه، از این حیث سروده هایش بدیوان کبیر مولانا میماند که سرشار از تصورات عرفانی است» (ص ۱۹۹، نظری به عرفان بیدل). در گفتار بالا از زبان علی دشتی چنین در می یابیم که او درست افکار بیدل را پی برد و با افکار عرفانی و فلسفی بیدل آشنا بوده است.

دکتور حسین زرینکوب می آورد: «عبدالقادر بیدل شاعر ترک نژاد پارسی گوی دیار هند بر رغم آن که در نزد ایرانیان تقریباً ناشناخته مانده است، در بین مردم افغانستان و تاجیک به نحو حیرت انگیزی بر اذهان دوستداران شعر و ادب تسلط دارد» (ص ۲۰۹، نظری به...)

جناب زرینکوب علاوه میدارد «ابیات وی که تمام آن ها به نحوی بارزی آگنده از رموز و مشحون از تأملات است، بیدل در نثر نویسی نیز در عصر خود استاد قوی دست محسبو میشده است.» (ص ۲۱۰، همان کتاب)

علامه صلاح الدین سلجوقی گوید: «امروز میخواهم به افکار شاعری تماس کنم که رعشه بر قلم و لرزه بر اندام میاندازد، این شاعریست که همیشه آنرا بین رموز غامض فطرت و نجوای فرشتگان عالم اسرار می یابم». (ص ۱۶، افکار شاعر).

استاد خلیل الله خلیلی گوید: «بیدل از جمع ما زمینی ها نیست بلکه از جنس ملکوت است.

در کتاب «فیض قدس» استاد خلیلی مقام والای بیدل را از زبان خودش با تصدیق چنین می آورد:

ز فرق تا بقدم افسون حیرتی بیدل  
کسی چه شرح دهد معنی نکوی تورا

دکتور عبدالغنى گوید: «در بالا درباره شخصیت بیدل بیانات مختصری داده شد، اکنون نبوغ شاعرانه اورا زیر بحث میگیریم» (ص ۴۱۶، احوال و آثار...). گویا اینکه دکتور عبدالغنى به نبوغ بیدل اعتراف مینماید و باز می آورد «بیدل به مابعد الطیعه، ریاضیات و علوم طبیعی علاقه داشت، با علم طب، نجوم، رمل، تاریخ و موسیقی بسیار آشنا بود». (ص ۱۶۱، احوال و آثار...)

دانشمندان زیاد در نبوغ بیدل هیچ شک و تردیدی بشمول دکтор رضا زاده شفق نداشتند.

دکتور رضا زاده شفق میرماید: «بیدل آخرین شاعر نامدار صاحب نبوغ هندی است، فی الواقع در غزل های تصوفی در اشعار زیبا و مثنوی مهارت کامل نشان داده و پیش چشم ما بهترین نمونه سبک هند را گذاشته است» (شفق، تاریخ ادبیات ایران). واقعاً بروز بیدل حیرت بر انگیز و در سبک هندی بی نظیر بود، بعضی ها سبک هندی را سبک بیدل هم خوانند.

### نظریات متقدمین و معاصرین بیدل در تذکره ها:

آزاد بلگرامی مقام بلند بیدل را چنین گوید: «عمده سخن طرازان و شهره پردازان است در اقسام نظم پایه بلند و در اسالیب نثر رتبه ارجمند دارد، طبع و

ادراکش چقدر معانی تازه بهم رسانیده و چه شمرهای نورس که از نهال قلم افشارنده... از آغاز شعور تا دم آخر چشم بر سیمای معنی دوخته و چراغ عجیبی بر مزار خود افروخته و از نژاد تورک است» (ص ۱۴۸).

خوشگو از شاعران و معاصرین بیدل که شاگردش نیز میباشد در «سفینه خوشگو» آورده:

بایدم شستن لب از مشک و گلاب  
تابگویم نام آن قدسی جناب  
\*\*\*

بیدل که تختگاه فصاحت مقام اوست  
معنی کنیز او شده مضمون غلام اوست

در تذکره شمع انجمن: «نشهٔ فقر جزو دماغش بود و فروغ روشنلی نور چراغش... معنی آفرین بی نظیر است، اما انشاء به طرز خود دارد و در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نمود که اهل عجم از ادراک و فهم سخنsh درمانده از حسد اعتناء بطرف کلام او ندارند». باید متذکر شد که مؤلف تذکره «شمع انجمن» در قسمت کسانیکه با بیدل بدینی نشان میدهند حقایق را گفته است، اینکه بعضی ها توجیهات و تشبیهات و نازک خیالی های بیدل را نمیدانند گناه بیدل در چیست؟ در تذکره سرخوش بدخشانی آمده: «استاد فن است، بسیار گو و خوب گو است، امروز در دارالخلافه کوس رستمی می نوازد و بداد معنی یابی و نازک بندی میرسد، دیوان ها و مثنویات متعدد دارد و نثرهای رنگین می نگارد، درین عصر شاعر غرا چون او نیست، وجود شریف او غنیمت است».

مزن بر سنگ او زنهر دستی

که مینا در بغل خوابیده مستی

«تذکره سرو آزاد»

سرخوش بدخشانی یکی از رقبای سرسخت بیدل بود ولی از آنجائیکه باید حق را نپوشید به عظمت و مقام والای بیدل در سطور بالا اعتراف میورزد.

در تذکرۀ مولانا قدرت الله گو پاموی: «سر و بوستان طریقت تذرو بیابان حقیقت قدوۀ اکابر و افضل میرزا عبدالقادر بیدل... ذات شریفیش بکسوت فضائل و کالات متنوعه اراسته و طبع همایونش مجلیۀ فنون عجیب و غریبیه پیراسته در نظم پردازی قدرت تام داشت و به انشاء طرازی گلشن سخن آب و رنگی تازه بخشیده و مشاطه فکر بلندش به کمال لطف و حسن چهره آرایی عراییس معانی گردیده، بصفای فطرت موصوف و زکای فطرت معروف بود... میر عبدالولی عزلت گفته که به تقریب عرس بر سر قبر میرزا حاضر شدم شعرای شاه جهان آباد جمع بودند کلیات میرزا را بر آورده به محفل گذاشتند من به این نیت که آیا از آمدنم میرزا خبری دارد آنرا کشادم در سر صفحه این بیت را یافتمن:

چه مقدار خون در عدم خوردۀ باشم

که بر خاکم بیایی و من مرده باشم »

(ص ۵۳، مرزهای همزیستی)

در بارۀ میر عبدالولی گفته اند که در وقت وفات حضرت بیدل در مسافرت بود و چون از مرگ آن عالیجناب واقف شد به دهلی شتافت و بر سر قبرش کلیات بیدل را باز کرد و دید که بیت بالا در آن صفحه قرار دارد و از آنست که با این دلیل و دلایل دیگر بیدل را صاحب کرامت دانسته اند.

در چمنستان شуرا آمده: «عبدالقادر بیدل مانی است که ارزشگ خیالات را نقش میکند و اقلیدس است که در نظم سحر آفرین میکند، مشرق اندیشه های باریک تا ابر آفتاب تابناک نبوغ وی روشن گردیده» (ص ۲۲۲، احوال و آثار...). در سطر بالا نیز بیدل را در تذکره چمنستان شعراء نابغه گفته اند، آری بی شک از نابغه زمان و نادره دهر است.

گفتار بالا مختصری بود در عمومیات حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل طوریکه گفته شد بسی مردمان را عقیده بر آنست که حضرت بیدل صاحب کرامات بوده و ملیون ها انسان محو گفتار و اشعار دل انگیز او هستند، جمعی هم اورا از نوابغ روزگار خوانند و گروهی بیدل را در زمرة فیلسوف ها و عرفا و صوفیان و اتقیا قرارش میدهند.

یک موضوع باید بوضاحت گفته شود که به مانند حضرت بیدل هنوز در میان ما زمین ها کسی نیامده و شاید هم دیگر نیاید، روح پاک آن نابغه زمان و نادره دوران و خادم بزرگ زبان زیبا و آهنگین فارسی شاد و جایش خلد برین باد.

جان هیچ و بدن هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ  
 ای هستی تو ننگ عدم تا بکجا هیچ  
 دیدی عدم هستی و چیدی الٰم دهر  
 با این همه عبرت ندمید از تو حیا هیچ  
 «بیدل»

**بعضی نکات بوجسته در باره حضرت بیدل همه دل و هند و افغانستان:**

۱- اگرچه در موقعیت قبر بیدل اختلاف است، اما مریدان و پیروان آرامگاه اورا در دهلي میدانند که همه ساله یکده از مخلصان بیدل در اطراف مزارش گرد می آيند و عرس ها بر پا گرده، مراثی میخوانند، نگارنده اين سطور مرقد بیدل را در دهلي زيارت كرده است.

۲- كتابی را که دکتور عبدالغنى بنام «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» تأليف نموده و آنرا محمد آصف انصاری بزیان دری ترجمه نموده است، واقعاً یک كتاب با ارزش و مفید می باشد، ولی دکتور عبدالغنى به سیاق دیگر هموطنان هندی و پاکستانی خود کلمه «مغول» را به عوض کلمه «تورک» آورده است که نه تیموریان و نه بابریان و نه میرزایان چون بیدل و غیره مغول بوده اند.

۳- در هندوستان یک اصطلاح مشهور میباشد بنام «مغول اعظم» که واقعاً این کلمه مورد بحث و تأمل است، چون امیر تیمور ابوالآبای سلسله تیموریان هند میباشد اصلاً تورک است، بناءً همه شان تورک میباشند ابوالفضل علامی كتاب را به اسم «اکبر نامه» تأليف کرده و در آن تیموریان را به چنگیز نسبت میدهد و اکنون محققین بشمول بارتولد همه ثابت کرده اند که امیر تیمور از تورکستان و تورک است و به مغول ها نسبتی ندارد، ولی قانون چنگیزی و یاسای آن و صورت جهانکشایی و قواعد اردوی چنگیز خوش می آمد و از آنست که امیر تیمور چنگیز را جد خیالی خود میدانست.

۴- بابر شاه در «بابر نامه» از اوزبیک شکایت دارد و ما میدانیم که بابر تورک سمرقندی و اوزبیک خان مغولی بود، زمانیکه تورکستان توسط چفتای بن

جنگیز اداره میشد تورکی تورکستان را تورکی چغتایی میگفتند و وقتیکه اوزبیک خان شیبانی بر تورکستان غله یافت تورکی تورکستان را تورکی اوزبیکی گفتند و چنانچه روشهای از موقع استفاده نموده نام حصه ای از تورکستان را اوزبیکستان گذاشتند که در حقیقت اوزبیکی و چغتایی هردو تورکی، تورکستان میباشد و حضرت بیدل به همین زبان تورکستانی صحبت میفرمود.

۵- زبان فارسی در سرتاسر هندوستان از طریق خاص مردم افغانستان و تورکستان آمده است طوریکه همگان میدانند مرکز امپراتوری و شهنشاهی غزنویان در غزنی کنونی خاک افغانستان میباشد و افتخار ارتباطات یک هزار ساله هندوستان و افغانستان به نام محمود غزنوی و قبل از آن بنام کوشانیها و یفتلی های افغانستان تمام میشود.

۶- کسانیکه زبان فارسی را در هند مروج ساختند در رأس آن محمود غزنوی و بعداً لشکریان محمود، اعضای علمی و ادبی دربار غزنه، اعم از فارسی زبانان، تورکی زبانان و دیگران بودند.

۷- زبان فارسی همچنان در هندوستان منحیث زبان دینی داخل گردید و از انسست که همه مسلمانان هندوستان، پاکستان و بنگلہ دیش در اسلام مهمانان قاید بزرگ اسلام سلطان محمود غزنوی میباشند.

۸- زبان فارسی در سرزمینهای شبه قاره مخصوصاً آنهاییکه به اردو سخن میگویند ضرورت به ترجمه ندارد و اردو زبانان بدون تکلیف زیاد به این لغت پی میبرند، زمانیکه نگارنده این سطور منحیث پروفیسور مهمان به هند رفته بود، هنرمندان حیدرآباد و دکن خواهش نمودند که به عوض زبان

انگلیسی به فارسی صبحت نمایم و این خود میرساند که اردو زبانان بفارسی محبت خاص دارند.

۹- زمانیکه گرد هم آیی های سالانه تاجیکان جهان بربری مؤسسه «پیوند» صورت میگیرد لازم می افتاد که از مملکت میرزا عبدالقادر بیدل «هند، پاکستان و بنگال» یعنی هرسه مملکت شبه قاره چند- چند نفر نماینده فارسی دان دعوت شوند، تا گستاخی های دوران استعمار انگلیس را که اندر میان ممالک صورت یافته بود در قسمت زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان، بدوش گرفت و از موقف و تاریخ زبان فارسی در هند به مردم تاجیکستان معلومات تقدیم کرد.

۱۰- نگارنده این سطور و یک تعداد زیاد دانشمندان افغانستان هر چند فکر کردیم که علت اصلی و اساسی را که چرا بیدل در ایران ناشناخته مانده است نیافتیم، آیا بخاطر اینکه وی تورک بود؟ مثیلکه آقای آهی و جناب حکمی گفته اند، در حالیکه صدها شاعر برجسته فرزانه زبان فارسی تورکی میگفتند و در ایران در حدود نیم نفوس به این زبان تکلم مینمایند، آیا بخاطر اینکه او از خاندان تیموری بود؟ در حالیکه تیموریان هرات از جمله دو مفکر بزرگ میرزا اولوغ بیک و میرزا بایسنقر از آن جمله میباشند، و بیدل با سیاست چندان نزدیکی نداشته و آیا بخاطری که بیدل از اهل سنت و الجماعه بود؟ در حالیکه صدها شاعر که در ایران علماء بر ایشان احترام دارند سنی مذهب بوده اند، ویا اینکه با اشعار بیدل مشکلات معنی یابی رو برو میشوند و به آسانی به کیفیت اعجازی اشعار بیدل نمیتوانند پی ببرند؟

جواب این سوالات باید روزی بدست باید و چرا بیدل که سرور سخنسرایان فارسی است در ایران ناشناخته بماند.

۱۱- دو دانشمند بزرگ ایران علی دشتی و داکتر حسین زرینکوب چون علمای برجسته میباشند و به دقایق سخن بهتر از دیگران پی میبرند، واقعاً حقی را که بیدل بر فارسی زبانان داشته در حصة خود ادا نموده اند.

دانشمند محترم جناب داکتر محمد رضا شفیعی کدگنی که کتاب «شاعر آئینه ها» را تألیف نموده است، مآخذ شان کتاب یک متريالست یا صدرالدین عینی بوده است، اما مآخذ جنابان علی دشتی و زرینکوب تفسیر اشعار بیدل توسط علامه سلجوqi و دیگر معنویون میباشد.

جناب کدگنی به حدی با بیدل سر مخالفت میگیرد که میگوید: «کسی که به اشعار غلو و مهمل سبک هندی آشنا باشد بزودی در ک میکند که بیدل چند کلمه بی سر و پا را که از نگاه الفاظ شعری بگوش خوش میخورد اما در اصل کلمات بدون بستگی در شعر است که آنرا مهمل مینامند» (ص ۱۸۸، عرفان بیدل). بعد آقای کدگنی به بیدل بزرگ تمسخر نشان میدهد و میگوید: «گفته است که بیدل ادراک انسانی را در ک مهمل و ناتوان خوانده که در بین بال قمری و پنجه مینا و سرو ربطی نیست، چنانچه یک شاعر هندی گفته است:

کاکل موش سیاه را گاو ابلق شانه کرد  
بقه در شاخ درخت این قصه را افسانه کرد»

(ص ۱۸۸، عرفان بیدل)

تعجب درین است که چطور دانشمند بزرگی چون کدگنی بر عقاید و علاقه ملیون ها پیرو حضرت بیدل که همه فارسی دانان محترمی میباشند

اینطور جمله را بجا آورد، و کسانیکه به فارسی خدمت میکنند بگوید آقای کدگنی کلمه «مهمل» را استعمال نموده اند در حالیکه گفته آمد در میان بیدل شناسان واقعی نیم قاره، افغانستان و تورکستان این کلمه را اهانت در شأن اشعار ملکوتی بیدل میدانند، چونکه آنها بروش و سبک بیدل بهتر از دیگران پی میبرند.

البته جای تردید نیست که آقای کدگنی نکات خوبی را هم به بیدل نسبت دادند ولی با گفتار بالا ثابت ساختند که آن محترم به کیفیت اعجازی ایات بیدل تعمق نکرده اند.

آقایون دکتور هادی حکمی و حسین آهی راساً و بی تأمل حملات را بر بیدل روا داشتند و اگر بی تفکر این حملات را نکرده باشند، چطور میگویند که بیدل تورک است و شعر او از آن سبب ضعیف میباشد و بدون اینکه بدانند صائب تورک تراز بیدل و صائب را ندانسته فارسی زبان تصور کرده اند و ضرب المثل مشهور «بی خریطه فیر کردن» را عملی کرده اند.

۱۲- در متن این مقاله کلمه «شاه کابلی» آمده که بیدل نور دلش را از برکت او گرفته است، دلیل اینکه اورا شاه کابلی میگویند اینست که وی را قبل از اینکه در دهلی دیده شود، در کابل دیده بودند و در حقیقت درباره وی معلومات مؤثث بدست نداریم.

۱۳- در مت مقاله نام «عبدالرحیم خانخانان» آمده است، پدر عبدالرحیم خانخانان را که بیرم خان بدخشی میگویند از سبیی است که در بدخشان تولد یافته، درحالیکه بیرم خان اصلاً از طائفه تورکمن های ایران میباشد که از جمله شهزاده گان قره یونلوها و باز در خیل بهار لوهای شمار میروند که

فamil بیرم خان بعد از شکست از طرف آقای قویونلوها بطرف تورکستان آمدند.

كتابي را که آقى دكتور سيد حسين جعفر حليم بنام «شرح احوال و آثار عبدالرحيم خانخانان» نوشته است، در يك قسمت راجع به ديوان عبدالرحيم خان ميگويد که ديواني از وی بياذگار نمانده است، درحالike نگارنده اين سطور ديوان چاپي اش را بدست داشتم و بخاطر حفظ بهتر که در آن وقتها «فوتوکاپي» وجود نداشت آن ديوان را به سال ۱۹۷۶ ميلادي به کتابخانه دانشگاه کابل هديه کردم و اميد است از دست روزگاري که برکابل آمد آن نسخه ناياب در امان مانده باشد، آن ديوان فارسي بود.

۱۴- اگر در افغانستان ما تعداد بيدل شناسان را بشماريم تعدادشان خارج از حساب و بيرون از حوصله ميپاشد، عقيده مردم به بيدل طوري است که اگر بعضی ها قرآن مبارڪ را در خانه نداشته باشند به يعني يك جلد کليات بيدل چاپ هند و يك جلد ديوان حافظ را در تاق خانه خود نگهميدارند، اشخاص بي سعاد نيز اين سليقه محافظت کليات بيدل را دارند.

۱۵- آخرین شخصيکه عرس هاي بيدل را در افغانستان بر پا ميکرد، شادروان محمد عبدالحميد اسير مشهور به «قندى آغا» بود که نسباً به بدخشانيهای شغنانی ارتباط می یابد، وی علاوه از اينکه عرس هاي با شکوه را با جلال خاص بر پا ميکرد، يك تعداد زياد شاگردان را تربие و به جامعه تقديم نموده است، او بود که استاد بزرگ غزلخوان حسين سرآهنگ را تشويق نمود تا اشعار بيدل را به آواز بخواند.

۱۶- بیدل در تورکستان «آسیای مرکزی» به حدی از اهمیت و محبوبیت برخوردار بود که امروز در افغانستان محبوبیت دارد اما هفتاد سالی را که جامعه آسیای مرکزی در قبضه روسها قرار داشتند، همه حلقه های بیدل شناسی از میان برده شد تا دیده شود که خداوند در آینده «بیدل» را در آن سرزمین مهد علم و دانش و دین چه موقفی خواهد داد، بیدل یک عارف و صوفی و مقام معنوی او به همگان معلوم است، اما بعضی ها که در باره بیدل در تاجیکستان در وقت تسلط روسها نوشته اند لابد باید حقیقت را نمی نوشتند و قلم بدستانیکه در باره بیدل نوشته اند ده ها کتاب را به نفع کمونیزم و ماده پرستی تحریر داشته اند که همه وجود دارند.

۱۷- اسمای علامه صلاح الدین سلجوقی و استاد خلیل الله خلیلی درین مقاله ذکر گردیده است، استاد صلاح الدین سلجوقی که از ذریات سلجوقیان بزرگ است و بیدل را خوب می شناخت، نقد بیدل و افکار شاعر درباره تفسیر اشعار بیدل از تأیفات او میباشد، استاد خلیل الله خلیلی بزرگترین شعرای معاصر افغانستان و از نویسنده گان درجه اول افغانستان بزبان فارسی میباشد که بیدل را بسیار خوب میشناخت و کتاب «فیض قدس» را که درباره بیدل میباشد تألیف نموده است.

۱۸- بیدل به سه زبان فارسی، هندی و تورکی شعر سروده است و اینک یک نمونه از شعر تورکی او:

ای تخت تیموری اور را نادر  
بو جمله غا حافظ اوردی قادر

۱۹- بیدل را گفتیم که در آوان خورد سالی آثار قدما را خوانده و از آنها بهره ها اندوخته و به هر کدام احترام خاص داشته است و اینکه چند نمونه در آن

معنی:

الف: احترام بیدل به صائب تبریزی:

دعوى آسان کرد بیدل پیش موزونان هند

مصرعی چندی فراهم کردن و صائب شدن

گویا مقام صائب را چنان بی رقیب میداند که میگوید با چند مصرعی کی می توان صائب شد.

ب: در باره انوری و عطار:

رفع انکار از نسب جویان معنی مشکل است

گو به قدرت انوری در معرفت عطار باش

ج: احترام بیدل به سعدی:

از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانع

این معانی در گلستان بیشتر دارد بهاء

(باید متذکر شد که حضرت بیدل تخلص خویش را از کلام حضرت شیخ سعدی انتخاب نموده است)

د: احترام بیدل به حافظ:

بیدل کلام حافظ شد هادی خیالت

دارم امید کاخر مقصود من بر آید

بیدل در قصاید خود از خاقانی، حافظ، امیر خسرو وعده دیگر استفاده کرده است، اگرچه بیدل مقلدین اشعارش را می ترساند و میگوید:

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل  
سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد

\* \* \*

با کلام آبدارت کی رسد لاف گهر  
بیدل اینجا اعتباری نیست حرف بسته را

میگویند که شاعر باید هزاران شعر را خوانده و صدهای آنرا از یاد داشته باشد  
تا در طبع او سهولت پیش آید، از آنرو حضرت بیدل قصدی و یا غیر شعوری  
تحت تأثیر گفتار خاقانی می آید و میگوید:

مطلع صبحدم میدرد اکنون نقاب  
ذوق تماشا گر است تا دهد آئینه آب  
چشم کشا و بین برگ گل آئینه است  
آتش جور بهار نعل جهان داده آب

بیدرنگ خواننده را بفکر ابیات خاقانی بزرگ می برد که مطلع اش چنین است:

«شد گهر اندر گهر صفحهٔ تیغ سحر». ۲۰  
در متن مقاله درباره موسیقی دوستی و موسیقی دانی بیدل چندان تبصره  
نشده، بیدل به موسیقی مشتاق بوده و از علم الحان خوشش می آمده  
چنانچه: «بیدل در یکی از نامه های خویش از شخصی بنام میرزا فاضل یک  
وایلون ایرانی خواسته است، علاوه بر آن شیخ سعدالله گلشن یکی از مقربان  
وی موسیقی نواز ماهری بود و نیز احمد عبرت شاگرد مقرب وی به خانواده  
ای از مغناط منسوب بود، این امر دلچسپی بیدل را به موسیقی و آهنگ نشان  
میدهد، از همین سبب است که بیدل در راه بخشیدن قافیه و آهنگ به اشعار

خویش زحمت کشیده است، چون در غزل های بیدل صوت و الفاظ هردو قوت دارند، لهذا قولان مخصوصاً در افغانستان غزلهای بیدل را در ضیافت ها و مجالس و رادیو می سرائیدند و در نتیجه تأثیر سحر آمیزی تولید میگردد» (ص ۲۱۵-۲۱۶، شرح احوال و آثار...).

مردمان عادی بدخشنان میگویند که بیدل به آله «غیچک» علاقه داشته و آنرا می نواخته است، طوریکه گفته شد مردم عوام که به کلام بیدل آشنایی نداشته و از سواد بی بهره میباشند نیز به بیدل ارادت و اخلاص دارند.

- ۲۱- درباره بیدل کتب، رسالات و مقالات زیاد نوشته شده است، در شبه قاره

ده ها مرتبه دیوان بیدل بطبع رسیده است در افغانستان استاد سلجوqi، استاد خلیلی، پروفیسور غلام حسن مجدهی به همراهی پروفیسور قیام الدین راعی، داکتر امیر محمد اثیر، عبدالغفور رجاء وغیره نوشته های مطول درباره حضرت بیدل دارند، در هند داکتر عبدالغنى و صدرالدین عینی در تاجیکستان نوشته در باره بیدل دارند، آقای شفیعی کدگنی در ایران و آقای پروفیسور هادی و رسالات بمانند رساله بیدل از عنایت الله شهرانی، مولوی حال محمد خسته و دیگران و صدھا مقاله تا هنوز درباره بیدل تحریر شده و هزاران بار توسط شعراء بیدل استقبال گردیده است. در افغانستان پنج جلد کتاب بیدل به همت استاد خلیلی و مولوی خسته بطبع رسید و غزلیات بیدل از روی نسخه کابل در ایران چاپ شد، بدوران امیر حبیب الله خان برادرش سردار نصرالله خان کلیات بیدل را تا ردیف دال بطبع رسانید و ناتمام ماند.

۲۲- دلیل عمدۀ که زبان زیبا و خوش آهنگ فارسی از قلب چین تا استانبول و از قلب هند تا سواحل دریاهای بزرگ در سرحدات سائبیریا مقبولیت یافته از برکت خدمات بی آلایشانه سه فامیل تور کی نژاد و تور کی زبان میباشد.

اول: غزنویان در رأس آن سلطان محمود کبیر؛

دوم: تیموریان (تیموریان هرات، تیموریان هند و تیموریان در تورکستان)؛

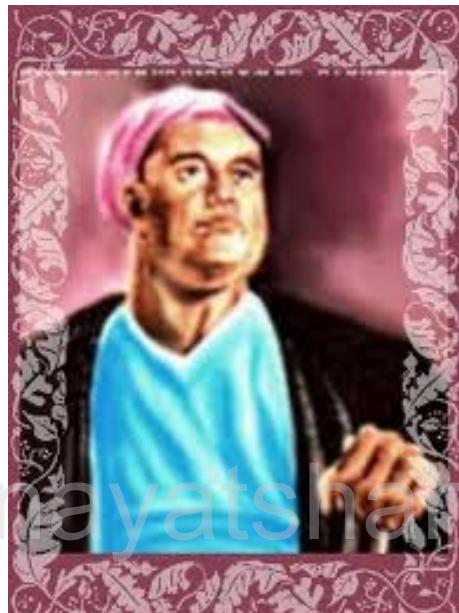
سوم: سلجوقیان بزرگ از آسیای صغیر یا آسیای مرکزی و بعدا سرزمین ایران و در ایران حدود یک هزار سال همین اتراک حکم راندند و بقای زبان فارسی را با گذاشتن خشت های زرین زمینه سازی کردند و اگر داکتر ذبیح الله صفا هرچند که عناد به این مردم داشته باشند تاریخ شاهد همه است و از بدینی های نابجا کدام نتیجه مشمری هرگز بدست نمی آید.

۲۳- بيدل آثار زياد دارد: دو هزار و هشتصد و سی و شش غزل، ترکيب بند، قطعات، رباعيات، مخمسات و صاحب چهار مثنوي، طلس حيرت، چهار عنصر، محيط اعظم، طور معرفت، عرفان، گل زرد و واقعات و نکات همه از طبع بيدل میباشند و بيدل در حدود يكصد هزار بيت فارسي سروده است.

۲۴- نورجهان بیگم ملکه حسن و سخن ملکه نورالدین جهانگیر از زنان بزرگ شرق میباشد، قبر او در لاهور در کنار خط آهن خیلی محقر است، ضرورت به ترمیم دارد و نورجهان بیگم اصلاً اهل اتراک ایران میباشد.

۲۵- چون مغول بودن تیموریان هندو میرزا بيدل را درین مقاله رد نمودیم برای اثبات قول خود شعر فارسی با بر شاه مؤسس امپراتوری تیموری هند را می آوریم:

با تورک ستیزه مکن ای میر بیانه  
چالاکی و مردانگی تورک عیان است  
گر زود نیایی و نصیحت نکنی گوش  
آنجا که عیانست چه حاجت به بیان است»



www.enayatshahrani.com

تصویر خیالی

حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل

### فهرست مآخذ:

- نخستین سیمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره (مجموعه سخنرانیها)، جلد دوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۲ م.
- عنایت الله شهرانی، مرزهای همزیستی زبانها، نیویارک ۱۹۹۸ م.
- میراث ایران، سال اول، شماره سوم، نیو جرسی ۱۳۷۶ هـ ش.
- کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی با تصحیح خال محمد خسته و خلیل الله خلیلی باهتمام و مقدمه حسین آهی، تهران.
- دکتور عبدالغنى، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه انصاری، کابل ۱۳۵۱ هـ.
- صلاح الدین سلجوقی، افکار شاعر، مطبعة دولتی، کابل ۱۳۲۶ هـ ش.
- عبد الغفور رجاء، نظری به عرفان بیدل، انتشارات ارس، لندن ۱۳۷۴ هـ ش.
- دکتور سید حسین جعفر حلیم، شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۲ م.
- عنایت الله شهرانی، غزنی و سنایی، (درد دل افغان) شماره های ۱-۳ کالیفورنیا ۱۹۹۸ م.
- دکتور محمد رضا شفیعی کدگنی، شاعر آئینه ها، ایران
- غزلیات بیدل، چاپ در جرمنی بنام «دیوان مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی».
- فیض قدس، تأليف استاد خلیل الله خلیلی، کابل
- نقد بیدل، تأليف استاد صلاح الدین سلجوقی، کابل
- ظهیر الدین محمد بابرشاه، استاد عبدالحی حبیبی، کابل
- تذکره های سرخوش بدخشانی بنام سرو آزاد، تذکره مولانا قدرت الله کوپاموی، سفینه خوشگو، شمع انجمن وغیره یادداشت ها از تذکره های دیگر.
- مقالات مرحوم مولوی خال محمد خسته، کابل
- بیدل شناسی، از غلام حسن مجددی و قیام الدین راعی، دانشگاه کابل
- دری یا زبان درباریان، عنایت الله شهرانی، آریانای برونمرزی، سویدن ۲۰۰۵ م.

\*\*\*

## جهان آرا بیگم

(۱۶۱۴-۱۶۸۱ م)

**سخنسرایان فارسی در هند در مثال جهان آرا بیگم و نفوذ زبان فارسی در نیم قاره هند:**

ترکان پارسی گوی بخشندۀ گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

شاید از چهار صد سال باينطرف نام این شاهدخت نازنین افغانستان و هندوستان ورد زبانها باشد، زیرا علاوه از ده ها باغ ساخت دوران بابریان (تیموریان) مثل شهر آرا وغیره باغی بود بنام «باغ جهان آرا» که باسم این شاهدخت عارفه صوفیه و ادبیه ساخته شده بود وشاید هم خودش بکابل قدم رنجه فرموده باشد و باغی بنامش آباد کرده باشند.

این شاهدخت دختر شاه جهان امپراتور افغانستان و هندوستان میباشد و مادرش ممتاز محل است که مرقدش تاج محل ویا یکی از عجایبات هفتگانه دنیا است .  
جهان آرای صاحب سیرت و صورت سیزده سال داشت که پدرش شهاب الدین شاه جهان به شهزاده خرم مراسم تاج پوشی را برابر کرد.

همانگونه که برادرش دارا شکوه در علوم مختلف مخصوصاً فلسفه هندوئیزم و مقایسه آن با مذاهب دیگر و نیز در علوم ادبیه و تاریخ شهرت جهانی داشت و تا کنون بر سر نوشته هایش در دانشگاه ها تیزس های دوکتورا مینویسند، جهان آرا بیگم نیز در علوم مختلفه خصوصاً در تصوف و ادبیات شهرت آفاق یافته بود.

این دختر خداداد که از استعداد فوق العاده برخوردار بود و متناسب بنام یا اسم با مسمی خداوند و طبیعت برایش زیبایی صورت، زیبایی عقل و سلامت فکری، ذکاآوت عالی و علم و دانش ارزانی کرده و در کنار آن خصایل خداداد صوفیه و صاحب مرشد و نیز شاعرۀ توانا بود.

بعد از وفات مادرش «ممتأز محل» تمام امور خانواده بزرگ را بدوش گرفت و در بسی منازعات برادران تأثیرات نیک وارد کرد و پدرش را بقیمت جان دوست داشت، آورده اند که زمانیکه پدرش شاجهان در اوآخر عمر محبوس بود از همه کارها دست کشید فقط بخدمت پدر، خود را مصروف داشت و بقرار روایات پدرش در کنار دختر محبوش قرار داشت که جان را بحق تسليم نمود.

شاهدخت جهان آرا در هنر دست توانا داشت و در کتاب ملکه های تیموری درباره اش گفته شده که نقشه مسجد جامع آگره را او دیزاین نموده است. علاوه از آن چندین عمارت و باغها بفرمان او بکابل اعمار شده و نیز در شهرهای دهلی، سوات، امبالا، بیهار و پانی کاروان سرایها و در لاہور استراحت گاه بزرگ اumar نموده، جهان آرا که صاحب قلب رُوف و مهربان و نازک بود از بودجه شخصی خود به بی بضاعت ها، فقراء و مساکین خانه آباد میکرد و از اطفال یتیم و بیوه زنان حمایت مینمود.

یکی از کارهای عمدۀ جهان آرا تعمیر باغ مشهوریست که در کشمیر ساخته است، نام آن باغ را «پری محل» میگفتند.

همچنان در شهر خان آباد قطعن امر داد جوی بزرگی را بکنند و تا کون آن جوی بنام جوی علی مردان خان شهرت دارد و نیز نقشه ای را بر مهندسین و معمارها کشید که در خان آباد از آن حوض بزرگ آباد نمایند.

در فن نویسنده گی جهان آرا آیتی بود و تأثیرات زیاد دارد، بطور نمونه کتابی را بنام «رساله صاحبیه» تألیف نموده است.

جهان آرا بعد توان خود سعی میکرده که نزاعهای اخیر برادران را خاموش بسازد ولی کار سیاست بازی های دنیا وی را بدان مأمول ناکام ساخت، چون برادرش اورنگ زیب عالمگیر یکی از دینداران متعصب دنیا بود، از آنرو جهان آرا که حرارت خاص دین مبین اسلام در قلبش جای داشت، با هم ارتباطات خاص داشتند و یکی دو مرتبه توطئه های برادرانش را بخاطر از بین بردن اورنگ زیب خنثی کرده بود.

جهان آرا بیگم با آنکه از همه نعمت های خداوندی بر خوردار بود و سرمایه های بزرگی را بدست داشت چنانچه پدرش در اوایل امپراتوری اش جهل هزار دانه یاقوت به او بخشید و نفقه یک ساله اش را به ششصد هزار روپیه تعین نمود، ولی جهان آرا صوفیه و عارفه به مال دنیا اعتمای نشان نمیداد و اکثرآ دارایی هایش را چه در افغانستان و چه در خاک هندوستان اولاً به تعمیر مراکز خیریه و بعداً به غربا و ایتمام و مستحقین بخش میکرد.

جهان آرا به مرشدش ملا شاه بدخشی که پیر پدرش شاه جهان و برادرش دارا شکوه بود سخت ارادت داشت، برای اینکه اسلامیت و تقوی این شاهدخت پاک طینت را بخوبی درک کرده باشیم ترجمه دانشمند ارجمند استاد فضل الرحمن فاضل را راساً اقتباس می نمائیم:

«جهان آرا با وساطت برادرش دارا شکوه مرید حضرت ملا شاه شده بود، او در اثرش «صاحبیه» مینگارد، من نامه های سراسر اخلاق و عقیدت به او می نگاشتم، باری هم بدست خویش نان و سبزی پختم و به او فرستادم، ملا شاه تا یک ماه

اعتنایی نکردو می گفت: مرا با دنیا داران و پادشاهان چه کار؟ باری من جسارت کردم و این شعر را در نامه ام درج نمودم:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا  
پادشاهی چه که دعوای خدایی بکنم

سر انجام او به اساس این احساس راستین به پاسخ نوشتن آغاز کرد، باری به منزلش رفتم او از دور مرا دید و مرا مرید حقیقی اش پذیرفت.

جهان آرا در مورد مرشدش ارادت خویش را اظهار نموده مینویسد:  
من خیال کردم که مرید سلسله چشتیه هستم و حالا در مشرب قادری شریک شده ام، آیا در کارم گشايش آید یا نه؟ و جهان آرا به ادامه می نگارد:  
در آن شب حضرت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> را به خواب دیدم که مرشدم سرش را در پای مبارک آنحضرت<sup>(ص)</sup> نهاده است و آنحضرت<sup>(ص)</sup> فرمود:

تو چراغ خانواده تیموری را روشن کرده ای، دل من از شنیدن این فرموده باعث شد، وقتی که من به حالت خود آمدم در زبانم این رباعی بود که:

شاهها تویی آنکه می رساند ز صفا  
فیض نظر تو طالبان را بخدا  
بر هر که نظر کنی بمقصود رسد  
نور نظر تو شد مگر نور خدا

او مینویسد از فیض پیر دستگیر و مرشد کامل به من ایمان راستین رو آوردو هر کسی را که به ذات مطلق عشق و محبت ورزد او انسان کامل است اگرچه او «زن» باشد، شیخ عطار در مورد حضرت رابعه نوشته است:

آن نه یک زن بود بلکه صد مرد بود

پای تا سر جمله غرق درد بود

جهان آرا در حالت شوق و وجود، بدون فکر و تأمل در مورد مراد و مرشدش

اشعار ذیل را سروده است:

شوق تو مرا در بر میگیرد و می مالد

هر لحظه و هر لمحه این ذوق تو می مالد

پیر من و خدای من، دین من و پناه من

نیست کسی بغیر تو شاه من والله من

ای شاه ز یک نظر بکردی کارم

شاباش بتو چه خوش نمودی یارم

دریاب رهی کوچه آن ملا شاه

کو هست خزینه دار توحید الله »

(ص ۲۳۸، جلد ۶، ۷).

جهان آرا بیگم این شاهدخت دانشور، عالم خدمتگار خلق و صوفیه و عارفه

متواضع در سال ۱۶۸۱م به سن شصت و هفت ساله گی وفات میابد و مرقدش در

قبرستان «زر زر بخش» قرار دارد. پیش از وفات خود وصیت کرده بود که بر لوح

سنگ مزارش بیت ذیل حک گردد:

به غیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا

که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است

در کتاب دولتنان تورک (و بلاک) درباره جهان آرا بیگم (صاحب) آورده اند:

۱۶۱۴- ۱۶۸۱ م از امپراتوری مغول (تورک تیموری) هندوستان، بزرگترین دختر امپراتور شاه جهان و ممتاز محل (تاج محل)، او نمونه از سنت شاهزاده خانمهای ازدواج نکرده سلسله مغول (تورک تیموری) است. هنگامیکه مادر او ممتاز محل در سال ۱۶۳۱ میلادی حین وضع حمل چهاردهمین کودک خود فوت کرد، جهان آرا اولین شخصیت زن بدون تاج، خاندان گردید، علاقه پدرش به وی خود را در القاب و عنوانی که به او میداد مانند صاحب الزمانی، خانم دوران، پادشاه بیگم... نیز نشان میداد، جهان آرا بیگم نقش مهمی در سیاست خاندان امپراتوری مانند ترتیبات ازدواج سه برادرش بازی میکرد، او همچنین به لحاظ سیاسی در جنگ بر سر تخت و جانشینی که در اواخر سلطنت شاه جهان به سال ۱۶۵۸ م با برادرش اورنگ زیب درگرفت فعال بود.

در طول این بحران جهان آرا از ادعای پدرش بر تخت حمایت کرد و او از حین دوران حبس اجباری که تا زمان مرگش در سال ۱۶۶۶ م ادامه یافت مراقبت کرد، پس از مرگ پدرش از طرف اورنگ زیب مبلغ کلانی به او اهدا شد، عنوان و مقام (پادشاه بیگم) نیز به او اجازه میداد که از قوانین اورنگ زیب سرپیچی کرده و مجاز به انتقاد از او باشد، جهان آرا بیگم مانند پدر و مادر خود علاقمند به شاخه های مختلف هنر بود، او اشعار بسیاری سرود و نقاشی نیز میکرد. (ص ۱۱۲)

چون بسی معلومات بکر درین سطور بالا وجود داشت ناگزیر جهت معلومات مزید درباره آن شاهدخت عالی نسب بصورت مکمل آورده شد، از جمله در سطور بالا گفته آمد که وی مهندس و نقشه عمارات باغ را طرح کرد ولی در قسمت نقاشی جهان آرا معلومات نداشتیم، خداوند این شاهدخت افغانستان را که جامع الکمالات بود جایش را خلد برین بسازد.

## زیب النساء بیگم مخفی (رح)

سخنسرایان فارسی در هند در مثال زیب النساء مخفی و نفوذ زبان فارسی در شبه قاره هند:

ترکان پارسی گوی بخشندۀ گان عمرند

ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

برای اینکه در تاریخ مخفی ها زیاد تیر شده، بهتر است نام و نشان هر یک را بصورت مؤجز بنویسیم و بعداً به معرفی «شاهدخت پرده نشین زیب النساء بیگم مخفی» پرداخته و در ختم زنده گینامه اش، اشعار زیبا، پرکیف و پر حلاوتش را با باریک بینی ها و نازک خیالی های او ردیف وار در معرض خواننده گان محترم بگذاریم:

### مخفي ها:

اول: سیدالنسب شاه بیگم مخفی بنت میر محمود شاه عاجز از میران بدخشان:  
چندین رساله در باره این شاهدخت بدخشان نوشته شده است.

۱- محمد قاسم واحد مدیر مطبوعات بدخشان

۲- غلام حبیب نوابی، که با تعلیق و تحشیه عنایت الله شهرانی در سال ۲۰۰۱  
میلادی در دهلی هندوستان بطبع رسیده است.

۳- عنایت الله شهرانی رساله مستقل درباره مخفی شاه بیگم نوشته و بزیر چاپ قرار  
دارد.

۴- در بسی اخبار، جراید و مجلات مضامین زیاد در باره این پرده نشین و صوفیه  
بدخشان نوشته شده است.

۵- استاد محمد وزیر اخی کرخی نوشته حبیب نوابی را در باره مخفی خطاطی و در  
کانادا بچاپ رسانیده است.

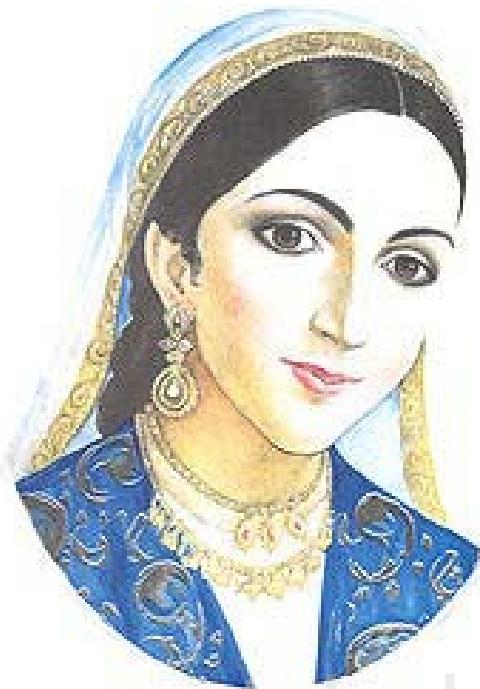
وفات شاه بیگم مخفی را میرزای خاص او بنام «شاهی» چنین می آورد:

رفت از عالم بروز سوم ماه صیام  
جاش یارب باد اندر روضه دارالسلام  
در هزار و سه صد و هشتاد و سه شد رحلتش  
دار فانی را بود آخر همین خاصیتش

نمونه کلام:

ای قاصر از ادای صفات زبان ما  
کی در خور ثنای تو باشد بیان ما  
ما که بذات خویش چو تصویر میرسیم  
تا از تو آشکار نگردد نهان ما  
از حرص دانه در قفس هستیم ورنه بود  
از اوچ هفت چرخ بلند آشیان ما  
نه لایق بهشتیم و نه در خور جحیم  
ما خود چه ایم تا چه بود این و آن ما  
عمر عزیز در سر سودای خام شد  
دارد متعایس سراسر دکان ما  
داریم امید بر کرمت ورنه با عمل  
اینجا چه ایم تا چه بود آن جهان ما  
ایمان مکن ز مخفی بیچاره ات دریغ  
یارب دمی که میبری از تن روان ما

سال شاه بیگم مخفی بدخشی در وقت وفات از هشتاد تجاوز کرده بود، خدایش  
بیامزد.



[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

شاهدخت زیب النساء بیگم بنت اورنگزیب عالمگیر  
مشهور به مخفی زیب النساء

### دوم: ملکه نور جهان بیگم:

ملکه نور جهان بیگم که اورا ملکه حسن و سخن هم گفته اند تخلص خویش را «مخفى» گذاشته بود، این ملکه همسر نورالدین جهانگیر تیموری از کواسه های بابرشاه و از نسل امیر تیمور صاحبقران میباشد، یک تعداد مردم به این عقیده اند که دیوان مخفی زیب النساء را اصلاً نور جهان بیگم سروده ولی محققین آنرا اشتباهآ به او نسبت میدهند، اما این راقم را عقیده بر آنست که مخفی زیب النساء صاحب اصلی دیوان می باشد، زیرا او در طول حیات با شعر و شاعری و تصوف مصروف بوده و ازدواج هم نکرده بود و وقت کافی برای سروden اشعار داشت اما اگر به زنده گینامه نورجهان بیگم نظر اندازیم، وی خانم سیاستمداری بوده و با جهانگیر در چرخش امپراتوری ها مداخلات داشته است، میر عبدالرزاق خوافی در «بهارستان سخن» این اشعار را به نورجهان بیگم نسبت میدهد:

از پنجۀ من چاک گریان گله دارد  
وز گریۀ من گوشۀ دامان گله دارد  
سبل به چمن، نافه به چین، مشک به تاتار  
از نگهت آن زلف پریشان گله دارد  
گه بت شکنم، گاه به مسجد زنم آتش  
از مذهب من گبر و مسلمان گله دارد  
در بزم وصال توبه هنگام تماشا  
نظره ز جنییدن مژگان گله دارد

**سوم: مولانا سنجارا مخفی:**

در کتاب دیوان زیب النساء مخفی می آورد که: در تذکرہ مرآہ الخیال آمده است که «مظہر اسرار جلی و خفی مولانا سنجارا مخفی، محقق و صاحب جمال بود». رباعی میسرود و اصلش از خاک نجف است.

**نمونه کلام:**

آنانکه شراب عاشقی نوش کنند  
از هرچه به جز اوست فراموش کنند  
آن را که زبان دهنند دندان ندهند  
و آنرا که دهنند دیده خاموش کنند

**چهارم: مخفی رشتی یا لاهیجی (کتاب دیوان مخفی):**

این مخفی در اواخر قرن یازده میزیسته و به سبب مداومت کوکناری شهرت داشته است، کوکنار به عبارت مردم بدخشنان تریاک را گویند و گویا شاید مخفی رشتی یا کوکناری بوده است که از ندیمان امام قلی خان حاکم فارس بوده.

**نمونه کلام:**

ز آه نیم شب و ناله سحر گاهی  
ستاره بر فلک و غنچه در چمن میسوخت  
ز سوز سینه مخفی شد اینقدر معلوم  
که همچو خس مژه اش در گریستان میسوخت

از کتاب «دیوان زیب النساء مخفی» درباره دو نفر مخفی ها معلومات حاصل گردید و برای مقابله و مقایسه بمقاله محترم سیمگر باختری رجوع نمودم ایشان معلوماتی دارند متفاوت از دکتر صدیقیان، به این شکل مخفی کوکناری.

شاعر دیگری را نیز در عهد تیموریان هند سرای داریم که با تخلص مخفی شعر میگفته و دیوانش در دست است، وی اهل لاهیجان بوده و به مخفی کوکناری (شاید تریاکی بوده) معروف است، دیوانش در هند بچاپ رسیده است.

در قسمت مخفی رشتی می آورد:

این مخفی مرد است و ظرافت طبع دارد:

مخفیا دختران خطه رشت	چون غزالان مست میگردند
وز پی مشتری به هر بازار	بند تبان بددت میگردند

### واما شاهدخت پرده نشین مخفی زیب النساء:

زیب النساء بیگم دختر محی الدین ابو ظفر محمد اورنگ زیب عالم گیر بن شهاب الدین شاه جهان، بن نورالدین جهانگیر بن جلال الدین اکبر، بن نصیرالدین همایون، بن ظهیرالدین محمد باپرشاه « مؤسس امپراتوری تیموری یا باپری در هند» بن عمر شیخ، بن ابوسعید، بن محمد بن میران شاه بن قطب الدین امیر تیمور صاحبقران جهانکشا « مؤسس امپراتوری تیموری در شرق»، مادر زیب النساء دلراس بانو که نسبت او به گلبدن بیگم دختر باپرشاه غازی میرسد، همچنان باید متذکر شد که شاه بیگم مخفی<sup>(ح)</sup> صوفیه و عارفه بدخشی از نگاه تبار به شاهدخت زیب النساء ارتباط میگیرد و هر دو اصلاً از تورکستان و تورک تبار میباشند.

مخفی شاه بیگم که ابوالآبای او از سمرقند و بنام میر یاریک خان ولی میباشد، پنجاه سال تمام در بدخشن منحيث میر یا پادشاه حکومت نموده بود تا اينکه سلسلاً حکومت آن ولایت به پدر شاه بیگم مخفی رسید، همچنانکه اجداد زیب النساء بیگم از شهر کش سمرقند که اکنون آن شهر را بنام «شهر سبز» مسمی کرده اند می

باشد، گویا هردو در حقیقت از سمرقند تورکستان بوده و هردو تورکان پارسی گوی و شاهکاری های را بیادگار گذاشته اند خداوند هر دورا غریق رحمت کند. زادگاه زیب النساء دهلی میباشد، وی در ماه شعبان سال ۱۰۴۸ هـ مطابق فبروری ۱۶۳۹ میلادی از کتم عدم به عالم هستی پا گذاشته است، (در کتاب دیوان زیب النساء تولد او را دهم شوال آورده اند).

پدر او که اورنگزیب عالمگیر بوده و او را در قسمت دینداری و حمایت دین اسلام که بعضی حتی در قطار امامان می شمارند، شخص متدين و اسلام دوست بوده از آن سبب زیب النساء بیگم هم از طفویلیت به دینداری شهرت یافته بود، اگرچه بعضی ها را عقیده بر این است که از بسیار دینداری پدرش به ستوه آمده بود.

زیب النساء دارای پنج برادر و چهار خواهر بود برادرانش محمد سلطان، معظم شاه یا بهادر شاه، اعظم شاه، محمد امین و کام بخش بودند و خواهرانش عبارت اند از بدر النساء بیگم، زيدة النساء بیگم، مهر النساء بیگم و زینت النساء بیگم، زیب النساء که بزرگترین خواهران بود در میان همه از محترمندین بشمار می آمد.

حفیظه بیگم بانو که از زنان دانشمند و دانا بود، وی زیب النساء را بدربار تعلیم داد، چون پدرش اورنگزیب از قریحه و استعداد ذاتی زیب النساء واقف گردید لذا ملا محمد اشرف اصفهانی و مهابت خان را منحیث معلم زیب النساء مقرر نمود از آنست که زیب النساء در هنر موسیقی و خطاطی مهارت پیدا مینماید، زبان های فارسی و عربی را خوب می آموزد و در علوم صرف، نحو، علم فقه، منطق، فلسفه و تاریخ وارد میگردد.

زیب النساء بیگم بمانند ابوالآبای خود امیر تیمور صاحبقران جهانکشا و پدرش اورنگ زیب قرآن مبارک را در سینه می سپارد و حافظ قرآن میشود، چون به خط نستعلیق زیبا مینوشت و با خطوط نسخ و شکست آشنا و هنرمند آن خطوط بشمار میرفت، لذا چند باری کلام الله مجید را با دست خود تحریر و تزئین بخشید.

با آنکه زیب النساء بیگم پرده نشین و زیر شرایط بسیار ضيق پدر حیات بسر میرد ولی علماء ، دانشمندان و شعراء را از داخل دربار امپراتوری حمایت مینمود و گویند که علت شهرت یافتن زیب النساء هم حمایت او از فرهنگیان دورانش میباشد.

ما در تاریخ حیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل خوانده بودیم که آنحضرت فقط یک طفل داشت بنام عبدالخالق که در طفولیت وفات نموده است، مثیلیکه حضرت بیدل خود میفرماید:

عبدالخالق آمد به دیر فانی

دیر آمد و زود کرد بال افسانی

اما در کتاب ملکه های تیموری آورده اند که زیب النساء شاگردان زیادی را در علم و معرفت، ادب و غزل سرایی تربیه و به کمال رسانیده است و در جمله شاعر مشهور شرق میرزا عبدالقادر بیدل دخترش را جهت تحصیل به نزد زیب النساء سپرده است، و آن دختر شاعر خوب شده و بیت های از او را در کتاب «منتخب التواریخ» و آثار دیگر آورده اند، چنانچه این بیت را به او نسبت میدهند:

یارم مرا بخانه تنها نشاند و رفت

گفتم که من غبارم، دامن فشاند و رفت

حضرت بیدل هم کلمات غبار و دامن فشان وغیره را می پسندیدند.

بروایت شماره دهم مجله «کابل» زیب النساء بیگم دارای یک دیوان شعر و کتابی در تصوف بنام «مونس الارواح» و تفسیری باسم «زیب التفسیر» در ۷۶۹ صفحه نوشته است و اثر دیگر او بنام «زیب النشأت» در باره الهیات دارد که به یکی از استادانش آنرا اهداء نموده است.

کتاب «فتاوی عالمگیری» که غالباً بزبان اردو تألیف و تدوین گردیده بود بنابر بعضی منابع به امر زیب النساء بیگم بزبان دری ترجمه شده است.

از کتاب مآثر عالمگیری دکتر صدیقیان چنین روایت مینماید که: «از بسکه همت قدس نهمت آن قدر شناس رتبه علم و هنر به جمع کتب و تصنیف و تألیف معروف بوده و عنان توجه به ترفیه حال ارباب فضل و کمال معطوف در سر کار علیه کتابخانه ای گرد آمده بود که به نظر هیچ یک در نیامده باشد، بسیاری از علماء و فضلا و شعراء و منشیان بلاغت آثار و خوشنویسان سحر نگار به این ذریعه، کامیاب افضال آن صدر آرای مشکوی عزت و جلال بودند».

از نوشته بالا و مآخذ دیگر بر می آید که زیب النساء یک کتابخانه جامع ترتیب داده و مورد استعمال شاعران، علماء، صوفیان، عرفا و هنرمندان بوده است.

و همچنین مخفی زیب النساء با یک تعداد استادان خود در باره شعر و شاعری و ادبیات گفتگوهای داشته چنانچه دکتر صدیقیان شعری را از زبان ملا محمد سعید اشرف در وصف مخفی چنین می آورد:

پرتو دودمان تیموری	زینت روزگار زیب النساء
آنکه سوی حریم اقبالش	عینک دیده هاست قبله نما
عصمتش ثانی خدیجه بود	هست صغرا قرینه کبرا
روی نادیده در پرستاری	بندگانت چو بندگان خدا

دکتر صدیقیان علاوه میدارد: «و به سبب علاقه به جمع کتب و تصنیف کتب و رسایلی بنام او نوشته شده است، از آن جمله است (زیب النفایس) و (انیس الحجاج) ترجمه تفسیر کبیر است و مؤلف آن ملا صفی الدین اردبیلی است». (ص ۸) اگرچه دکتر صدیقیان ملا صفی الدین اردبیلی را مشخص تر معرفی ننموده ولی تا جاییکه تصویر میشود شاید او از احفاد شیخ صفی الدین ولی یا سر سلسله صفویان باشد.

زیب النساء با داشتن یک محیط فرهنگی، داشتن کتابخانه مجهز، داشتن استادان ورزیده و دانشمند بالاخره شخصیت بسیار بلند علمی را بخود میگیرد، همچنان چون او از فامیل مذهبی و پدرش از متعصب ترین پادشاهان اسلام در اسلامیت میباشد و در کنار آن کتب عرفا و صوفیان و بجا رسیده گان را مطالعه نموده است از آن سبب عقاید او از کتب تأثیفی و مخصوصاً دیوان اشعار او میتواند در ک شود.

### **و اما مشکلات زنده گی زیب النساء را چگونه می توان یافت؟**

این پرده نشین شاهدخت و این صوفیه عارفه در حقیقت در قفس طلایی حیات بسر میبرد، وی اجازه اشتراک را در مجالس مردان نداشت، مردانیکه در حریم شاه راه داشتند و برای زیب النساء تدریس مینمودند جوانانی نبودند که زیب النساء به آنان دل می بست، بلکه آنها عموماً شیخ های فانی بودند که با محارم خود و زنان داخل دربار و قفس زرین زیب النساء می گردیدند و پادشاه زیرکی چون اورنگزیب گماشته های داشت که موی را از خمیر جدا میکردند و در آنصورت و آن قید و قیود زیب النساء پر از عشق و عاطفه و هیجان چه می توانست بکند.

زمانیکه زیب النساء به شعر گویی آغاز کرد، جوان بیست ساله ویا بالاتر از آن بود، همچنان در ایام جوانی و شبابت حافظ قرآن مبارک گردیده بود که پدرش

بنابر کار خارق العاده او یعنی حفظ کتاب آسمانی برایش صلة زیاد بخشید، ولی دیری نشده بود که معاندین بشمول برادر اعیانی اش از زیب النساء پدرش غیبت کردند و غصب پادشاه بر او وارد آمد و معاش سالانه اش را قطع نمود، مگر بعداً پدرش به اشتباه خود پی برد و دوباره زیر نوازش پدری قرارش داد. دلیلی این اغوای اورنگزیب از آن بود که زیب النساء در جود و سخا، دانش و علمیت، خدمات اجتماعی شهرت آفاق یافته بود، از آنست که بمقابل او یک تعداد حسودان برخاستند و خواستند تا از محبت پدر و حمایتش وی را محروم سازند.

زیب النساء در عنفوان جوانی با جوانی بنام «عاقل خان رازی» دلداده گی نشان داد، و هر دو اشعار عاشقانه رد و بدل میکردند، وقتی عاقل خان رازی را گفتند که از وظیفه جنرالی ویا وزارت استعفا داد، بعداً پشیمان شد لذا مخفی چنین بیت را می

سراید:

شニیدم ترک مسلک کرد عاقل خان بنادانی  
چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

از عشق این دو دلباخته اورنگزیب خبر میشود و گویند که با دو روایت مختلف عاقل خان را اورنگزیب بقتل رسانیده است، یکی اینکه هردو در باعث بودند و اورنگزیب از موضوع باخبر شده و داخل باعث میگردد بر سر هردو بلای عظیمی می آید، عاقل خان از ترس به یکی از دیک های بزرگ داخل و خود را پنهان مینماید و اورنگزیب بر آشپزها امر میدهد که بزیر دیک آتش کنند و عاقل خان بدون آواز بر آوردن در آن می سوزد و زیب النساء از باعث قهرآ کشیده میشود، دوم اینکه در دو قفس آهنین دو مار کبچه «کبری» را یک- یک در آن قفس ها می گذارد و عاقل

خان را در قفس اول می اندازد تا مار بر او زهرش را بریزد و بعداً به قفس دیگری  
می بردند تا نیش مار دیگر بر او اثر قوی نماید تا بمیرد.  
چون زیب النساء دختر شهیر و صاحب جمال و کمال بود، لذا داستان های  
زیادی بر او ساخته اند، و شاید همه درست باشد.

در خصوص عاقل خان رازی در عموم تذکره ها داستان عشق هردو آمده است  
از اینکه عاقل خان کشته میشود و اورنگزیب وی را به دامادی لازم نمی بیند، بعد از  
مرگ عاقل خان زیب النساء چنین میگوید:

بعد مردن ز جفای تو اگر یاد کنم  
از کفن دست برون آرم و فریاد کنم

زیب النساء بعد از اینکه عاشق خود را کشته می یابد، در غم محبوب دیگر نمی  
افتد و حیات تجرد را ترجیح میدهد و میگوید:

هر متاعی را خریدار است در بازار حسن  
پیر شد زیب النساء اورا خریداری نشد

گفتیم که بنام عاقل خان و زیب النساء داستان های زیادی را ساخته اند و  
صورت های قتل اورا هم طوریکه ارائه داشتیم شاید بی اساس بوده باشد، یک  
روایت دیگر میرساند که عاقل خان رازی یکی از اعضای کابینه اورنگزیب بود،  
چون جاسوسان از عشق او به زیب النساء را بگوش اورنگزیب میرسانند اورنگزیب  
فکری پیدا نماید که هر شب به نوبت یک- یک وزیر را در اطراف خانه اش پهنه  
میسازد و چون روز نوبت عاقل خان میرسد، عاقل خان خود را مريض می اندازد و  
این کار را بخطاطری مینماید که او میدانست که اگر بداخل ارگ پهنه بددهد، زیب  
النساء خود را ظاهر میسازد و جاسوسان موضوع را به اورنگزیب می رسانند که در

آنصورت خطر جدی بر سر او وارد خواهد شد، اگرچه نیامدن و بهانه عاقل خان به زیب النساء تلح و مشکل تمام میشود، ولی این راهی هوشیاری و تدبیر خوب عاقل خان بشمار میرفت.

روایت شده است که ملا سعید استاد زیب النساء بیگم بعد از سالها تدریس به زیب النساء آهنگ وطنش را مینماید، مگر شاگردش زیب النساء اورا اجازه رفتن نمیدهد. بالاخره ملا سعید قطعه ای می سراید و به زیب النساء تقدیم میدارد که مطلعش اینست:

یکباره از وطن نتوان برگرفت دل  
در غربتم اگرچه فزون است اعتبار

چون زیب النساء ادیب است و بدقايق سخن میرسد، بیت بالا بر سرش تأثیر می نماید و اورا اجازه رفتن به وطنش میدهد.

یکی از شهزاده گان ایرانی برایت «عالی اسلام» به تأیید تورغن فیضیوف در غیاب شاهدخت زیب النساء عاشقش میشود و این بیت را بر او میفرستد:

ترا ای گلبدن بی پرده دیدن آرزو دارم  
لطافت های حسن را رسیدن آرزو دارم

چون بیت بالا به زیب النساء میرسد، اینطور جواب می نویسد:

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا  
بت پرستی کی کند گر بر همن بیند مرا  
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل  
میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

در روزگاران زیب النساء بیگم مردانیکه با وی مشاعره مینمودند و یا بعضًا تدریس میکردند در عقب پرده قرار میگرفتند، و حتی مشاعره ها و شوخیها و ظرافت های ادبی را در آن صحنه های پرده دار در میان براه می انداختند، یکی از وقت ها کلیم کاشانی از طرف دیگر پرده بیتی را به مخفی چنین خواند:

ز شرم آب شدم، آب را شکستن نیست

به حیرتم که مرا روزگار چون بشکست

مخفی فی البدیله چنین جواب میدهد: «یخ بست و شکست».

داستان ذیل از دوره حیات زیب النساء بیگم تا کنون ورد زبان ادباء و حتی خواص و عوام میباشد و آن چنین است که روزی خدمه زیب النساء آئینه را میخواست بحضور شاهدخت زیب النساء بیاورد، تصادفاً آئینه از دست خدمه بزمیں افتاد و شکست درین حالیکه خدمه بدون آئینه نزد زیب النساء می آید رنگ پریده و پریشان معلوم میشود و زیب النساء بزودی پریشانی اورا می پرسد، خدمه با صدای لرزان میگوید: «از قضا آئینه چینی شکست».

زیب النساء فوراً بخاطر تسکین دل خدمه چنین میگوید:

«خوب شد اسباب خود بینی شکست»

در شماره ۶۱۵ هفته نامه امید جناب استاد یوسف باختری چنین می آورد: آورده اند که یک بار مخفی بالباس سرخ بر بامی ظاهر شد، عاقل خان با دیدن او این مصرع را سرود:

«سرخ پوشی سر بامی به نظر می آید»

مخفی در جواب میگوید:

نه به زاری نه به زور و نه به زر می آید»

محفی به ناصر علی سرهندي ميگوييد:

«از هم نمي شود ز حلاوت جدا لم»

سرهندي به محفی چنین جواب ميدهد:

«گويي رسيده بر لب زيب النساء لم»

درین جا از سخن ناهنجار وغير مطلوب سرهندي محفی بر آشفته ميگردد، زира محفی که شاهدخت است و در آداب و نزاکت يكتای زمانه می باشد، بجواب سرهندي اين بيت را ميفرستد:

ناصر علی بنام علی برده ای پناه

ورنه به ذوالقار علی سر بریدمت

دакتر صديقيان در قسمت حاضر جوابي محفی داستان ديگري را می آورد باين ترتيب: «سعيد نام استاد زيب النساء بيگم بنت اورنگزيب مردي ممتاز بود، مازندراني الاصل دختر زاده ملا محمد باقر مجلسی که از ولايت آمده باز رفت مکرر آمد، رفيق شهزاده عظيم الشأن گردید و به مقتصاي علم و شرافت اجازت روبرو نشستن يافت، در مزاح وي ظرافتي بود روزی بيگم را گفته فرستاد که سنبوسه بي (سن) ميخواهم، زيب النساء جواب فرستاد که از مطبخ مادر گير» (ص ۱۰)<sup>۱</sup> سنبوسه يا سنبوسه نوعی از خوراکیست که در تورکستان مروج است و در افغانستان هم درین اواخر پخته ميشود.

درین مقطع مقاله لازم بياad آوريست که چون نام از سنبوسه تورکستان بميان آمد، زيب النساء غالباً بزيان آبائي و اجدادي اش تورکي او زبيکي ميدانسته، اردو و زبان هاي ديگري هندی را آشنا و بزيان هاي فارسي و عربي خصوصاً فارسي تسلط داشته است.

---

<sup>۱</sup>- منظور از سنبوسه بي (سن) بوسه می باشد.

زیب النساء مخفی یا آن شاهدخت نامدار و ادیب و فرزانه در میان ارگ  
امپراتوری پدر تولد شد و هم در آنجا زنده گانی خویش را با صد عیش و نشاط و با  
هزار رنج و عذاب بپایان رسانید، از ترس پدرش کسی نتوانست بر او جهت ازدواج  
خواستگاری نماید و خودش با آنکه پدر وی را دوست داشت از پدر حذر میکرد،  
در یکی از جراید تحریر شده بود که روزی زیب النساء برای اینکه در موسیقی  
میدانست زیر لب زمزمه میکرد از قضا پدرش آنرا شنید گفت چه میگفتی و یا  
میخواندی، زیب النساء که به خاصیت پدر آشنا بود گفت قرآن میخواندم و از آن  
جواب اورنگزیب خاموش میماند.

### وفات مخفی زیب النساء بیگم:

در کتاب «ملکه های تیموری» سال زیب النساء را (۶۳) گفته اند و میگویند که  
در سال ۱۷۰۲ میلادی به عمر (۶۳) ساله گی وفات می یابد، مقبره زیب النساء را در  
«زر زری» واقع دهلي وانمود کرده اند.

در کتاب مذکور از روی نوشته «عالی اسلام» سال وفات اورا به ابجد چنین

سروده اند:

آن زیب النساء به حکم قضا ناگهان از نگاه مخفی شد  
منبع علم و فضل و حسن و جمال گفت خاطب که ماه مخفی شد

در غزل «زیب النساء به حکم قضا» تاریخ وفات وی بود که به حساب ابجد  
(۱۱۳۲) میشود، در آن حروف کلمه «زیب» نزد هوده که از (۱۱۳۲) نزد را کم  
نمایم (۱۱۱۳) باقی میماند که این رقم بحساب هجری سال وفات زیب النساء بیگم  
می باشد. (۱۱۱۳ هـ مطابق ۱۷۰۲ میلادی).

مگر در کتاب «دیوان زیب النساء مخفی» عمر زیب النساء را در وقت وفات (۶۵) سال و سه ماه آورده اند، و علاوه میدارند که وقتیکه اورنگ زیب به سفر طویل دکن رفت، زیب النساء بدھلی بماند و بروز دهم محرم سال (۱۱۱۴هـ) برابر با شش ژوئن ۱۷۰۲ میلادی در (۶۵) سالگی در شاه جهان آباد دیده از جهان فرو بست و تاریخ وفاتش را به حساب ابجد «ادخلی جنتی» گفته اند.

دکتر مهیندخت صدیقیان در مقدمه کتاب «دیوان زیب النساء» می آورد که وفات زیب النساء در سال (۱۱۱۳هـ) اشتباه است زیرا در کتاب مآثر عالمگیری وفات مخفی را سال چهل و ششم سلطنت اورنگزیب آورده است که از روی آن سال وفات مخفی در (۱۱۱۴هـ) برابر میشود.

خلافه شاهدخت خوش سیرت و خوب صورت، با همه قید و قیود زنده گی در جهان نام خویش را جاویدان گردانید نه تنها زیبایی از او بیادگار ماند، بلکه طوریکه در پیش گفته آمد نوشته و آثار دیگری هم دارد و از اینکه گفته اند دیوان زیب النساء از خودش نیست بلکه از نور جهان بیگم ملکه جهانگیر بود، باور کس نمی آید زیرا که نور جهان بیگم یا ملکه حسن و سخن را گفتیم که وی در سیاست دخیل بود و در طول سلطنت جهانگیر وی به سیاست و سیاست بازی دخیل بود و بنگرید کتاب «نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن» را که باری حتی خود نورجهان عوض شوهر بمقام حکمرانی تکیه زد.

نورجهان بیگم ظرفت طبع و صاحب قریحه شعری بود، وی هم بدورة خود یکتای زمانه بشمار میرفت ولی وقت تدوین و ترتیب دیوانی بدین ضخامت را نداشت، دلیل دیگر اینست که زیب النساء در این اثر خودش اظهار میدارد که نام من زیب النساء است.

زیب النساء وفات یافت ولی داغ بزرگی را بر جگر پدر قسی القلبش گذاشت،  
زیرا از یک طرف اورا به شوهر نداد و از جانب دیگر در قفس طلایی اش  
نگهداشت و منظم توسط جاسوسان از احوال او آگاهی حاصل میکرد و بالاخره در  
وقت وفات او نزد دختر نازدانه اش نبود که آن جگر پاره اش از دنیا بی وفا به  
ابدیت پیوست.

**زیب النساء از حکم پدر سختگیرش دایم در عذاب بود و خود میگفت:**

خراب رسم عمل گشته ام ولی چه کنم  
که هیچ چاره ندارم ز حکم سلطانی  
برید دست قضا و بد و خت طالع من  
به رغم جوهر ذاتم، لباس دیوانی

مخفى زیب النساء در افغانستان از قدیم الایام گویا بعد از وفاتش شهره خوبی را  
دارد، از روزیکه من نگارنده درین دنیا چشم را در بدخشنان باز کردم به دیوان  
مخفى آشنايی داشتم، پدر دانشمندم یک جلد دیوان مخفی چاپ هند را بخانه  
داشت و گاه و بیگاه غزلیات پر سوز اورا برای ما فرزندانش میخواند، هنوز بیاد دارم  
که پشتی آن دیوان سیاه و چرمی بود تا از دستبرد زمانه در امان بماند و رنگ کاغذ  
آن سرخگونه جلوه میکرد، ناگفته نماند که با آنکه دیوان مخفی با دیوان حضرات  
بیدل و حافظ غیر قابل مقایسه است، ولی به هر صورتیکه است دیوان مخفی را بعد  
از آنها تقدیر میکنند، و من نگارنده که هنوز به مدرسه یا مکتب پا ننهاده بودم که  
بیت مشهور اورا یاد داشتم که میگفت:

دختر شاهم و لیکن رو بقر آورده ام  
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء است

### معنی عشق از نظر زیب النساء بیگم:

از نگاه روانشناسی تا هنوز بصورت دقیق کس نتوانسته است که دریابد چه کسانی عاشق میشوند و در عالم عشق می سوزند و جان میدهند اما یک موضوع را علم النفس و یار و حیات خواهد پذیرفت که منشأ اعمال انسانی از عشق سرچشمه میگیرد، بعضی کسان در عشق کمتر میسوزند و برخی دیگر بمقامات بالا آنرا توصل میدهد.

عاشق شدن به فقر و غربت و توانگری و شهزاده گی ارتباط ندارد، بلکه عشق از راه چشم گوش بدل راه می یابد و دلیکه متظر پذیرش عشق اتشین باشد بجوش می آید و بر وجود تأثیرات می اندازد و بعداً یک عده عشق را بدل می پرورند و رازهای درونی شان را نمیتوانند افشاء نمایند اما تعدادی دیگر چنان عاشق میشوند که از حالت عادی و نارمل می برآیند و عشق آتشین و جانگاه شان را به عالمیان میرسانند.

از جمله کسانیکه در عالم عشق بسر بردنده و در عالم عشق پخته شدند و سر انجام سوختند، تعدادی انگشت شماری را می شناسیم که نامهای گرامی شان ورد زبانهای عوام و خواص، مسلمان و غیر مسلمان، همزبان و غیر همزبان و وطندار و غیر وطندار میباشند که از آنها استقبال و انتباھات میگیرند و تعدادی از آنها این ها میباشند:

مولوی جلال الدین محمد بلخی ثم رومی، حضرت سنایی غزنوی، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، خواجه شمس الدین محمد حافظ، شیخ فرید الدین عطار، بايزيد بسطامي، ابراهيم ادهم، شاه مشرب ولی، شیخ خرقاني، شیخ فخر الدین عراقی، شیخ چشتی، خواجه نظام الدین اولیاء، علی هجویری، امیر خسرو بلخی ثم

دھلوی، خواجه بهاءالدین نقشبندی، خواجه محمد پارسا، شیخ احمد یسوی یا پیر تورکستان، خواجه عبیدالله احرار، شاه صفی الدین ولی، امیر حسینی سادات، شیخ جنید ابن عربی، شیخ شبستری، منصو حاج، شیخ عبدالقادر گیلانی یا پیر پیران، ملا شاه بدخشی، میر سید علی همدانی، مولانا عبدالرحمن جامی، مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندي و يك تعداد ديگر که رحمت حق بر روان همه شان باد، شخصیت های نامور بالا کسانی میباشند که در عالم وحدت الوجودی قرار داشتند و چنانچه همگان خواهند دانست که بسی از آنان را جهان غرب بنام شان آشنایی دارد، خاصتاً حضرت مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی یا خداوندگار بلخ را بخوبی می شناسند و بکرامت اوراح پاکش صدھا غیر مسلمان به اسلام رو آوردند که یکی از آنها به حضور این نویسنده بنام اسلامی اش معین الدین چشتی مسلمان شد.

گفتیم عشق به اشکال مختلف مشاهده میگردد، يك تعداد عشاق آدمی بر آدم های دیگر عاشق میشوند و بجای عشق بخداوند عاشق جنس مقابل میگردند، لیلی و مجنون، ورقه و گلشاه، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا وغیره بروی شخص مقابل چیزهای را مشاهده مینمایند که در راه رسیدن به آنها هزاران رنج و محنت را متقبل میگردند.

عموماً عشق های آنها و يك تعداد ديگر عشق های مجازی خوانده میشوند و عشق های رسیدن بذات حضرت خداوند بنام عشق پاک مسمی شده است، بهر صورتیکه عشق را هر کس تعبیر نماید، در حقیقت عشق و رسیدن به آن از کارهای دشوار است و بگفته حضرت مولانا «هفت شهر عشق» را باید طی نمود که آیا با آنهم بر «او» میرسند یا نی؟

شیخ اجل مصلح الدین سعدی میفرماید:

عاشقان کشته گان معشوقند

بر نیاید ز کشته گان آواز

عشق مادر بفرزنده، عشق دختر به پدر، عشق پسر به مادر و صد های دیگر هر  
کدام بذات خود مراتب و مقامهای مختلف داشته و هر عشق علت ها و خاصیت  
های خاص خود را دارد، حضرت خداوند گار بلخ میفرماید:

علت عاشق ز علت ها جداست

عشـق استعلام اسرار خـداست

هرچه گـويم عـشق رـا شـرح وـ بيان

چـون بـه عـشق آـيم خـجل گـردم اـز آـن

گـرچـه تـفسـير زـيـان روـشنـگـر اـست

ليـكـ عـشقـ بيـ زـيـان روـشنـتـر اـست

حضرت مولانا معنی عشق را در ایات بالا شرح داده، گاهی میفرماید که از  
عشقیکه ما داریم از آن شرم داریم و دیگر میفرماید که شرح عشق بزبان می آید و  
عشق دل را روشنتر از همه میداند..

همچنان حضرت مولانا خط السیر و مراحل عشق را چنین میفرماید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم، پخته شدم، سوختم

حضرت حافظ که اورا لسان الغیب لقب داده اند درباره عشق گفتنی ها دارد:

پشمینه پوش تند خو کز عشق نشینیده است بو

از مستی اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

باز حافظ گوید:

بعد از این روی من آثینه وصف جمال  
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

حضرت خاتم الشعرا مولانا عبدالرحمن جامی میفرماید:

منم که دعوی عشق تو رسم و راه منست  
گواه صدق درین دعوی اشک و آه منست  
چو از صفاتی ارادت زنم به عشق تو دم  
ضمیر پاک و دل روشن特 گواه منست

حضرت سلطان الشعرا امیر خسرو دهلوی فدا کردن سر خود را در راه عشق  
چنین افاده مینماید:

همه آهوان صحراء سر خود نهاده بر سنگ  
به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد

حضرت ابو لمجد مجدد بن آدم سنایی غزنوی در خصوص عشق گفته های

زیاد دارد:

گر چو بودر آرزوی تاج داری روز حشر  
دار چون منصور حلاج انتظار تاج دار  
از حدیث عشق جانبازان مزن بر خیره لاف  
تا توان در بند عشق خویش باشی استوار

\*\*\*

جانا به جز عشق تو دیگر هوسم نیست  
سوگند خورم من که به جای تو کسم نیست

در عشق نمیدانم درمان دل خویش  
خواهم که کنم صبر ولی دست رسم نیست

حضرت ابوالمعانی بیدل میرزا عبدالقدیر بیدل سختی راه عشق را چنین میفرماید:

حریفیهای عشق از هرکس و ناکس نمی آید  
شنای قلزم آتش ز خار و خس نمی آید



عاشقی چیست داغ محرومی  
گل خود روی باغ محرومی

مخفى زیب النساء سختی عشق را چنین میداند:

آسان نباشد عاشقی ای دل تورا قانون صفت  
باید ز هر تار رگی آهنگ و آواز دگر

بابا طاهر عریان چنین آواز ها میکشد:

هر آنکس عاشق است از جان نترسد      عاشق از کنده و زندان نترسد

دل عاشق بود گرگ گرسنه      که گرگ از هی هی چوپان نترسد

باز بابا طاهر عجز خود را در عشق خداوند به این شکل ادا میکند:

مو که اشترم قانع بخارم	خوراکم خار و خرواری ببارم
به این خرج قلیل و بار سنگین	هنوز از روی مالک شرمسارم

عشق و مقام او آسانی ندارد، عشق بیابان بی سر و پاست و پایان ندارد، هرکس

به هر شکلی عاشق است، حیوانات، طیور و وحش اندر میان خود عشق ها دارند

که کس تاکنون نتوانسته از عشق آنها آگاهی بیابد و کلیله و دمنه یگانه کتاب هندوان است که از حیوانات و مکالمات آنها حکایه میکند.

انسانها در هر مذهب و آئینی که هستند راه عشق خودرا دارند، فلاسفه بزرگ جهان بشریت در خصوص عشق گفته ها دارند و اکثراً متفق می باشند که منشاء اعمال آدمی عشق است یکی از علت های عشق بیچارگی و درماندگی و بی وسیله گی انسان هاست، انسانها مجبور میشوند که از ترس مرگ به هر چیزی متوصل شوند.

آنچه را که عرفا و صوفی ها عشق میخوانند، اکثراً اسرار نهانی است آنها نمیخواهند رازهای درونی را به بیرون بکشانند چنانچه یکی از بزرگترین صوفیان جهان اسلام خداوند گار بلخ می فرماید:

هر کرا اسرار حق آموختند	مهر کردند و دهانش دوختند
عارفان که جام حق نوشیده اند	رازها دانسته و پوشیده اند
بر لبش قفل است و بر دل رازها	لب خموش و دل پر از آوازها

بدون شک در میان بشر اختلافات فردی وجود دارد و چون آفرید گار یک و واحد است از آن رو بعضی خواص مشترک اندر میان آدمیزاد سراغ میگردد، در قسمت فنا فی الله شدن های یک تعداد خدا پرستان وحدت الوجود سخن های مشابه را سراغ داریم، مثلاً حیوان بی گناه زیبا صورت یعنی آهو را که شعراء به معشوق تشبیه مینمایند رول عمدۀ را به ترک دنیا نمودن بعضی ها بازی کرده است. در سوانح امیر حسینی سادات غوری و زنده گینامه ابراهیم ادhem هردو در می یابیم که آهوان بر سر سخن می آیند و آنها را وادار می سازند که از جهان مجازی بگذرند و به دنیای حقیقی پا نهند. همچنان سنایی از پیر لایخوار، بیدل از شاه

کابلی، مولانا از شمس تبریزی وغیره راه رسیدن بسوی او تعالی را می یابند و در آن راه، راه پیمایی مینمایند تا که بگفته خود شان محو و بالآخر میسوزند.

درین مبحث که روی گفتار ما بگفتار عارفه صوفیه زیب النساء مخفی میباشد، وی در میان عرفای بزرگ جای ندارد و در کتب عرفا و اتقیاء و اصفیاء نامش چندان ذکر نگردیده است.

مگر طوریکه متذکر شدیم عشق زینه ها و تناسب های مختلف دارد، هر کس بقدر توان خود جرعه ای می نوشد، وی هم با آنکه شاهدخت پرده نشین بوده اما در اطرافش روحانیونی چون ملا شاه بدخشی، حضرت ابوالمعانی بیدل وغیره در آن زمان تشریف داشتند و خواه مخواه محیط بر او اثر افکنده است.

این گردآوری من از اشعار مخفی که در همه کلمه عشق ذکر شده است، چنان افکار او در عشق هویدا میشود که خواننده میتواند از آن افکار و انتباها بست آورد.

از جانب دیگر دلیل دیگریکه درین مقاله نگارنده زیب النساء بیگم را انتخاب نمودم که بر حیات و ممات او و اشعارش از طفویلت آشنایی داشتم و حتی می توانستم زنده گینامه اورا از حافظه بنویسم ولی شرط انصاف نبود که از بزرگانی که در باره اش تحقیق نموده بودند، تحقیقات شان را نخوانم و استفاده ننمایم و از آنست که خواندن من و مراجعه ام به آن مأخذ مرا جرئت بخشید تا به مؤثثیت نوشته خویش معتقد باشم، با آنکه همه چیز مکمل نیست مخصوصاً این نوشته خالی از اشتباهات نمی باشد.

### **زیب النساء و فقر:**

فقر و درویشی قرین هم اند و درویش ها را ما بنام صوفی می شناسیم و معنی و تعریف صوفی را همچنین دانسته ایم که هر انسان بتواند خصایل بد را از خود دور

داشته و خصلت های نیک را دارا شود و شیطان را از خود دور و بر نفس خود حاکم شود و راه اصلی که عشق بخداآند میباشد بخود انتخاب نماید اورا صوفی میگوئیم.

زیب النساء بیگم نماز میخواند، روزه میگرفت، علماء و روحانیون را ارج می نهاد، خیرات ها میکرد، حمایت از فرهنگیان را می نمودو خوبتر از همه اینکه قرآن مبارک و کلام الله مجید را حفظ نموده و ترک دنیا کرده بود، مثلیکه درین بیت از آن اظهار میدارد:

دل جدا می نالد از غم، دیده میگرید جدا  
مردمان خانه را با مردم بیرون چکار  
رهنورد عشق را با کوه و با هامون چکار  
عاشق سرگشته را با گردش گردون چکار

منظور زیب النساء از مردمان خانه زن و مردم بیرون مرد می باشد و از آن دانسته میشود که نمیخواسته به ازدواج تن در دهد، زیب النساء درویشی خویش را چنین

اظهار میدارد:

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست  
سر به صحراء میزدم لیکن حیاء زنجیر پاست  
بلبل از شاگردی ام شد همنشین گل باغ  
در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست  
دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده ام  
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء است

مخفى گاهی خودرا بمثل هوشیاران می شناسد و میگوید:

چشم معنی بر کشا ای دل که مثل آفتاب  
در ته هر خرقه ای صد مرشد کامل گم است

ولی چون متوجه میشود که هوشیار تصور کردن خویش لافی بیش نیست، پس  
چنین میگوید:

لاف دانایی مزن مخفی که در وادی عشق  
زیر هر سنگی چو افلاطون بسی عاقل گم است

زیب النساء عشق را زخم غیر مرهم پذیر میداند:  
زخمی است زخم عشق که مرهم پذیر نیست  
زخم محبت است، بلی زخم تیر نیست

مخفى به نیکی تأکید میکند و نتیجه عبادت و تقواء را نیک میداند:  
هرچه کاری بدروی مخفی به هنگام درو  
با غبان از انگیین تریاک هرگز بر نداشت

اور نگزیب عالم گیر پدر زیب النساء حافظ قرآن بود، شبها و روزها را به تلاوت  
قرآن سپری میکرد، و او به آبله دست خود نان میخورد با آنکه امپراتور بود و لقب  
«عالملگیری» داشت ولی فقر و درویشی را ترجیح میداد و بعد از کارهای رسمی با  
دست خود بوریا می بافت و توسط بعضی ها آن را بazaar عرضه میکرد و میفرودخت  
و از پول آن غذا و نان میخورد، در دین اسلام چنان فرو رفته بود که در تاریخ  
اسلام یکی از متعصب ترین شخص از جمع مسلمانان بشمار میرود، صدھا روز را  
روزه میگرفت، تهجد میخواند و بار-بار قرآن مبارک را ختم میکرد و به غربا و  
روحانیون صدقات میرسانید.

پس با گفتار بالا باید چنین استنباط گردد که زیب النساء بیگم از آن نسل نابغه زاد و از آن اهل علم و دانش، از آن جمله مسلمانان متعهد، از آن مردم صوفی و عارف پرور، چگونه شخصیتی بایست بار می آمد.

زیب النساء همه این تواریخ اجداد و نیاکانش را میدانست و این را هم میدانست که گلبدن بیگم جده بزرگش که صبیه بابر شاه بود، از دانشمندان وقت بحساب میرفت و کتابی از او را اکنون بدست داریم بنام «همایون نامه» که درین روزها این نگارنده بر آن تجدید نظر نموده و آماده چاپ کرده است.

زیب النساء قهرمانیهای جد بزرگش ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی را بخوبی میدانست و او بود که امپراتوری را در هندوستان اساس گذاشت و او مرد قلم و شمشیر بود، در ادبیات تورکی بابر شاه رقیب اول امیر علیشیر نوایی میباشد، چنانچه جمالی دهلوی در وصف او گفته:

شاه جم سیرت ظهیر الدین محمد بابر آنک  
خاک در گاهش بود مسجود شاهان کبار  
از خراسان تا به هندوستان شدی آمد ترا  
بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار  
ملک هندوستان ز انصافش چنان رونق گرفت  
رسته بازار اردو شد ز کابل تا بهار

دور از حقیقت نخواهد بود که زیب النساء بمانند اسلافش شخصیت عالی النسب و صاحب قدرت قلمی و علمی بوده و در اخلاق، انسانیت و عرفان و تصوف شخص شخصی بحساب میرفته است.

اینک بفضل الله سبحانه و تعالى زمانیکه به سال ۲۰۰۴ میلادی به سفر فعالیت های سیاسی و ادبی به شهرهای مزار شریف و شیرغان رفته بودم و یک جلد دیوان زیب النساء را از یک دوکان کنار آرامگاه خلیفه چهارم اسدالله مولا علی (کرم الله وجهه) هدیه کردم که مردم مزار شریف آن آرامگاه را روضه شریف میگویند.

دیوان را از الف تا یا مطالعه کردم و به این دیوان کوچک متوجه شدم که کلمه «عشق» را زیب النساء صدها بار تکراراً به غزلهای خود آورده از آن دانستم که وی بمعنی عشق پی برده و خودش عاشق بوده، سپس در همه ابیاتیکه در دیوان او کلمه «عشق» آمده بود، آنها را بیرون نویس کردم و دیدم که تعداد آن ابیات به چهار صد و پنجاه و چهار بالغ میگردد، این تعداد فقط تعداد و شمار بیت های میباشد که افلأً یکبار در آن ابیات کلمه «عشق» ذکر شده و در بعضی ابیات زیاده تر از یک بار آمده است که بدان حساب تعدد کلمه عشق بیش از ۴۵۴ بار ذکر یافته است.

همچنان درین دیوان زیب النساء بیگم علاوه از کلمه «عشق» به صدها جای معنی و مفهوم عشق را آورده است، مگر بزبان و کلمات دیگر شاید زیب النساء بیگم یگانه شاعری باشد که به تناسب ابیاتش زیادترین تعداد کلمه «عشق» را بدیوان مربوطه اش آورده باشد.

و اینک یک حمدیه مخفی را درین مجموعه پیشکش می نمائیم:

ای زابر رحمت خرم گل بستان ما  
گفت و گوی حرف عشقت مطلع دیوان ما  
مو به موی ما انالحق گوز شوق دار شد  
تشنه خون محبت ظاهر و پنهان ما

العطش گویان به کشتی فنا هر گوشه ای  
 صد هزاران نوح غرق موجه توفان ما  
 گر قبول افتاد ز ما در بندۀ گی یک جو نیاز  
 چون سلیمان سر نیچد دیو از فرمان ما  
 در شکیایی چونی ای دل به آه و ناله ساز  
 نیست چون درمان پذیر این درد بیدرمان ما  
 قطره اشکی نیابد ره به روی مادگر  
 بس که خون دل گره شد بر سر مژگان ما  
 گر ز ظلمات هوس بیرون نهی مخفی قدم  
 ره نیابد خضر سوی چشمۀ حیوان ما

یک غزل دیگر مخفی چنین است:

بازم از سوی حرم راهبری می آید  
 رهبری از بر صاحب نظری می آید  
 مرغ دل در قفس سینه ندارد آرام  
 مگر از زلف پریشان خبری می آید  
 بنده همت پرروانه پر سوخته ام  
 که به امید نگاهی شری می آید  
 عنچه از کار فرو بسته دل آزرده مباش  
 تا به گلزار، نسیم سحری می آید  
 خانه صبر مرا کرد به یکبار خراب  
 اینقدر آب هم از چشم تری می آید

گر نهان شد به پس پرده مرادت (?) چه عجب  
 از پس پرده برون پرده دری می آید  
 خانه زادان حرم، کعبه مقصود کجاست  
 که پی عضو گنه در بدرا می آید  
 یا رسول الله ز اعجاز مسلمانش کن  
 کز ره دور خدا بی خبری می آید  
 خواجه یثرب و بطحاء به توجه بکشا  
 در مفتوح که بی پا و سری می آید  
 ای مقیمان حرم بهر خدا یک نظری  
 خانه تالان شده ای از سفری می آید  
 مفلس و عاجزم و از تو بضاعت خواهم  
 عاصی و منفعلم از تو شفاعت خواهم

نمونه ایاتیکه در دیوان مخفی زیب النساء با کلمه «عشق» سروده شده است:

- ۱- کوی عشق است به ناموس سلام است اینجا  
 صد چو محمود به هر گوشه غلام است اینجا
- ۲- بی روی یار باده بنوشد کسی چرا  
 روی دریا به عشق فروشد کسی چرا
- ۳- ز بس مستغرق عشقم نمی جنبد ز جا دستم  
 که زنجیری کنم در پا دل دیوانه خود را

۴- به صد الحان داودی برابر کی کند عاشق

فغان دلخراش و گریه مستانه خود را

۵- دل که گرو شد به عشق از غم هجران چه باک

وعده قیامت بود طالب دیدار را

۶- کم زبرهمن مشو در روش عاشقی

کر رگ جان می کند رشتہ زنار را

۷- هر نفس از خون دل مرد طلبگار عشق

رشک گلستان کند معركة خار را

۸- رشتہ به گردن کشان از پی جlad عشق

باعث افونی است رونق بازار را

۹- لازمه عاشقی است بر سر داد آمدن

شاد ز خود ساختن خاطر اغیار را

۱۰- تا بکی دارم نهان در سینه عشق پاک را

چند دارم در جگر این آه آتش ناک را

۱۱- بسکه شد از شور عشق آه گرمم شعله ریز

تیره سازد دود آهـم انجـم و افـلاـک رـا

۱۲- مرد عاشق پیشه را دیوانگی تهمت بود

نور می بخشد محبت دیده ادراک را

۱۳- شهسوار عشق مخفی هردم از تیغ نگاه

سرخ می سازد به خون عاشقان فتراک را

۱۴- بر نشان پای محمل در ره وادی عشق

ناله های زار مخفی چون جرس باشد مرا

۱۵- عشق کو کز خویشن بینی برون آرد مرا

با خرد همراه به وادی جنون آرد مرا

۱۶- جذبۀ عشقی که چون فرهاد از افراط شوق

تیشه‌ای در دست سوی بیستون آرد مرا

۱۷- گرچه بی هوشم ز درد عشق بهر امتحان

در تحرک ناله های ارغون آرد مرا

۱۸- کجاست جذبۀ عشقی که از دیار خرد

کند بـرون به یک ایما هزار میل مرا

۱۹- علاج تشنگی ام کی شود ز آتش عشق

بود برابر یک قطره رود نیل مرا

۲۰- پوشیده جذبۀ عشق در من پلاس محنت

سلطان لباس فاخر بخشد ملازمان مرا

۲۱- در راه عشق مجنون باید گذشت از جان

نبود کنار دریا، دریای بیکران مرا

- ۲۲ - آتش عشق تو در دل ببل و پروانه را

باده شوق تو بر لب ساغر و پیمانه را

- ۲۳ - نیست عجب اگر شود بندۀ عشق کامران

سايۀ جـم نشان بود بال و پر همای را

- ۲۴ - مخفی اگر نه کاذبی در ره عشق هان بیا

از سر صدق سجده کن این بت دلربای را

- ۲۵ - عشق تا زد به دلم آتش رسوایی را

برگزیدم به جهان گوشۀ تنها یی را

- ۲۶ - بوالهوس لاف محبت زدن و خواهش جان

وای اگر عشق نمیداشت شناسایی را



## میرزا اسدالله غالب

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رنдан با صفا را  
«حافظ رح»

میرزا اسدالله غالب اصلاً از تورکان سمرقند بوده، پدرش بنام عبدالله بیک است،  
که از تورکستان به هند هجرت نمود و اسدالله غالب در سال ۱۷۹۷ میلادی در آگرہ  
چشم به جهان کشود، برخی غالب را دهلوی هم گویند.

کلمه «میرزا» در آغاز نامش بخاطر میرازی و سواد او در کتابت است و طبق  
سنن فامیل امیر تیمور که باید در اول نام شهزاده گان کلمه «میرزا» علاوه گردد،  
میرزا اسدالله غالب از آن جمله محسوب نمیگردد.

استاد شاه علی اکبر شهرستانی در یکی از نوشته های خود آورده است که «اکثر  
اشعار او بزبان اردو است و از بزرگترین شاعران دنیا میباشد» و باید تذکر گردد که  
غالب از بزرگترین شاعران و نویسنده گان فارسی نیز میباشد.

اسدالله غالب شیوه خاص نویسنده گی را در فارسی دارد، رساله های زیادی را  
در رشتۀ تحریر در آورده و نام آنرا «عود هندی» گذاشته است، سه کتاب «مهر  
نیمروزی»، «پنج آهنگ» و «دستنو» غالب ورد زبان بسیاری اهل دانش و ادب است.  
همان طوریکه امیر خسرو بلخی دهلوی از امهات تورکان پارسی گوی در هنر  
موسیقی سمبل و رهبر موسیقی کلاسیک هندوستان کبیر است، میرزا اسدالله غالب  
در ادب و زبان اردو از سر آمدان و پیشوایان اول بشمار می آید و آثار او در سه  
مملکت بنگلہ دیش، هند و پاکستان از گرانبهای ترین بشمار می آیند.

گفته آمد که میرزا اسدالله غالب از تورکی زبانان سمرقند است ولی با آنکه در اردو نبوغ دارد، محبت خودرا به فارسی چنین اظهار میدارد:

فارسی گوی تا بینی نقش های رنگ رنگ  
بگذر از مجموعه اردو که بینگ منست

در قسمت تورکستانی بودن و یاد وطن اصلی اش چنین اشارات دارد:

غالب از خاک پاک تورانیم	لا جرم در نسب فره مندیم
تورک زادیم و در نژاد همی	به سترگان قوم پیوندیم
اییکیم از جماعه اتراک	در تمامی زمانه ده چندیم
فن آبای ما کشاورزیست	مرزبان زاده سمرقندیم

«کتاب دستنبو» را غالب در سنین پیری نوشته و از یادداشت‌ها و چشم دیدهای او در قسمت مداخله انگلیس‌ها می‌باشد، این کتاب که بفارسی نوشته شده بحدی از ادبیات عالی کار گرفته شده است که گرفتن مفهوم از آن مشکل بار می‌آورد، نظم او بسیار سلیس و آسان است اما شاید فارسی آن دقت در نظر، از ترکیبات لهجه‌ها و زبان‌های آن زبان معمولیت میداشته است، مثلاً به این پاراگراف توجه فرمائید: «با آنکه کوچه را در فراز کرده اند هنوز آن مایه دلیری می‌گنجد که در میکشانید و میروند و سامان خورو آشام همی آورند، گفتم که هژبران خشمگین دمیکه در شهر پا گذاشته اند کشتن بینوای چند و سوختن سرای چند روا داشته اند، آری جایگاهی که آنرا به جنگ گیرند کار بر مردم همچنین تنگ گیرند». (دستنبو، ص ۱۲).

کتاب «مهد نیمروز» غالب در باره تاریخ تورکان بابری می‌باشد، از نوشته غالب دانسته می‌شود که مآخذ او زیاده از کتاب «اکبر نامه» علامی می‌باشد و در آن کتاب

که بدورة جلال الدین اکبر تحریر یافته سعی گردیده است که شهرياران تیموری خود را به سیاق علاقه امیر تیمور از اولاده چنگیز بدانند، در حالیکه با صد دلیل این موضوع عاری از حقیقت است و جمله فامیل امیر تیمور از تورکان سمرقند میباشد و صورت تقریر غالب درین کتاب بدین شکل است:

«به هم پیوستن آدم و حوا بعد از سه صد ساله یا دو صد ساله جدایی در عرفات روی داد، و پیکر پذیرفتن دلربا پسران و نازنین دختران چنانکه گفته آمد همدران جا اتفاق افتاد آینین چنان بود که حوا در هر بار یک پسر و یک دختر توام زادی و آدم دختر توام یکی را در پسر توام دیگری نهادی، حکایت پدید آمدن پرخاش میانه قabil و هابیل که پارسیان آنان را جلمیس و تامیس نامند، و کشته شدن هابیل بر دست قabil بر هنمونی اهرمن هم ازین مقام میخیزد». (مهر نیمروز، ص ۵۱)

چون غالب نبوغ ادبی خاصتاً در شعر داشته در نوشته هایش گاهگاهی ایات خودرا می گنجاند از قرار نوشته های غالب بر می آید که با انگلیس ها از در سازش پیش آمده است، یکی از قصاید او که در مدح ملکه و کتوریا سروده در کتاب «دستنبو» آمده است.

استاد شاه علی اکبر شهرستانی در یکی از شماره های «آریانای برونمرزی» اشعار غالب را به نقد گرفته درباره روش و سبک و اصطلاحات خاص فارسی اش تحلیل های عالمانه نموده اند و میفرماید: «وی قطعات زیبا و رباعی و مثنوی دارد و در فن تعمیه و استخراج ماده تاریخ مهارتی داشته است». (آریانای برونمرزی، شماره تابستانی ۱۳۸۵ هش)

غالب در نوشته های فارسی آنقدر ایجادیات و نوشته های بکر و تازه دارد که باید هر صفحه کتاب او زیر بررسی قرار گیرد، از اینکه در نوشته ها و تحریرات او

در اردوچه شهکاری هایی را انجام داده است، دانشمندان بزرگ مسلک ادبیات در نیقاره هند تبصره هایی زیادی کرده اند.

غالب باری سال وفات خود را پیشگویی کرده بود به این شکل:

من که باشم جـاـوـیدـان باـشـم  
چـونـ نـظـيرـيـ نـمانـدـ وـ طـالـبـ مرـدـ  
ورـپـرسـنـدـ درـ کـداـمـينـ سـالـ  
مرـدـ غالـبـ بـگـوـ کـهـ غالـبـ مرـدـ

ولی از آنجاییکه بنده نمیتواند غیبگو باشد از آن تاریخ بعد هشت سال دیگر  
حیات بسر برد و در سال ۱۲۸۵ هـ مطابق ۱۸۶۹ میلادی در شهر دهلی وفات نمود و  
در جنازه اش اعم از اهل سنت و شیعه و مقامات حکومتی اشتراک کردند.

او گوید:

کـوـکـبـمـ رـاـ درـ عـدـمـ اوـجـ قـبـولـیـ بـودـهـ اـسـتـ  
شـهـرـتـ شـعـرـمـ بـگـیـتـیـ بـعـدـ منـ خـواـهـدـ شـدـنـ

غالب گوید:

زان نمیترسم که گردد قعر دوزخ جای من  
وای گر باشد همین امروز من فردای من

گفته آمد که اسدالله غالب با انگلیس سر سازش داشت و از آنها مستمری  
میگرفت چنانچه در بالا آورده شد که مدحیه ای در باره ملکه و کتوریا سروده  
است، همچنان در کتاب «دستنبو» در نوشته هایش از سر افسران و اداره چیان  
فرنگی به احترام یاد مینماید و دلیل آنرا در کتاب مذکور ذکر نموده است:

«نگرنده نگارش دریابد که من که در نامه از جنبش خامه گهر فرو می ریزم از کودکی نمک پرورده سر کار انگریزم، گوی تا در دهن دندان یافته ام از خوان این جهان ستانان نان یافته ام» (ص ۳۷ دستنبو).

از فرموده غالب بدست می آید که وی از طفولیت بعد از وفات پدرش شاید در خانه کسی بمانند «فرزنده» بزرگ شده و از آن بر می اید که لغت انگلیسی را نیز باید سخن میگفته باشد، ولی بهر صورتیکه است غالب تأثیرات بسیار داشته و دارای اشعار نغز و دلکش می باشد، در اردو مقام اول را در خاک هند دارد، لیاقت و دانایی و آثار او نشانه اعلی نبوغ ذاتی اوست، در ادبیات فارسی و اصول انشاء نویسی راهنمایی های دارد که به لیاقت انسان به حیرت فرو میرود.

دانشمند گرامی عبدالرحیم احمد پروانی مضمونی را درباره غالب به عنوان «غزل های فارسی غالب» ترجمه نموده و در جایی آورده است: «غالب با ظهوری و عرفی همنوا بود و آنچنان بزبان فارسی تسلط داشت که پنداری زبان مادریش بود، علامه نیاز فتحچوری می نویسد: اگر اشعار اورا به ایرانی ای که با غالب آشنا نیست نشان دهی پی نمی برد که از آن هندی نژادی است، لطافت سخن، ترکیبات زیبایی در لفظ و مهارتی...» (ص ۸۱ آریانا برونمرزی).

بود غالب عندلیی از گلستان عجم  
من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش  
زحمت احباب نتوان داد غالب بیش از این  
هرچه میگوئیم بهر خویش میگوئیم ما

اسدالله غالب در غزل استاد کل است و چنان تسلط دارد که قریحه ذاتی او وی را راهنمایی مینماید وی بزبان خود گوید:

ما نبودیم به این مرتبه راضی غالب  
شعر خود خواهش آن کرد که گردد فن ما

میرزا اسدالله غالب طوریکه گفته آمد از اهل تورکستان است ولی در هند تولد و  
نشو و نما یافته و اشعار و غزلیات او به سبک هند میباشد، اینک چند نمونه دیگر از  
سروده های او:

پیش ازین باد بهار این همه مست نبود  
شبنم ماست که تر کرده دماغ دم صبح  
سخن ما ز لطافت همه سرجوش می است  
که فرو ریخته از طرف ایاغ دم صبح  
حق آن گرمی هنگامه که دارم بشناس  
ای که در بزم تو ماغم به چراغ دم صبح  
غالب امروز به وقتی که صبحی زده ام  
چیده ام این گل اندیشه با غ دم صبح<sup>۱</sup>

و اینست چند نمونه دیگر از کلام اسدالله غالب، بر گرفته از کتاب «مهر نیمروز»  
یا تاریخ با بریان در هند:

### نظم

به چشم کم منگر گرچه خاک راه تو ام  
که آبروی دیارم درین خلافت گاه  
کمال بین که بدین غصه های جانفرسا  
هزر نگر که بدین فتنه های طاقت گاه

<sup>۱</sup>- نظم بالا اقتباس از گرد آورده استاد شهرستانی.

مربی سخن من بما یه داری فکر  
 ز نطق من بودش عیش های خاطر خواه  
 به اخذ فیض ز مبداء فزونم از اسلاف  
 که بوده ام قدری دیرتر در آن درگاه  
 نزول من به جهان بعد از یکهزار و دویست  
 ظهور سعدی و خسرو به شش صد و پنجاه  
 سخن ز نکته سرایان اکبری چکنی  
 چو من به خوبی عهد تو ام به خویش گواه

(ظہور حضرت شیخ سعدی در شش صد و پنجاه و شش بوده است، نه بوقتیکه غالب فرماید).

## غزل

حق جلوه گر ز طرز بیان محمد است  
 آری کلام حق بزبان محمد است  
 آئینه دار پرتو مهرست ماهتاب  
 آن حق آشکار ز شان محمد است  
 تیر قضا هر آئینه در ترکش حق است  
 اما کشاد آن ز کمان محمد است  
 دانی اگر به معنی لولاک وا رسی  
 خود هرچه از حق است از آن محمد است  
 هر کس قسم بدانچه عزیز است میخورد  
 سوگند کردگار به جان محمد است

واعظ حدیث سایه طوبی فرو گذار  
 کاینجا سخن ز سرو روان محمد است  
 بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را  
 کان نیمه جنبشی ز بنان محمد است  
 در خود ز نقش مهر نبوت سخن رود  
 آن نیز نامور ز نشان محمد است  
 غالب ثانی خواجه به یزدان گذاشت  
 کان ذات پاک مرتبه دان محمد است



### نظم

هرچه در مبداء فیاض بود آن منست  
 گل جدا ناشده از شاخ بدامان منست  
 از سواد شب قدر است مرادم بدولت  
 آسمان صفحه و انجم خط پاشان منست  
 مستقیم سهل مدان و روشم عام مگیر  
 نامه شوقم و جبریل حدی خوان منست  
 جاده عرفی و رفتار شفائی دارم  
 دهلي و آگرہ شیراز و صفahan منست  
 خامه گر نیست سروشی ز سروشان بهشت  
 از چه در مرحله خاک زبان دان منست



### نظم

بیا ساقی آئین جم تازه کن  
 طراز بساط کرم تازه کن  
 به پروریز از می درودی فرست  
 به بهرام از نی سرویدی فرست



میرزا اسدالله غالب

## بهرام سقاء (دج)

زبان شیرین، آهنگین و زیبای فارسی از طریق تورکان فارسی پرور و فارسی دوست در هندوستان کبیر نفوذ و انکشاف نمود، آغاز گر این نهضت میمون و با فیض و برکت، قاید بزرگ اسلام و شهریار والا مقام سلطان جهان محمود کبیر بود. صدها شاعر و نویسنده تورکی زبان در خاک سحر آمیز هند در خصوص ترویج و انکشاف زبان فارسی شهکارهایی انجام دادند، حضرت امیر خسرو بلخی ثم دهلوی، بیدل همه دل و قس علی هذا از آن جمله اند.

مولانا ابوالاسفار محمد علی بلخی سقاء یا این شاعر فنا فی الله را در جمله شعرای بلخ آورده است، اما مدارک دیگر نشان میدهد که در تورکستان غربی تولد شده چنانچه داکتر عبدالسبحان که دیوان خطی سقاء را در کلکته دیده است میگوید که: «اصلش از خاندان تورکان چغتایی بخارا بود» (ص ۴۰۷ یاکتاب مجموعه سخنرانی ها...)

نام اصلی سقاء یا این زاهد و صوفی پاک، شاه ویردی بیات «شاه بیردی» و بنام بهرام سقاء شهرت یافته است، به دلیل آنکه بعد از بیرون برآمدن ظهیر الدین محمد بابرشاه غازی و پادشاهی او در کابل یک تعداد مردم با خان های شبیانی نتوانستند سازش نمایند ناگزیر هرجا که خاندان عظیم امیر تیمور صاحبقران میرفتند به تعقیب آنها مربوطین خاندان و علماء و فضلا نیز تشریف می بردنند.

از آن جمله حضرت سقاء با برادرش که در بلخ ویا کابل بسر میردند با برادرش «مؤرخ بزرگ و بی نام و نشان و شهرت» از کابل به همراه شهنشاه نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند و افغانستان به هندوستان میرود و سپس با رسیدن در خاک هند سقاء فنا فی الله و تارک دنیا میشود به حج بیت الله تشریف برده در

باز گشت اولاً به دهلي و بعداً به آگرہ استقامت اختيار مينماید و به حالت درویشی همه روز بمردم آب ميرسانيد تا در گرمی هندوستان از تشنگی نجات يافته و سيراب گردند و به همان سبب اورا سقاء گويند و خودش نيز نام خودرا در اشعار پر سوز و گدازش سقاء مي آورده است.

در شهر آگهه سقاء به سروden اشعار عرفانی، فلسفی و تصوفی خود را مصروف نگه میداشته تا اینکه بعدها وارد سیلوون و بنگاله شده و در شهر پرگنه شریف آباد که نام کنونی آن بردوان و مربوط ایالت بنگاله است اقامت اختیار مینماید، بقرار فرموده جناب داکتر عبدالسبحان دیوان غزلیات فارسی سقاء یک نسخه در کتابخانه انجمن آسیایی کلکته محفوظ است.

حضرت سقاء (رج) در بنگاله بر حمت حق میرسد و مرقد مبارکش در شهر بردوان بوده و زیارتگاه عام و خاص میباشد، تاریخ وفات و تولد آن عارف بزرگوار و گرامی معلوم نیست و اینقدر دانسته میشود که باید بدوره های بابر شاه، فرزندش همایون شاه و فرزند او جلال الدین اکبر حیات پسر می برد پاشه.

دکتر عبدالسبحان علاوه میدارد که سقاء (رح) اولین شاعر فارس گوی در سرزمین بنگاله می باشد که در تبع خواجه حافظ شیرازی شعر میگفت، واقعاً وقتیکه ما اشعار پر سوز اورا میخوانیم میدانیم که سقاء چقدر واله و شیدای اشعار عالی و ملکوتی حافظ بوده و اینک چند بیت از سروده های اورا با هم میخوانیم:

الا يَا ايَهَا السَّاقِي بَلْدَه آن بَادَه حَمَرا  
بَه يَاد رَوِي آن لَيلَى بَه مَجْنُونَان بَى پَرَوا  
بَه بِحَمْدِ الله كَه سَقَاء شَد نَصِيبَت در ازْل رَنْدَى  
بَه خَوْد بَينَي نَكْشَتَى هَمْچُور زَاهِد شَهْرَه در دَنْيَا



منم دیوانه و شیدای حافظ

درین عالم شدم رسوای حافظ

اگر داری دلی آگاه بشنو

بود در هر زمان غوغای حافظ

اشعار و ایيات صوفیانه شاه ویردی بهرام سقاء چون منحیث دیوان در یک جلد  
بچاپ نرسیده است، بناءً در بسیاری از تذکره های شعرای هند و افغانستان و ایران  
نمونه های از سروده ها دیده نمی شود.

فقط در هر جا که از وی ذکر میگردد، همان شعر مشهور اوست که مطلع آن:

نشاط زنده گانی با غم مردن نمی ارزد

حیات خضر میداری به جان کندن نمی ارزد

چند غزل سقاء را که از کتاب «مجموعه سخنرانی ها... پیوستگیهای فرنگی  
ایران و شبه قاره» به نوشته داکتر عبدالسبحان بدست آوردیم، واقعاً یک غنیمت  
بزرگی بود، که وی راساً از روی دیوان خطی سقاء طوریکه گفته شد در کتابخانه  
انجمن آسیایی کلکته دیده و کاپی نموده است، امید است روزی شود که دیوان  
متبرک این عارف و صوفی فنا فی الله بچاپ رسیده و بدسترس دوستداران عرفان و  
علاقمندان شعر پارسی قرار دهنده تا به غنای فرنگ شرقیان بیافزاید.

و اینک چند نمونه از غزلیات سقاء تورکستانی:

الا يَا اِيَّاهالساقى بَدَه آن بَادَه حُمَرا

بَه يَادِ روَى آن لِيلَى بَه مَجْنَونَان بَى پَروا

ز صورت چون نگهدار از صبا آن زلف مشکین را

پریشان تَانَگَرَدَه هَر طَرْفِ جَمْعِيَّتِ دَلَهَا

ز سر دل بـه نام حرم بـگویم گـر بـسوزندم  
 میان انجمن هرشب مـرا چـون شمع سـر تـا پـا  
 بـحمد الله کـه سـقاء شـد نـصیبت در اـزل رـنـدـی  
 به خـود بـینـی نـگـشـتـی هـمـچـو زـاهـد شـهـرـه در دـنـیـا

\*\*\*

طـرـیـق خـلـق جـهـان رـوـز و شـب جـهـان طـلـبـی است  
 توـرـد نـمـوـدـه بـهـر صـورـت اـین چـه بـوـالـعـجـبـی است  
 توـئـی درـوـن دـل و دـیـدـه یـا کـس دـیـگـر است  
 به من بـگـوـی خـدـا رـا آـگـرـچـه بـی اـدـبـی است  
 فـرـوـنـیـاـید اـز آـن سـر مـرـاـبـه آـبـ حـیـاتـیـ  
 کـه عـکـس روـی توـ اـفـتـادـه در مـیـعـنـیـ است  
 سـبـبـ بـهـ رـنـدـی سـقـاء و زـهـد خـلـقـ توـیـیـ  
 کـه کـار و بـار جـهـان سـر بـه سـر هـمـه سـبـبـی است

\*\*\*

نشـاطـ زـنـدـه گـانـی بـاـغـم مـرـدـن نـمـی اـرـزـدـ  
 حـیـاتـ خـضـرـ مـیدـارـی بـهـ جـانـ کـنـدـن نـمـی اـرـزـدـ  
 بـهـ عـشـرـت گـرـ نـشـینـی عـمـرـهـاـ بـرـ مـسـنـد رـاحـتـ  
 بـهـ خـحـشـتـ زـیـرـ پـهـلـوـ درـ لـحـدـ خـفـتـنـ نـمـی اـرـزـدـ  
 بـهـ عـلـمـ وـ فـضـلـ اـگـرـ عـلـامـهـ عـالـمـ شـوـیـ آخرـ  
 بـهـ یـکـ حـرـفـ اـزـ خـطـ اـعـمـالـ خـوـدـ خـوـانـدـنـ نـمـی اـرـزـدـ  
 بـهـ جـنـتـ گـرـ نـبـاشـدـ درـ نـظـرـ دـیدـارـشـ اـیـ سـقـاءـ  
 بـهـشـتـ وـ حـورـ وـ غـلـمانـشـ بـهـ یـکـ دـیدـنـ نـمـی اـرـزـدـ

\*\*\*

حاجیان حلقه سحر که به در خانه زدند  
 درد نوشان بلاکش در میخانه زدند  
 تا کشادی در میخانه وحدت به مراد  
 نامردان تو بر ساغر و پیمانه زدند  
 کفر و زنار سر زلف تو عالم بگرفت  
 مگر از غیب صلا جانب بتخانه زدند  
 شب چو افسانه این شمع در این بزم گذشت  
 آتش از رشك به جان و دل پروانه زدند  
 پاکبازان سر عشق چو سقای گدای  
 نقد جان باخته سر در پی جانانه زدند

\*\*\*

زاهد به سر باده رندان نمی رسد  
 هر تشنه لب به چشمۀ حیوان نمی رسد  
 گوید اگر چه قصه ارباب معنوی  
 حیوان ناطق است به انسان نمی رسد  
 باشد همیشه در پی سامان روزگار  
 کارش بدین طریق به سامان نمی رسد  
 هر سر نهاده در پی میدان کارزار  
 ثابت قدم چونیست به میدان نمی رسد  
 راهی نمی برد بسوی در شاهوار  
 سقاء صفت کسی که به عمان نمی رسد

\*\*\*

ای دل اندوهناک از شام هجران غم مخور  
 صبح وصلی دارد آن خورشید تابان غم مخور  
 گر شدی دور از وطن در شام غربت تیره روز  
 مهربانی دارد آن مه با غریبان غم مخور  
 شادمانی ای دل غمگین که آخر می‌رسد  
 صبح صادق از پی شام غریبان غم مخور  
 طمطراق عالم فانی دو روزی بیش نیست  
 ملک با ظالم نخواهد ماند چندان غم مخور  
 گر به اسکندر شدی سقاء در این ظلمت سرا  
 خضر نبود بی خبر از آب حیوان غم مخور



سقا تا چه اندازه معتقد حافظ بود از اشعار زیر وی ظاهر میگردد:

منم دیوانه و شیدای حافظ	در این عالم شدم رسوای حافظ
من ژولیده مو در سر ندارم	خيالی بهتر از سودای حافظ
اگر داری دل آگاه بشنو	بود در هر زمان غوغای حافظ
همان بهتر که نقد جان خودرا	فشنام بر قد والای حافظ
اگر آید ز راه دل به سویم	درون دیده سازم جای حافظ
شنیدم در دل و دیدست جایش	نشد معلوم از ماوای حافظ
و گر خدمت نمی آید ز دستم	
منم از جان و دل سقای حافظ	



ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

## فصل سوم

### مولانا جلال الدین بلخی

(۶۰۴) وفات در (۶۷۲)

وطن اصلی مولانا بلخ بامی و یا ام البلاط است، پدرش سلطان العلماء بهاءالدین ولد میباشد، مقام معنوی سلطان العلماء بالاتر از آن است که ما بقلم ناقص خود در شأن آن بزرگ بزرگان بنویسم.

شادروان استاد غلام حسن مجددی از دانشمندان یکه تاز افغانستان در تحقیق عالمانه خود نسب مولانا را که به ابوبکر صدیق<sup>(رض)</sup> میرسانند رد نموده و سوالات معقول ایجاد کرده است و این به آن میماند که حضرت مولانای جامی را به امام محمد شبیانی میرسانند، هر کسیکه در جامعه مقام علمی و سیاسی پیدا کرد، مردم به آنها لقب ها و نسب های جعلی جور مینمایند.

استاد مجددی از روی کتیبه مقبره سلطان العلماء مقام عالی اش را چنین می

آورد:

«خداؤند باقی است. اینجا آرامگاه بزرگوار ما، سید ما، صدر شریعت، منبع حکمت، احیاء کننده سنت، محظوظ کننده بدعت، مقتدی و پیشوای عالم و عامل ربانی، سلطان العلماء، مفتی شرق و غرب، بهاء شریعت و دین، شیخ الاسلام و مسلمانان پسر حسین ابن احمد بلخی، محمدی می باشد». (ص ۵۵، راه نیستان)

چون بحث ما بحث حضرت مولانا جلال الدین بلخی فرزند سلطان العلماء بهاءالدین ولد است از آن رو اینک درباره اش کلمات چندی به عرض میرسد.  
جلال الدین بلخی در بلخ زاده شده و در زمان هجرت از بلخ به سوی قونیه در سال (۶۱۸ه) خورد سال بوده، مادرش از تورکان خوارزم و از جمع تخت نشینان خوارزم می باشد، مولوی جلال الدین بلخی در قوم «فانقولی» است که این قوم در قرون شش و هفت هجری شهرت زیادی داشتند.

پدر مولانا نیز در قوم «فانقولی» می باشد، در قسمت نسب حضرت مولای روم جنگ هفتاد دو ملت صورت یافته و چه گلو های نبوده که پاره نشده باشد و چه قلم های نبوده که به اثر نوشتن جعلیات و تحریفات نشکسته باشد.

مقام مولانا را چون می بینند که بلند و عالی است از آنرو میخواهند که از آن، آنان باشد، آخر صداقت و راستی هم باید در نظر گرفته شود، وقتیکه مولانا را و مقام معنوی اورا احترام میدارند به نسب او باید جعل کاری نمایند، و لازم است بدوستی چون دانایان با وی دوام بدھند و باید مقامش را در زمین نزنند. و در خصوص جنگ هفتاد و دو ملت حافظ<sup>(ج)</sup> چه زیبا گفته است:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زند

دانشمند عالیقدر جانب داکتر حسین محمد زاده صدیق می نویسد که «مولوی رومی از تورکان خوارزم شاهی بلخ است». (ص ۶۸، راه نیستان)  
حضرت مولانا در سال ۶۲۴ه با شمس تبریزی از تورکان تبریز ملاقات نموده و بعد از آن حالت مولوی تغیر خورده و با سوز و گذار ها، شور عشق و جذبه، سرود اشعار، جهان را به لرزه در آورده است.

جناب داکتر محمد زاده صدیق می آورد: «شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دو قرن پیش نیز خود را پیرو و شاگرد مولانا میداند، با رها نام اورا در دیوان تورکی خویش آورده است و از محتوای بسیاری غزلهای او پیداست که به استقبال مولانا شتافته است». چنانچه:

سر بسر اشغار غالب دلپذیر اولسانه وار  
هر سخنور مظہر احسان مولانا میدیر



ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حیران  
کیمی ترک نام و نشانه، کیمی اعتبارده دوشدور

از آن معلوم میشود که دیوان تورکی حضرت مولانا را شیخ غالب با خود داشته و آنرا مطالعه نموده و به استقبال و اقتفار اشعارش سروده است، بعضی نابخردان و ناروایان تایخ و بی فرهنگان متخصص شاید دیوان تورکی اورا که بدست آورده باشند سوختانده باشند، تا وی را کسی نتواند به ملیت تورک منسوب بسازد، اما تورک بودن مولانا اظهر من الشمس است، و دیوان تورکی او هنوز وجود خواهد داشت.

حضرت مولانا بزبان خود میگوید که او تورک است، چنانچه به این بیت توجه بفرمائید:

トルك جوشى كرده ام من نيم خام  
از حكيم غزنوي بشنو و تمام

تورکها عادتاً گوشت را در سابق نیم خام میخوردن، و چون مولانا تورک است خود را در مقابل حضرت سنایی کوچک نشان داده و میفرماید، او تورک است

همچنانکه گوشت را نیم خام میخورد در عرفان و تصوف هم در مقابل سنایی نیم  
خام و نارسیده است.

یک بیت بسیار مشهور حضرت مولانا از صدھا سال باینظرف سینه به سینه آمده  
و تور ک بودن خود را چنین ارائه میدارد:

تور کی همه تور کی کند، تاجیک تاجیکی کند  
من ساعتی تور کی کنم یک لحظه تاجیکی کنم

معنی گفتارش همان است که وی تنها در وقت شعر گویی در زبان فارسی،  
تاجیکی می نوشه و دیگر او قاتش را به تور کی و بگفتن تور کی سپری مینموده  
است.

باید متذکر شد که حضرت مولانا فارسی و پارسی و ایران را در اشعارش نمی  
آورد، عموماً با تاجیک سر و کار دارد، چونکه در بلخ و تورکستان ها تاجیک ها  
وجود دارند، و وی حتی گاهی هندی را به آریائی و تاجیکی در معنی می گنجاند.  
مولانا درین خصوص بزبان خود چنین میگوید، که شبھه ای به تورک بودن او

نمی ماند:

بیگانه مگوئید مرا زیسن کویم  
در شهر شما خانه خود می جویم  
دشمن نیم ار چند که دشمن رویم  
اصلم ترک است اگرچه هندی گویم

این ایيات بالا در کتاب تاریخ ادبیات تورک مرقوم گردیده است، وی میرساند  
که اصلاً او تورک است و طوریکه گفته شد از تورکان قانقولی یا تورکان خوارزم  
می باشد با وجودیکه به زبان تاجیکی شعر میگوید.

و در بیت بالا به تورکان تورکیه یا هم قبیله گان خود میگوید که او بیگانه نیست و در شهر شان جای دارد و خانه اش در آنجا موجود است و از آنست که در قونیه جایش پیدا میشود و آنجا زیست می نماید تا که پدرود حیات بگوید.

ابیات بالا قوی ترین دلیل بر تورک بودن مولانا است که اصلاً نمیتواند کسی بر آن شک و تردید داشته باشد، او خودش میگوید که تورک است، ولی کسانیکه نمیخواهند اورا به تورک نسبت دهند علاقه دارند تا نسب اورا جعل نمایند.

مولانا شخصیت بزرگ بشری است و بلند تر از آن است که وی را به قومی نسبت بدهند، البته حقیقت نسب اورا گفتن عیبی ندارد.

بیاد داریم یک دوست را که در نیویارک با صدای بلند میگفت که مولانا را بзор به ایرانی بودن نسبت میدهد.

مردمان تورک قانقولی که بمانند مغولهای سیاه «قره مغول» مردم مایل به سیاهی می باشند و به اصطلاح عامه سیاه چرده هستند و حضرت مولانا نیز بدانگونه سیما مایل به سیاهی داشته است.

جناب آقای دکتور محمد زاده صدیق می آورد که مولانا ابیات ذیل را نیز به ارتباط تورک سروده است:

ترک آن بود کز بیم او ده از خراج ایمن شود  
ترک آن نباشد که طمع سیلی هر تو قوز خورد

ویا:

یک حمله و دو حمله، کامد شب و تاریکی  
ترکی کن و چستی کن نه نرمی و تاجیکی



ترک تویی ز هندوان چهره ترک کم طلب  
زانکه نداد هند را صورت ترک تانگری



خمش کن کز ملامت او بدان ماند که میگوید  
زبان تو نمیدانم که من تورکم تو هندوی

همچنان جناب صدیق علاوه مینماید: «استناد میکنند که اورا تورک و ستاینده تورکان میدانند، اما واقعیت آنست که مولوی هیچگاه تفاخر نژادی ندارد... البته در سلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست، حتی در شعر فارسی نیز بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعابیر و اصطلاحات ترکی را به فارسی بر میگرداند بدیگر سخن او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی می‌سراید مانند مصروع اول این بیت:

ای ترک ماھ چهره چه گردد که صبح تو  
آیی به کلبه من گویی که گل برو»  
(ص ۷۱، راه نیستان)

«که تعبیر (چه گردد) دقیقاً ترجمه (نه اولار) ترکی است و ساختار جمله حکایت از خط فکری ترکانه دارد» (همان ص)

بسی مردم بی خبر از دانش و فهم مولانا را که زبان مادریش تورکی است میگویند که مولانا ترکی نمیدانسته و حتی یک بیت هم در تورکی نسروده است. باید دانست که مولوی در خانه بزبان تورکی صحبت میکرد، چونکه زبان فامیلی او بود، ترک اخی بنام چلپی به تورکی صحبت میکرد، شمس تبریزی و فامیل مولوی همه به تورکی سخن میگفتند، اینک نمونه های از اشعار تورکی مولانا:

زینهار مالا الدان ماغيل	او سون وارسا ائی عاقيل
گئده سين اول بوندا قالا	شول نسنه نى كيم سن قويوب
دونيما مالينى دوره سين	سن زحمتىنى گوره سين
آنمايا لار سنى يىلە	آنلار قالىرلار خرج ائديب
او غلون، قىزىن، آروادلارين	سنى اونسو دور دوستلارين
حساب ائديب قىلدان قيلا	اول مالينى اولە شە لر
آندان باريپ باير اشالار	بيرى دملىيە آغلاشالار
ئىز دئونە لر گولە گولە	سنى چو خورا گۈموشوب
بونلار باي او لا، سن گدا	قىلمايا لار سنە وفا
يىر پارا اتمك يوخسولا	سنين اوچون وئرمە يە لر
واردىيە آغچام، آلتىنيم	بوگون سۇينيرسىن منىم
مؤ حتاج او لا سين بىر پولا؟	آنماز مسين اول گونو كيم
حاقق يىن گۈزوندە تار او لا	اول مال دئىيىن مار او لا

هر گىز مدد بولما ياسىن

چئورە باغيپ ساغا، سو لا

\*\*\*

ما هست نميدانىم، خورشيد رخت يانه

بو آيرىلىق او دونا، نىچە جىگرىم يانه؟

مردم ز فراق تو، مردم كە همە داند

عشق او دو نهان او لماز، يانار دوشە جىڭ جانە

سۇدai رخ لىلى، شد حاصل ما خىلى

مجنون كىمى وا ئىلا، اولدىم گىنە ديوانە

صد تیر زند بر دل، آن ترک کمان ابرو  
 فیتنه لى آلا گوزلر، چون او يخودان اويانه  
 ائى شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزى!  
 رحمتدن اگر نولا، بير قطره بيزه دامه؟

\*\*\*

مرا ياريست ترک جنگجوبي  
 كه او هر لحظه بر من ياغى بولغاي  
 هر آن نقدى كه جنسى ديد با من  
 ستاند او ز من تا چاغمير آلغاي  
 بنوشد چاخير و آنگه بگويد:  
 تلا لا لا تلاترلەم، تلا لا  
 گل ائى ساقى، غنيمت بيل بو دم نى!  
 كه فردا کس نداند كه نه بولغاي  
 الا ائى شمس تبریزى نظر قيل!

كه عشقت آتش است و جسم ما ناي

\*\*\*

اولا سنە اول خوش دوراق	ایلتدین ايسه آندا چيراغ
آندا سنە قارشى گله	بوندا نە كيم قيلدين ياراق
حاقق اي سنانير سان باييق	مال، سرمایا قيلغيل آزيق
تا ائرە سين خوش منزيله	ياپ آخىرت، دونيانى يىخ
يئتدىكجه گوج، قيلغيلى كرم	چون اولا اليئنده ديره م
دؤولت آنىيەن ائيىود آلا	أئيىود بودور كى من دئره م
حاقق مين بيرين وئرە ر خلف	آيتىما مال اولدو تلف

قیل غیل سلف! قیل ماما علف  
دیله رایسه ن عئیش ابد  
اوندان دیله هر دم مدد  
بئله بوویور دولم یزل  
تیرک ائیله نیز طول امل  
یوخسول ایسه ن، صبر ائیله گیل  
هر بیر حالا شوکر ائیله گیل  
دونیا او نون، آخرت اونون  
دامو اونون، جنت اونون  
حاق دان منه نه مال گره ک  
دیله ییم اییی حال گره ک  
اول کیم گئده اوzac یولا  
آلماز ایسه یولدا قالا  
وئردی سنے مالی چلب  
خنیر ائیله گیل، حاق قیل طلب  
آس ائتمه یه مالین سنین  
نسنه رمه یه الین سنین  
من بیر ییچاره ائی ایلاه  
یازیقه لاریم دان آه، آه  
ائی شمس، دیله حاق دان حاق ی

قام ولار اونون موشتاقى

تا خوده کو (؟) کیمین، اولا

• • •

کیچکین اوغلان، هئى بىزه گلگىل  
 داغلار دان داشدان، هئى بىزه گلگىل  
 آى بىگى سندىن، گون بىگى سنسىن  
 بىزه گلمە! با مزه گلگىل  
 کیچکين اوغلان، او تاغا گيرگيل  
 يولو بولماز سان، داغلارдан گزگيل  
 اول چىچە يى كىم، يازىدا بولدون  
 كيمسه يە وئرمە! خىصمىنا وئرگيل

\*\*\*

گله سن بوندا سنه يئى، غرضىم يوخ، ائشيدىرسىن  
 قالاسان آندا ياوو زدور، يالىنىز قاندا قالىرسىن؟  
 چلب يىندير قامو دىرلىك، چلب ھ گل! نه گرە رسىن؟  
 چلبى قوللارىن اىسته ر، چلبى نى نە سانىرسىن؟  
 نه او غوردور، نه او غور دور، چلب آغزىندا قىغيرماق  
 قولاغين آچ! قولاغين آچ! بولاكى آندا دويارسىن

\*\*\*

اگر يىندير قارىنداش، يو خسا ياووز  
 او زون يولدا سنه بودور قىلاووز  
 چوبانى برك توت! قوردلار او كوشدور  
 ائشيت مندن قارا گۆزوم، قارا قوز  
 اگر تات سان و گر روم سان و گر تورك  
 زبان بيزبانان را بىام وز

\*\*\*

او خچولاردیر گئزلری، خوش نسنه دیر اول فاشارلاری  
اولدوره ریوز سواری، کیمدیر بو آلیپ آرسلان؟



### از ملمعات تورکی - فارسی مولانا:

دانی که من به عالم، یالنیز سنی سئوه ر من  
چون در برم نیایی، اندر غمت اوله ر من  
من یار با وفایم، بر من جفا قیلیرسین  
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیله ر من  
روئی چو ماہ داری، من شاد دل از آنم  
زان شکرین لبانت، بیر اؤپگونو دیله ر من  
تو همچو شیر هستی، منیم قانیم ایچه رسین  
من چون سگان کویت، دنبال تو گزه ر من



فرمای غمزه ات را، تا خون من نریزد  
ورنه سنین الیندن من یارغی یا بارار من  
هردم به خشم گویی: بارغیل منیم قاتیدان  
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورار من  
روزی نشست خواهم، یالقیز سنین قاتیندا  
هم سن چاخیر ایچه رسین، هم من قوپوز چالار من  
روزی که من نیینم آن روی همچو ماهت  
جانا! نشان کویت، از هر کسی سورار من

آن شب که خفته باشی، مست و خراب و تنها  
نوشین لبت به دندان، قاتی قایی یارار من  
ماهی چو شمس تبریز، غیت نمود و گفتند:  
از دیگری نپرسید، من سؤیله دیم، آرار من

\*\*\*

ای ترک ماه چهره! چه گردد که صبح تو  
آیی به حجره من و گویی که: گل بری؟!  
تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم  
دانم به این قدر که به ترکیست آب سو  
آب حیات تو گر از این بنده تیره شد  
ترکی مکن به کشتم ای ترک ترک خو  
رزق مرا فراخی از آن چشم تنگ توست  
ای تو هزار دولت و اقبال تو به تو  
مکش از بهر خون من ای آرسلان قیلیچ  
عشقت گرفته جمله اجزام مو به مو  
نام تو ترک گفتم از بهر مغلطه  
زیرا که عشق دارد صد حاسد و عدو  
گویچه ک با خیشلارین بر ما فسون بخواند  
ای سیز دیشی تو سئره ک و دسیز دیش هانی بیجو  
تکتور شنیده ام از تو و خاموش مانده ام  
غماز من بس است در این عشق رنگ و بو

رسید ترکم با چهره ای گل وردی، بگفتمش  
 چه شد آن عهد؟ گفت: اول واردی  
 بگفتمش که: یکی نامه ای بدهست صبا بدادم  
 ای عجب آورد؟ گفت: گوسته ردی  
 بگفتمش چرا به یکه آمدی ای دوست؟  
 سئیرتدی يولداشیم یولدا، ائردی



من کجا، شعر از کجا؟ لیکن به من در میدمد  
 آن یکی ترکی که آید، گودیم: هئی کیمسین؟



یا اوحدالجمال، یا جانیم مسین؟  
 تو از عهد من ای دوست مگر نادیمسین؟  
 قد کنت تحبّنی، فقل: تاجیک سین  
 والیوم هجرتنی، فقل: سن کیمسین؟



آن ترک سلامم کند و گوید کیمسین  
 گویم که خمش کن که نه کی دانم نی بی



گفتم فضولی من: ای شاه خوش و روشن  
 این کار چه کار تست؟ کو سنجر؟ کو قوتلو؟

مست است دماغ من، خواهم سخنی گفتن  
تا باشم من مجرم، تا باشم یازیقلی



آن پسر پینه دوز، شب همه شب تابه روز  
بانگ زند چون خروس: اسکی پاپوچ کیمده وار؟



او زون ائی یار-ی رؤوحانی  
وئریر ایسسی کیمی جانی  
سنین اول ایلییین هانی؟  
اگر من متهـم باشم؟



به صلح آمد آن ترک تنـد و عربـدـه جـو

گـرفـت دـست مـرا و گـفت: تـانـرـی یـارـلـیـغـاسـین  
آـیـتـدـیـم: بـگـیـم تـانـرـی اوـچـون بـوـبـنـدـه نـی آـزادـه  
اوـپـتـور یـئـرـی کـوـبـ سـوـیـلـه مـه! آـخـرـ اـین چـه نـادـانـی اـست





[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی

## ظهیر فاریابی

ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیر الدین فاریابی در اوایل سده ششم در دهکده فاریاب ولایت میمنه سابق چشم به جهان کشوده است.

ظهیر فاریابی پس از تحصیلات مقدماتی در فاریاب، دست به مسافرت میزند و عازم نیشاپور میگردد و با خواجه شمس الدین که از فضلای شهیر آن عصر بشمار می آمد طرح دوستی میریزد.

مدت اقامت ظهیر در نیشاپور شش سال بوده و درین شش سال همه وقت خود را به تحصیل سپری نموده و چنانچه خودش میفرماید:

مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب  
به خاکدان نیشاپور کرد زندانی

بعد از تحصیلات این حکیم نامدار و شاعر پر آوازه با روح ناقرار در طلب علم عازم عراق میگردد و یک و نیم سال را پیش از آنکه به مازندران برود در آن مهد

تمدن و فرهنگ سپری مینماید چنانچه که درین باره خود چنین گوید:  
راست یکسال و نیم شد که مرا در عراق است حکم آبشور  
عزم آن کرده ام که بر تابم سوی مازندران عنان سفر

ظهیر فاریابی دو سال در مازندران و یک سال را در رئ اقامت کرد و در رئ وقت خوش نداشت سپس به آذربایجان رفت و در آنجا یکسال حیات بسر برد.  
در آذربایجان پادشاه وقت قزل ارسلان بود و وی مقدم فاریابی را گرامی میداشت و ظهیر فاریابی نیز با وی طرح دوستی و احترام داشت و باری نظر به لطف و مرحمت قزل ارسلان بر وی، این بیت را برایش سرود:

نه کرسی فلک نهند زیر پای قزل ارسلان

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

شاعر حساس و نازک خیال از زنده گی با قزل ارسلان خسته شد، و آرزوی  
آزاده گی و روح مستقل وی را وادار ساخت تا ترک آذربایجان نماید، ولی  
بقراریکه مؤرخین نوشه اند خوب ترین ایام ظهیر فاریابی وقتی بود که با قزل  
رسلان سپری کرد و بعد از آن چندان خوشی حاصلش نگردید.

بعد از جدا شدن از دربار قزل ارسلان مدتی با اتابک ابوبکر نصرة الدین محمد  
ایلدگز قرابت حاصل نمود، و مدت چهار سال به تبریز حیات بسر برد.

در تذکره ها آمده است که ظهیر فاریابی یا یکی از بزرگترین شعرای تورکان  
پارسی گوی در اواخر عمر عزلت گزید و زنده گی اش بمانند یک تعداد شعرای  
دیگر در فقر و تنگدستی سپری گردید.

حکیم ظهیر فاریابی در سال ۵۹۸ هـ ق چشم از جهان می بندد در محله سرخاب  
تبریز در مقبره العشراء به خاک سپرده میشود.

سالها بعد از وفات آن حکیم و شاعر نامور مردم قدردان فاریاب در محله که  
چشم به جهان کشوده بود، بیادبودش بمانند آرامگاه او جایی را تعیین و زیارتگاه  
عام و خاص مینمایند و البته این محل را بنام قدمگاه حضرت فاریابی مسمی می  
نمایند. ظهیر گوید:

صفیرها زده ام به سر بساط سخن

چو بلبان به سحر گه فراز سرو سهی

کنون منم که چو بازیگران چابک دست

نشسته ام ز جهان دست پاک حقه تهی

درباره روزگار حیاتش چنین گوید:

بهر نجات اهل هنر وقت آن شده است

کاندر سر آید ابلق ایام روزگار

ظهیر فاریابی از بزرگترین شعرای تورکان پارسی گوی جهان است، زبان او حلاوت‌ها دارد، سخنانش شیرین و نغز و گفتارش بحد اعلی سلاست و روانی دارد، در نازک خیالی در میان اقران پیشی مینماید، سخنانش لطیف و زیباست، حکیم ظهیر فاریابی در لغت عرب ید طولایی داشته و در آن زبان اشعاری هم سروده است چنانچه:

انا الذى نظر الاعمى الى ادبى

و اسمعت كلماتى من به ضمم

در کتاب «تاریخ شعرای بلخ» آمده: «ظاهرًا او (ظهیر فاریابی) در نشر عربی و فارسی نیز دستی داشته، اما متأسفانه از نشر او هیچ اثری باقی نمانده است، استاد، غزل را بر سایر اشعار ترجیح داده است و در غزلیات شاید کمتر کسی به پایه او رسیده باشد، چنانکه برخی اورا در فن غزلسرایی استاد سعدی می‌دانند و شاید سعدی در سروden غزل نظر به غزلیات استاد ظهیر الدین فاریابی داشته و از او الهام می‌گرفته، چنانکه خود در چند جا به این نکته اشاره کرده و حق شاگردی را به جا آورده است». (ص ۴۷۵)

آثار ظهیر فاریابی بعضاً بچاپ رسیده است و نوشته‌های او در نشر دری و عربی مفقود میباشند، یکی از تألیفات او بنام «سلجوق نامه» است و یک نسخه از دیوان خطی وی در کتابخانه آستان قدس رضوی وجود دارد که مشتمل بر قصاید و قسمتی از غزلیات او در آن دیده میشوند، همین دیوان در ایران بچاپ رسیده است.

---

<sup>۱</sup>- تاریخ شعرای بلخ، جلد اول، تألیف مهدی رحمانی، منصور چغتاوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۳ هـ.

### خدنگ فتنه

خيالش تا سحر با من به يك پيراهن است امشب  
 نظر بر هر چه اندازم بچشم گلشن است امشب  
 سحر از خانه گوي يا عزم يiron آمدن دارد  
 اگر در نفس باشم تا سحر حق با من است امشب  
 نبند در برويم تا بزم خود دهم جایم  
 نميدانم چه زايد صبحدم آبستن است امشب  
 کنون کز ترکش آهم خدنگ فتنه می بارد  
 بگو آيد به میدان هر که با من دشمن است امشب  
 شکستم توبه را از بس شکن بر زلف او ديدم  
 دل زاهد شکست از من چه بشکن بشکن است امشب  
 نسيم شوق من گويَا کشاد از رخ نقابش را  
 که عکش پر تو افگنه است بر من روشن است امشب  
 ظهير از مصر حسن او نسيم صبح می آيد  
 مشام شوق من بر بوی اين پيراهن است امشب



## ابن سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله، در سنه ۳۷۰ هجری قمری در افشه از نواحی بخارا متولد گردید، در خصوص ملیت او گفته اند که وی اصلاً از جانب پدر بلخی و معلوم نیست که به کدام یک تورک و تاجیک تعلق دارد، طبعاً از یک نگاه این دو ملیت در حقیقت یکی اند و عموم مردم تورکستان از نگاه خون مشترک می باشند، چون بلخ الحسناء، بلخ غرا، بلخ گزین، بلخ یا قبہ الاسلام، ام البلاط، دارالفقه، بلخ بامی و غیره مرکز تورکستان بود، پس اگر او تورک است یا تاجیک، هردو برای ما یکیست.

تا جاییکه معلوم شده ابن سینا به تعداد دو صد و بیست و یا سیصد کتاب و رساله نوشته و او از نوابغ جهان است.

ابن سینا اصلاً طبیب و فیلسوف است و تمام جهانیان مخصوصاً اطباء از نوشته های او تا کنون استفاده می نمایند.

او صاف ابن سینا در یک صفحه و دو صفحه و صد صفحه نمیگنجد و صدها و هزاران دفعه درباره اش نوشته اند. وی از پارسی گویان و فارسی دانان تاریخ شرق است، به سه زبان تورکی، فارسی و عربی اشعار خوب سروده است.

یکی از اشعار تورکی او:

دوشنبه، شبنه کونی کیتمه شرقه  
نه یکشنبه نه جمعه کونی غربه

سه شنبه چهارشنبه کونی زنهر  
شمال کیتمه ای صادق شیرین یار

چندبر بوعلی بویله وضعیت  
جنوبه قیلمه پنجشنبه ده نیت

ابن سینا در میان علماء، فلاسفه و ادباء به لقب «شیخ الرئیس» معروف است، وی در سن پنجاه و هشت ساله گی در همدان وفات نموده است.

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

## فصل چهارم

### سلطان محمود غزنوی

سلطان محمود کبیر را میتوان بانی انکشاف فارسی دانست، و اگر او نمیبود فارسی به اوج اعتلای خود نمیرسید، و چون محمود کبیر از بزرگترین شاهنشاهان جهان بود و اسکندر زمان خود بشمار میرفت و از جانب دیگر شاهنشاه بزرگ اسلام از سواد عالی برخوردار و فطرتاً ادیب و به علم و دانش علاقهٔ فراوان داشت، و بزبان آهنگین فارسی بخوبی میدانست، لذا سعی کرد که این زبان را که در آن وقت انکشاف زیاد نکرده بود بر پایهٔ بلند قرار دهد.

سلطان بزرگ غزنه بزبان تورکی سخن میگفت پدرش از جمع قرلو قیان تورک و مادرش از زابلیان «تورکان توکیو» و از خانزاده‌ها و شاخدختان با نام و نشان بود. محمود کبیر در خانه بزبان تورکی سخن میگفت، همچنانکه فرزندانش چون مسعود و دیگران بدان زبان تکلم میکردند.

مسعود فرزند محمود کبیر در فارسی چنان وارد بود که انشاء اورا میگویند بوقت خود از عالیترین مقام ادبی بشمار می‌آمد و مسعود مهندس و هندسه دان نامدار نیز بود.

بهرام شاه غزنوی از شاعران نامدار عصر خود بشمار می‌آمد و اشعار اورا هنوز داریم، طبع روان و ناز کخيالی های اورا نویسنده گان تقدير کرده اند.

سلطان بزرگ محمود غزنوی که از شهنشاهان تورک پارسی گوی بود بدربار خود چهار صد شاعر پارسی گوی چه تورک و چه تاجیک را جمع کرد و مستمری داد، که هر کدام بذات خود بزبان فارسی یادگارها مانندند.

فردوسی بزرگ به تشویق و تمویل سلطان محمود کبیر شهناه را سرود و اگر محمودی نمی بود فردوسی هرگز نمیتوانست شهناه را بسراید، چونکه وی شخص بی بضاعت و پیشنهاده قانی داشت ولی چون استعداد و قدرت خدا داد داشت به کمک و تشویق محمود کبیر صاحب شهناه گردید و نام جاویدان بخود گرفت. عنصری، عسجدی، فرخی و فردوسی از نامداران دوران محمود کبیر می باشند، فرخی بن جولوغ، عنصری و مسجدی تورکمن، از تورکان پارسی گوی و فردوسی توسي از پارسی گويان اصلی که زبانش فارسی بوده می باشدند.

بعد از سلطان کبیر سنت پارسی دوستی به شهریاران تورک مروج گردید، لهذا غوریان (سلطین غوری)، شهنشاهان تیموری و شهریاران بزرگ سلجوقی و خلفای بزرگ عثمانی هر یک با خانواده های شان بفارسی ارزش دادند و بدان زبان کارهای ماندگار و یادگارهای زرین بجا گذاشتند.

درین بحث ضرورت نمی افتد تا درباره هر یک از شهریاران بزرگ تورک سخن گفته شود، چونکه به صدها کتاب درباره شان نوشته شده و گفته آمده که اگر تورکان بزبان فارسی خدمت نمیکردند امروز پایه ای را که فارسی بدان قرار دارد، قرار نمی داشت.

نمونه از کلام سلطان محمود غزنوی:

خاک را بر سپهر فضل آمد	تا تو ای ماه زیر خاک شدی
این قضا از خدای عزل آمد	دل جزع کرد گفتم ای دل صبر
هر که زو زاد باز اصل آمد	آدم از خاک بود خاکی شد

استاد خلیل الله خلیلی در سخاوت و کرم و عدل محمود غزنوی کتاب نوشته و به وی محبت خاص داشته است و محمود را ادیب و دانشمند میداند، بیت ذیل را که مطلع یکی از اشعار محمود دانسته اند، ولی استاد خلیلی میفرماید که شاید از محمود نباشد، چونکه مقام ادبی محمود و شعرابلندر از آنست و اینک بیت اول آن:

ز بیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای  
جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای

حضرت سنایی غزنوی به خانواده محمود کبیر سخت علاقمند بوده و مدحیه ها سروده است، چنانچه در خانواده محمودی این ابیات را از آن بخوانش میگیریم:

دولت خاندان محمودی	تا به بینی چو قلزم وجودی
صد هزاران سپاه چاکر او	حضرتی بینی آسمان در او

مسعود سعد به توصیف غزنویان یا احیاء کننده گان زبان فارسی می آورد:

دولت جوان و ملک جوان و ملک جوان

ملک جهان گرفتن و دادن نکو توان

حضرت سنایی به بهرام شاه غزنوی چنین می گوید:

ملک چون بوستان نخند خوش	نا نگرید سنان چون آتش
بکن از خون دشمن آلوه	تیغ های نیام فرسوده
خصم خودرا به تیغ بسر در پوست	که دو سر در یکی کله نه نکوست
ننگ باشد یکی جهان و دو شاه	عیب باشد یکی سپهر و دو ماه

فردوسی بزرگ در وصف و مدح سلطان بزرگ محمود غزنوی چنین میگوید:

بجان جبرئیل و به تن ژنده پیل	به کف ابر بهمن بدل رود نیل
جهان آفرین را تا جهان آفرید	چنومرزبانی نیامد پدید
چه گویی که خورشید تابان که بود	کزو در جهان روشنایی فزود
ابوالقاسم آن شاه فیروز بخت	نهاد از بهر تاج خورشید تخت
به ایران و سوران او را بنده اند	برای و بفرمان او زنده اند
چو کودک لب از شیر مادر بشست	بگهواره محمود گوید نخست
کسی کش پدر ناصرالدین بود	پی تخت او تاج پرورین بود
گواهی دهد در جهان خاک و آب	همان بر فلک چشمۀ آفتاب
که چون او نبودست شاهی به جنگ	
نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ	

\*\*\*

و باز فردوسی در مدح محمود بزرگ می فرماید:

جهاندار محمود با فر وجود	که اورا کند ماه کیوان سجود
چه دینار بر چشم او بر چه خاک	بیزم و برزم اندرش نیست باک
گه بزم زرو گه رزم تیغ	ز جوینده هردو ندارد دریغ

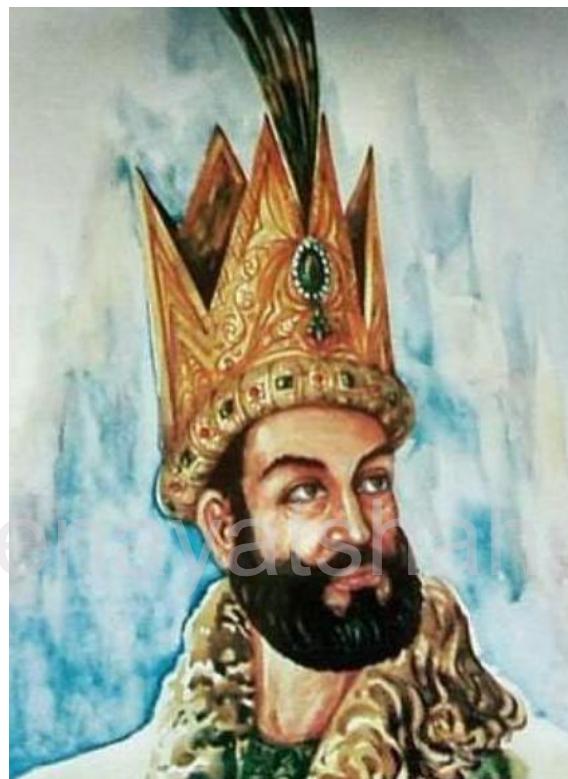
\*\*\*

حضرت فردوسی در مدح ممدوح خود محمود بزرگ باز گوید:

نخند زمین تانگرید هوا	هوارانخوانم کف پادشاه
که باران او در بهاران بود	نه چون همت شهریار آن بود
بحورشید ماند همی دست شاه	چواندر حمل بر افروزد کلاه
اگر گنج پیش آید از خاک خشک	و گر آب دریا و گر در و مشک

نadardehami roshanaiish baaz ز درویش زر شاه گردن فراز  
daryagheh niyad z bakhshidin hieq نه آرام گیرد بروز و پسیچ

همینطور منوچهري، عنصري، فرخى و عسجدي و شعراي ديگر در مدح سلطان  
شعرها گفته اند.



تمثال فرخندة سلطان كبير  
يمين الدوله محمود غزنوی (ح)

### عدالت سلطان:

سلطان پادشاه دادگر و عادل بود، اقلیم پهناور و سلطنتش تنها با شمشیر اداره نمیگردید و این سلطه را خاص به نیروی شجاعت خود و سپاهیان خود حاصل نکرده بود بیشتر علت محبوبیت وی دادگری و رفق و مدارای او بود، شیوه داد را از پدر خویش آموخته بود و خود نیز می دانست سلطنتی را که از سومنات تاری گسترده است نمی توان تنها با قوه اداره کرد.

تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب سبیکی در کتاب طبقات شافعیة الکبری درباره عدالت سلطان نگاشته است:

من بعد از عمر بن عبدالعزیز عاملتر از چهار کس در جهان سراغ ندارم و آن عبارت است از دو سلطان و یک شاه و یک وزیر.

سلطان محمود و سلطان صلاح الدین ایوبی، ملک نورالدین محمود زنگی و وزیر خواجه نظام الدین الملک است.

گویند وقتی دسته از دزدان زنی را در ربوده بوده و در گوشه دور دستی برده بودند تا وقتی که سلطان انتقام آن زن را نکشید و دزدان را سزا نداد، آرام نگرفت، همچنین روزی زنی بحضرت سلطان از دست حکمران نیشاپور شکایت کرد که بدون جهت اموال اورا تاراج نموده، سلطان آن عامل را تازیانه زد و شدیداً بازخواست نمود.<sup>۱</sup>

داستان دیگری که عامه مؤرخان ذکر میکنند و یکی از شاهکارهای وی شمرده میشود این است:

روزی مردی بدادخواهی آمد و در بارگاه سلطنت تظلم نمود، سلطان از ماجرا پرسید وی گفت: شکایت من نه آنچنانست که در انجمن توائم گفت سلطان خلوت

<sup>۱</sup>- نقل از کتاب سلطنت غزنویان، تألیف استاد خلیلی.

کرد گفت روزگاریست مردی شبانه در سرای من می‌آید و مرا بضرب تازیانه بیرون می‌کند و با زن من تا صبح می‌باشد، احدي را مجال آن نیست که داد من از آن ستمگار فاسق بستاند اکنون بتو پناه آورده ام یا داد مرا از او باز ستان یا صبر کنیم تا منتقم اصلی بفریاد من رسد، سلطان گریست و گفت تو این سخن را با دیگری در میان منه، در سرای خویش برو، شبی که آن مرد آمد بیا و مرا آگاه گردان، سلطان بدریانان نیز فرمان داد که چون او بیايد بگذارید و اگر سلطان در حرم باشد بدون درنگ از آمدن او اطلاع دهنده، شبی دیگر آن جوان ستمگار بخانه او آمد و به آئین دیرین ویرا از سرای راند، مرد بیچاره بشتاب سلطان را آگاه گردانید، سلطان خود برخاست و بسرای وی فرود آمد، دید شمع میسوزد و جوانی با زن وی در یک فراش خوابیده است، سلطان شمع فرو نشانید و خنجر بر آورد و یک زخم کار اورا ساخت، سلطان امر داد تا مرد چراغ بیفروزد به نعش ستمگار نگاه کرد و سجده نمود و آب خورد، آن مرد متغير شد و دست بر دامن قبای سلطان در افگند و گفت چرا شمع را کشته و سجده نمودی و آب خواستی و نوشیدی، سلطان گفت شمع را بدان جهت کشتم که مبادا این جوان از نزدیکان من باشد و چون نگاه من بر او بیفتد رحمت آرم و داد تو نستانم و سجده از آن جهت کردم که دیدم از فرزندان و نزدیکان من نبود و من در گناه وی انباز نبوده ام و آب بران سبب نوشیدم که از آن ساعت که تو این داستان را بمن گفتی من از غصه آب و نان خورده نتوانسم، سلطان چون دشمن را به اسارت می‌گرفت امر میداد که با زنان و فرزندان آن تعرض نکنند و آنها را عزیز و مکرم نگهدازند، این کار را که سلطان با علی تگین نموده فرخی بنظم بسته است:

علی تگین را کز پیش تو ملک بگریخت  
 هزار عزل همان بود و صد هزار همان  
 چه بود گر زن و فرزند را از پس بگذاشت  
 برد جان را از این هردو بیش باشد جان  
 چرا که از دل و از عادت تو آگه بود  
 که از تو شان نرسد هیچ رنج و هیچ زیان

ناصرالدین سبکتگین نیز اساس سلطنت خودرا بر روی رحم و عدالت نهاده بود  
 و پیش بینی می نمود که فرزندان وی می توانند از این طریق در مشرق کوس  
 شاهنشاهی بنوازنند.

بیهقی از زبان عبدالملک مستوفی وی از زبان ناصرالدین سبکتگین روایت  
 میکند که ناصرالدین گفت پیشتر از آنکه من به غزنه افتادم یک روز بر نشستم  
 نزدیک نماز دیگر و بصحرا بیرون رفتم، بیلخ و همان یک اسپ داشتم سخت تیز  
 تگ و دونده بود آهوی دیدم ماده و بجهه با وی، اسپ را بر انگیختم و نیک نیرو  
 کردم و بچه از مادر جدا شد و غمی شد، بگرفتمش و بر زین نهادم و باز گشتم و  
 روز نزدیک نماز شام رسیده بود چون لختی براندم آوازی بگوش من آمد باز  
 نگرستم مادر بچه بود که بر اثر من میآمد و غریبوی و خواهشکی میکرد ، اسپ بر  
 گردانیدم مگر وی را نیز گرفته آید و بتاختم چون باد از پیش من برفت باز گشتم و  
 دو سه بار همچنین می افتاد و این بیچاره گک می آمد و می نالید تا نزدیک شهر  
 رسیدم آن مادرش همچنان نالان نالان می آمد، دلم بسوخت و با خود گفتم از این  
 آهو بره چه خواهد آمد بین مادر مهریان رحم باید کرد، بچه را بصحرا انداختم  
 سوی مادر بدوید و غریو کردند و هردو برفتند سوی دشت، سخت غمناک بختم

بخواب دیدم پیر مردی را سخت فره مند که نزدیک من آمد و مرا می گفت یا سبکتگین! بدان که آن بخشش که برای آهو ماده کردی و این بچه گک بدو باز دادی و اسپ خود را بی جویله کردی، ما شهری که آنرا غزنین گویند بتو و فرزندان تو بخشیدیم و من رسول آفریده گارم (جل جلاله).

### مقام دانش و فضیلت سلطان:

سلطان از اوایل زنده گانی به تحصیل و مطالعه در علوم مختلفه اشتغال داشت، عتبی می گوید وی از بدو ادراک بر بحث از علوم نظر و جدل مواظب و از عقاید اهل سنت و مذاهب دیگر مستکشف بود و بر معرفت تفسیر و تأویل و قیاس و دلیل و ناسخ و منسوخ اخبار و آثار از روی بصیرت میدانست و بر احوال نحل و ملل آگه بود، و چنانکه قبلًا نگاشتیم علوم اسلامی را از پدر قاضی بوعلی حینائی فرا گرفته بود، حتی میگویند کتابی نیز در فقه نگاشته است ولی این قول مدار اعتبار نیست، در علوم ادبی و شعر و شاعری نیز مطالعه و ممارست نیکو داشت.

یک پارچه از نشر سلطان را بیهقی در کتاب خود نقل نموده که معلوم است سلطان آنرا بقلم خود نگاشته است و از آن بر می آید که چه نثری مؤجز و قاطع و دور از خشو و زوايد می نوشته است، این پارچه فرمانی است که درباره مسعود نوشته شده و آن را تبرکاً در اینجا نقل می نمائیم:

### فرمان محمود غزنوی بر خیلتاش:

بسم الله الرحمن الرحيم

«محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است که خیلتاش را که بهرات به هشت روز رود چون آنجا رسد یک سر تا سرای پسرم مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برم کشد.

و هر کس که وی را از رفتن باز دارد گردن وی بزند و همچنان بسرای فرود رود و سوی پسرم تنگرد و از سرای عدنانی بیاغ فرود رود و بر دست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه بر چب، درون آن خانه رود، دیوارهای آن نیکو نگاه کند تا بر چه جمله است و در آن خانه ببیند و در وقت باز گردد، چنانکه با کس سخن نگوید و سیل قتلغتگین حاجب بهشتی آنست که بر این فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محابای کند جانش برفت و هر یاری که خیلتاش را باید داد بدهد تا بموقع رضا باشد، بمشیة الله و عنونه والسلام».



### فتح ری:

پسر کو ندارد نشان از پدر

تو بیگانه خوانش نخوانش پسر

اینک به تعقیب سلطان بزرگ شرق محمود غزنوی فرزندش مسعود، در ری چه میگوید و چطور آنها را به آرامش و زیست باهمی تشویق می نماید: مسعود چون دید سلطان وفا کرده و خود با عساکر خویش باید به غزنی رود و مبادا در این نواحی که تازه مفتوح شده در غیاب وی حوادثی رخ دهد، با اعیان

لشکر مصلحت نموده و مجلسی از سران و سرداران تشکیل داده و در آن مشکلات خویش را اظهار نمود، زیرا در مقابل از جنگ برادر اندیشه داشت و در عقب نیز اگر اندک غفلتی میکرد بلادی را که به زحمت فتح نموده بود از دست می داد، بالاخره بر آن قرار دادند که سلطان یکی از افسران خود را با پنجصد سوار در ری گذارد و کسی را به غزنه بفرستد و محمد را نصیحت کند و خود نیز بسرعت تمام رهسپار پایتخت کشور گردد.

سلطان فردای آن اعیان ری را باز خواند و درباری بس مجلل و با شکوه برپا کرد و خود نطقی غرا و فصیح ایراد نموده که بیهقی آنرا ذکر کرد، و ما در اینجا خلاصه آنرا ضبط میکنیم تا سیاست سلطان محمود در آن نواحی و علایق مردم آن دیار با دولت محمود واضح گردد و روشن شود که ییگانگان در عدالت و رادمردی و مروت و حسن اداره و تدبیر سلطان ما از چه نقطه نظر نگاه میکردند و در امرای خود از چه نقطه نظر، سلطان باعیان ری گفت:

سیرت ما تا این غایت به چه جمله است شرم مدارید و راست گوئید و محابا مکنید، گفتند زنده گانی خداوند دراز باد تا از بلا و ستم دیلمان باز رسته ایم و نام این دولت بزرگ که همیشه یاد بر ما نشسته است در خواب امن، آسایش غنوده ایم و شب و روز دست بدعا می باشیم که ایزد عزه کرده سایه رحمت و دل خداوند را از ما دور نکند، چه اکنون خوش میخوریم و خوش می خسیم و بر جان و مال و حرم خویش ایمنیم و در روزگار دیلمیان چنین نبودیم، سلطان علت رفتن خود را به غزنه شرح داده گفت میرویم زیرا سلطنت خراسان، هندوستان، سند، نیمروز و خوارزم سهل نیست، شما اگر در هنگام غیاب من اطاعت و فرمانبرداری

کنید خوب و الا هرچه بشما رسد سزای کردار خود شماست و از آنها جواب قاطع خواست.

اعیان ری عرض نمودند که سی سال است در دست دیلمیان اسیر بودیم و دست ها بخدا برداشته بودیم تا هوای دیار اسلام در دل سلطان محمود افتاد و مارا از جور و فساد قرامطه برهانید و امرای مارا که مردم ضعیف و ناتوان بودند و کار از فخر الدوله و صاحب بن عباد بزنی و پسری افتاده بود و مارا اداره نمی میتوانستند معزول کرد و پسر خودرا درین ولایت گماشت که نمد اسپیش خشک نشد جهان میکشود و متغلبان را می فگند و عاجزان را مینواخت و اگر پدرش حضرت سلطان محمود وفات نمیکرد حال در بغداد میبود و در آنجا نیز آئین عدالت و مردم داری را برابر پا میکرد و تا سلطان در سپاهان بود با وصف آنکه درینجا یک نفر شحنه با دوصد سوار داشت کسی با رای مخالفت نداشت و بالفرض اگر کسی راه خلاف می سپرد، همه سلاح بر میداشتیم و با عساکر سلطان متعدد میشدیم و اگر سلطان محمود وفات نمی شد ما در رکاب فرزند وی تا مصر میرفتیم.

اعیان ری چنان بعدالت و احسان دولت محمود علاقه داشتند که در چنین موقع نازک یعنی در حالیکه سلطان وفات یافته و مسعود با عساکر خود آنجا را میگذارد چنانکه دیدیم از اظهار وفاداری و اطاعت مضایقه نکردند حتی گفتند اگر مسعود در اینجا تازیانه بگذارد ما اطاعت میکنیم.

مسعود باعیان ری خلعت داده و از وفا و اطاعت آنها اظهار خوشنودی نمود و حسن سلیمان را که از جبال هرات بود با پنجصد سوار به شحنه گی ری بگذاشت و با تووصیه نمود که با مردم عدالت و مروت نماید.

## عنصری

(وفات ۴۴۱ ه)

ابوالقاسم حسن احمد عنصری، که مولدش بلخ بین است، ملک الشعرا دربار سلطان کبیر محمود غزنوی بوده این شاعر و عالم بزرگوار، یکی از خدمتگاران بزرگ بر زبان آهنگین فارسی می باشد، تمام شعرای که بدربار سلطان بزرگ و عالیجاه محمود غزنوی می آمدند، مأمور ساختن آنها بدربار غزنه بدست او بود، زیرا شاهنشاه مصروف ملک داری و فرمانروایی بود و داستان استخدام فردوسی بزرگ را در بسی مآخذ خوانده ایم که چطور فرخی و عسجدی به سر کردگی استاد عنصری وی را بدربار راه دادند.

اولین باریکه در تاریخ افغانستان، تورکستان و ایران شاعران زیاد را در زبان فارسی در دربار راه داد و به انکشاف وسعت و تقویه زبان و ادبیات فارسی دست برد همین استاد عنصری بود که در اطراف خویش در حدود چهار صد شاعر را راه داد و شعرهای زیادی را سروندند، و نیز با آنکه سلطان بزرگ محمود تورکی زبان و در قوم به قوم قرلوق ارتباط داشت و در خانواده به تورکی سخن میگفت ولی کتابهای او یا به فارسی و یا به عربی تحریر می یافت.

این سنت انکشاف فارسی بدربار حکام تورکی زبان، بدربار سلجوقیان، تورکی، بابریان و تیموریان تورکی و غوریان تورکی دوام پیدا کرد و حتی تا تورکیه اسلامی معمولیت دریافت کرد.

استاد عنصری را مرحوم استاد خلیلی امام گوینده گان و از بزرگترین شاعران شمرده است.

## اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بیغش دل به مکر جانش بی فتن

(منوچهری)

## نمونه کلام عنصری:

گل سبو و شب روز پرور	چه چیز است رخساره و زلف دلبر
شب اندر شده زیر نورسته سنبل	گل اندر شده زیر خورشید انور
نکوتر ز روشن شب تار زلفش	اگر چند روشن ز تیره نکوتر

\*\*\*

فرو گذاشت به آمویه شهریار جوان  
 بفال اخترنیک و به نصرت دادر  
 فراخ جیحون چون کوه شد ز بسکه در او  
 کلاه و ترکش وزین بود و جامه و دستار

مثنوی و امق و عذرا عنصری بسیار شهرت دارد و با آنکه اصل مثنوی مفقود است، ولی بعضی ایيات را میتوان از نوشه های علمای فرهنگ ها چون اسدی،

جهانگیری، رشیدی، سروری و حدائق السحر پیدا کرد.

چو بیدار دارد بچیزی شتافت  
 روانش بشب آن نماید بخواب  
 چو هوشیار دارد بچیزی نهاد  
 بمستی ندارد جز آن چیز مباد

\*\*\*

## فرخی سیستانی

در تاریخ سیستان در می یابیم که این کلمه از سجزستان، سگستان (نه معنی حیوان)، سگزستان، سیوستان وغیره استخراج گردیده است.

شارهای سیستان با شارهای بامیان، غور و دیگران چون کابلشاهان وغیره همه از بقایای تورکان توکیو ویا هون های سفید می باشند، فرخی در قوم خلنج و خلنجی ها یا خلنجائی ها که هنوز هم در ایران به تورکی صحبت مینمایند، میباشد.

سیستان منطقه ییست که در سرحد توران و ایران موقعیت دارد، همچنان آمده است آمل نیز سرحد توران و ایران گفته شده است، قدامت شاهان سیستان و تورکان درین منطقه زیاد است.

فرخی، اصل نامش به شکل ابوالحسن علی بن جولوغ، در تواریخ معرفی شده است، جولوغ کلمه تورکی است.

پدر فرخی جولوغ بیک بنابر اشاره نظامی عروضی غلام امیر خلف بانو، آخرین پادشاه معروف خاندان صفاری بوده است. از روزگار جوانی فرخی چندان آگاه نیستیم و شخص فقیر و بی بضاعت بوده و گفته شده است که بعد از ازدواج، مشکلات اقتصادی وی فزونی یافته است.

فرخی از بزرگترین سخنسرایان جهان فارسی است، قصیده هائیکه او گفته مورد قبول دربار محمود قرار گرفته و در همه جا از مدحیه های او درباره محمود ذکرها شده است.

## نمونه کلام:

وقت آن آمد که در تازد بروم  
 نیزه اندر دست و در باز و کمان  
 تاج قیصر بر سر قیصر زند  
 همچنان چون بر سر خان چتر خان  
 خوش نخسپم تا نگوید فرخی  
 شعر فتح روم را بر گوی و خوان

\*\*\*

ری را بهانه نیست باید گرفت ری  
 وقت است اگر به جنگ سوی ری کشی عنان  
 بغداد و زانسو هم ترا بودی کنون گر خواستی  
 لیکن نگهداری همی جاه امیرالمؤمنین

\*\*\*

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

## منهاج سراج جوزجانی

مولانا منهاج الدین ابو عمر عثمان ابن مولانا سراج الدین محمد اعجوبه الزمان ابن مولانا منهاج الدین عثمان ابراهیم ابن عبدالخالق جوزجانی و جوزجان مسکن اصلی اجداد منهاج سراج می باشد و او کتاب «طبقات ناصری» را بنام ناصرالدین قباقه نوشته.

منهاج سراج در طبقات ناصری در فصول مختلفه در باره حیات خود سخن ها گفته و مرحوم استاد عبدالحی حبیبی که تصحیح کننده کتاب «طبقات ناصری» می باشد همه نوشته های پرآگنده قاضی منهاج سراج را جمع و تحت نام «تعليقات» فصل خاصی را ترتیب داده که الحق بسیار دقیق و مفصل آورده است.

منهاج سراج از نسل تورکان غزنوی و غوری ها میباشد، اصلاً وی مؤرخ والا گهری است که تاریخ افغانستان و هند و مغول را بسیار زیبا و درست نوشته است، کتابش بزیان فارسی می باشد و بسی چیزها را به چشم دیده و واقع را آنچه که دیده همانطور نوشته است، قاضی منهاج سراج از بزرگترین پارسی گویان تاریخ است، وی با ادبیات سابقه کتابش را به اتمام رسانیده و کتاب او از عمدۀ کتاب ها بشمار می آید.

قاضی منهاج سراج طبع شعری داشته و در بعضی جایها اشعار نظر سروده و این است نمونه

کلام او:

### قطعه

خان البریست و شاه یمک	شهریار جهان الغ خان آنک
بیش هرگز نگشت رو بفلک	هر که از حضرتش قبولی یافت
نژد او چیست یحی برمک	پیش او کیست حاتم طایی
غصه دهر را باحسان حک	کرد از لوح خاطر منهاج
از طریق یقین نه از ره شک	بشنود این سخن ز من همه خلق
دیگرانرا همه از آن صد یک	نود و نه و راست قسم کرم
هر دعایی که گوییمش از جان کند آمین آن به صدق ملک	

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

## فصل پنجم

### انوری

اوحدالدین محمد بن محمد الانوری که گاهی هم بن اسحاق هم آمده و جای تولد او را در جنب مهنه از توابع خاوران گفته اند، که اصلاً انوری ابیوردی نیز شهرت دارد، ابیورد محیط تور کها و فارسی زبانان می باشد.

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران  
تا شبانگاه آمدش چار افتاد خاوری  
خواجه چون بوعلی شادان وزیر نامدار  
عالی چون اسعد مهنه زهر شینی بری

انوری در آغاز به تحصیل علم پرداخت و در یکی از مدارس تووس مصروف اندوختن علوم ریاضی، حکمت و نجوم بود و به موسیقی نیز علاقمند بود، آمده است که انوری وضع اقتصادی خراب داشت و زنده گی پر مشقت را به پیش می برد.

در یکی از روزها که سلطان سنجر بدان شهر تشریف می برد، انوری مردی را دید که بسیار محتشم و گرد و نواح آن خادمان زیاد اند، چون در پی شناخت آن شد، دریافت که امیر معزی شاعر دربار است.

انوری از آن بعد در فکر آن شد تا شاعر دربار شود و عزت و آبرو بدست آرد، چونکه در آن اوقات راه یافتن بدربار، کمال پیشرفت شخصی مخصوصاً شعراء بود. امیر معزی نمیخواست کسی در دربار شاه با او برابری داشته باشد، چنانچه: «که معزی حافظهٔ نهایت قوی داشت هر مضمون قصیده که نزد سنجر قرائت میشد بیک مرتبه شنودن به حافظه می‌سپرد و علی الفور بعد از قرائت شاعر نزد سنجر سبقت نموده میگفت که این قصیده از گفتار من است، این شخص بدروغ ادعا نموده است و قصیده را از مطلع تا مقطع آن قرائت میکرد... شعرای معاصر آن از این لطائف العیل معزی در حیرت مانده بودند، نمیدانستند بکدام طریقه شعری را تقدیم سنجر کنند تا باور کند زاده طبع معزی نیست.

انوری که شخص مدبر بود بر حل این عقده تدبیری پیش رو گرفت که از اینقرار است.

لباسهای نهایت کهنه و کثیف بصورت مجانین در بر کرده نزد معزی رفت و گفت که من مردی شاعرم، در مدح سلطان بیت چند گفته ام، توقع دارم که شعر من در حضور سلطان قرائت شود، معزی گفت آنچه را که گفت ای بخوان، انوری شروع کرد که:

زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه  
زهی میر و زهی میر و زهی میر

معزی گفت اگر مرصع دوم را «زهی ماه و زهی ماه و زهی ماه» بخوانی بهتر است، تا این بیت مطلع قرار گیرد، انوری در پاسخ گفت تو نمیدانی که شاه را میر ضرورت است، معزی تمسخر آمیز گفت که فردا بدربار حاضر شو تا من حال ترا به سلطان عرض نموده اجازه بگیرم.

انوری فردای آنروز... با لباس های نفیس و موقر بدربار حاضر شد، معزی برای سلطان گفت شخص مسخره ای که اوحدالدین نام دارد ابیات غریب گفته عازم ملاقات است.

چون انوری به مجلس حاضر شد معزی دید که لباس آن مخالف دیروز است، دانست که این شخص از فریب و تزویر کار گرفته اما هیچ تدبیر درین فرصت اندک نتوانست که طرح کند و گفت که قصیده را که در مدح گفته ای بخوان، انوری قصیده طویلی را که قبلًا مطلع آنرا به عنوان:

گر دل و دست بحر و کان باشد  
دل و دست خدا یگان باشد

شروع بخواندن کرد و بعد از قرائت دو بیت متوجه بطرف معزی شده گفت ادعا نکنی که این قصیده از طبع منست، اگر چنین است، باقی ایاتش را بخوان و الا اعتراف نما که این ابیات نتیجه طبع من است... سنجر که شخص فهمیده و سخن شناس بود قدرت انوری را در شعر دانست و از او پرسید که ذوق ملازمت داری یا

جهت طمع آمده ای، انوری فی البدیهه گفت:

جز آستان تو ام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست»

انوری در جهان شعر در زمرة بلندترین و عالی ترین شعرای زبان فارسی بشمار می آید و در قصیده کسی را نمیتوان به درجه او بزودی قرار داد.

در شعر سه تن پیمبرانند قولیست که جمله گی برآند

هر چند که لا بنی بعدی فردوسی و انوری و سعدی

فردوسی بدربار سلطان کبیر مقام یافت و مستمری گرفت و صاحب شهناه  
گردید، انوری بدربار سلطان سنجر به اوج شهرت رسید و یادگارهای بزرگی را به  
اخلاف گذاشت، حضرت شیخ سعدی بدربار اتابیک سعد ان زنگی، گلستان و  
بوستان را نوشت که هر سه ممدوح تورکی زبان بودند و چنین است رسم جهان  
غلط که تورک را با تاجیک اکنون جدا می‌سازد و یک روسياهی بزرگ تاریخی  
را بجای نام نیکی یادگار می‌گذارند. و حقیقت آن است که این دو موجود یکی می‌  
باشند.

چه اتفاقی زیبا و موزون که فردوسی توosi ایرانی فارسی زبان، انوری ابیوردی  
تورکی زبان و سعدی از رشت و رشتی می‌باشد، این سه پیامبر زبان فارسی در زیر  
یک سقف تورک جهان فارسی را به اوج رسانیدند و فارسی چنان موقف یافت که  
خلفای بزرگ اسلامی عثمانیان که جمله تورک بودند، زبان فارسی را ارج دادن و  
حتی بعضی از آنها شعر فارسی سروندند.

انوری گوید:

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری  
وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری  
کار آب نافع اندر مشرب من آتشیست  
شان خاک ساکن اندر کلبه من صرصری  
حذا تاریخ این انشاء که فرمانده بیلخ  
رأی طغرل تیگئی بود و رای ناصری

\* \* \*

اقبال جناب تو مرا نشو و نما داد

ابرست قدوم تو و اقبال نباتست

من بنده چنان کوفته حادثه بودم

گفتی که عظامم ز لگد کوب رفاست



انوری از سیه روزی های خود چنین نوحه سر میدهد:

هر بلایی کز آسمان آید      گرچه با دیگران روا باشد

بزمین نا رسیده میگوید      خانه انوری کجا باشد

وفات انوری در ۵۸۵ آورده اند.

چون درباره انوری و معزی گفته ها آمد، ناگزیریم صفاتی را که امیر معزی به تورکان

در لباس نظم گنجانیده بیاوریم:

این شوخ سواران که دل خلق ستانند

گویی ز که زادند و به خوبی به که مانند

تورک اند به اصل اندرو شک نیست و لیکن

از خوبی و زیبایی خورشید زمانند

میران سپاهند و عروسان و ثاقند

گردان جهانند و هژبران دمانند

مشکین خط و شیرین سخن و غالیه زلفند

سیمین بر و زرین کمر و موی میانند

شیر اند به زور و به هنر گرچه غزالند

پیرند به عقل و به خرد گرچه جوانند

چون راحت روح اند چو با ساغر راح اند

چون حصن حصین اند چو بر پشت حصانند

چون امیر معزی بدربار تورکان تورکمن زیسته و حسن و اخلاق و شجاعت شهریاران

را به چشم سر مشاهده نموده از آن رو شعر زیبا را به تورکان سروده است.

## نظامی گنجوی

حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن ذکری بن مؤید نظامی گنجه  
بی از سخنوران بزرگ قرن ششم و اوایل سده هفتم هجری است.  
نظامی فرزندی بنام محمد و سیو گلی بنام آفاق داشته است و سخت اورا دوست  
میداشته، حکیم نظامی تمام عمرش را در گنجه بسر برده و هیچگاه آنرا ترک  
نکرده است.

نظامی در مجلس قزل ارسلان حضور یافته، مورد احترام و توجه وی قرار گرفته  
است، سال تولد وی را در اطراف (۵۳۰ ه) دانسته اند، و در باره تاریخ وفات او  
روایات مختلف می باشد، حاجی خلیفه یعنی کاتب چلپی در کشف الظنون تاریخ  
وفات ویرا بین سالهای (۵۹۶، ۵۹۷ ه) و تذکرة نتایج الافکار (۶۰۲ ه) میداند، در  
تذکرة میخانه اشاره شده است که نظامی در هشتاد ساله گی وفات یافته است، در  
کلیات نظامی گنجوی سال وفاتش را در (۶۱۴ ه) آورده اند و عمرش را هشتاد و  
چهار سال تخمین کرده اند، مدفنش در گنجه میباشد.

نظامی گنجوی یا این سخنور بزرگ اصلاً از جمع تورکان گنجه می باشد و او  
خود را تورک میداند چنانچه خود گوید که:

پدر بُر پدر مرا تورک بود  
به مردانه گی هر یکی گرگ بود

حضرت نظامی گنجوی صاحب دیوان های تورکی و فارسی میباشد، لهجه  
گفتارش در تورکی، تورکی آذری است.

نظامی گنجوی آغازگر سنت خمسه سرایی در زبان فارسی می باشد، خمسه  
نظامی از شهکار های بزرگ منحصر بفرد تا هنوز هیچ شاعری نتوانسته به آن جواب

بگوید، با وجود اینکه ده ها خمسه از جانب شعرای مختلف پس از وی سروده شده است.

صاحبنظران خمسه های امیر خسرو دهلوی را در زبان دری و خمسه امیر نظام الدین علیشیر نوایی را در تورکی اوزبیکی تا اندازه یی همپایه آن میدانند. از شاعران معاصرش نظامی با خاقانی رابطه داشته، آمده است که حضرت نظامی با خاقانی پیوند خویشاوندی داشته و خاقانی صبیه نظامی را در حبه نکاح خود در آورده بود، نظر دیگر اینکه خاقانی و نظامی دوستان نزدیک بوده اند، ولی به هر صورت هردو هم عصر می باشند و خاقانی در جوانی در گذشته است. نظامی به نسبت وفات خاقانی مرثیه سروده است:

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد  
دریغا من شدم، دریغا گوی خاقانی

در سابق آذربایجان کشور بزرگی بوده در صد سال اخیر نیم آن مربوط ایران و نیم دیگرش بدست روسها افتاد، مناطقیکه در روسيه شوروی تعلق داشت اکنون آزاد شده و بنام جمهوری کشور آذربایجان یاد میکنند، مرقد پیر گنجه، نظامی گنجوی در همین کشور آزاد آذربایجان قرار دارد.

نظامی با این میخواست خمسه هایش را به تورکی آذری بسرايد اما شیروان شاه با وجود اینکه تورک بود از نظامی خواست که آنرا بزبان فارسی در آورد.

درین اواخر دیوان تورکی نظامی بطبع رسیده است، مقام شاعری و قدرت شعر گویی نظامی گنجوی را فقط می توان در یک جمله تمام نمود و آن اینکه اگر کسی خواسته باشد دانش خودرا در ادبیات فارسی به سویه صلاحیت داری در آن زبان برساند، لازم است آثار نظامی را با درک مفاهیم و ادای کلمات بخواند و

بداند، در آن صورت نیز خواهد دانست که نظامی از پر قدرت ترین تورکان پارسی گوی است که در جهان فارسی گفتار او کم نظیر میباشد.

پیش وجود همه آینده گان      پیش بقای همه پایینده گان

مهره کش رشتہ باریک عقل      روشنی دیده تاریک عقل



ای همه هستی ز تو پیدا شده      خاک ضعیف از تو توانا شده

هستی تو صورت و پیوند نی      تو بکس و کس به تو مانند نی



ای ملک جانوران رای تو      وی گهر تاجوران پای تو

گر ملکی خانه شاهی طلب      ور گهری تاج الهی طلب



با همه چون خاک زمین پست باش

وز همه چون باد تھی دست باش

هر که چو عیسی رگ جان را گرفت

از سر انصاف جهان را گرفت



جهان عشقست و دیگر رزق سازی

همه بازیست الا عشق بازی

## خاقانی شیروانی

وی افضل الدین بدیل، ابراهیم بن علی خاقانی حقایقی شیروانی است، خاقانی از بزرگترین شاعران سده ششم هجری می باشد.  
نام وی «بدیل» است چنانچه درین بیت خودش آنرا تأیید میکند:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را  
بدین دلیل پدر نام من «بدیل» نهاد

لقب خاقانی افضل الدین است، نام پدرش نجیب الدین علی بود که پیشة نجاری داشت، مادرش جاریه یی طباخ بود معروف به رومی که بعدها اسلام می آورد، عموبیش کافی الدین عمر بن عثمان مرد طبیب و فیلسوف بود، خاقانی تا سن بیست و پنج ساله گی تحت کفالت و تربیت وی قرار میگیرد.

بعدها تحت تربیت ابوالعلاء گنجه یی شاعر معاصرش به تحصیل فنون شاعری می پردازد، خاقانی در آغاز حقایقی تخلص میکرد، اما وقتی در خدمت ابوالعلاء گنجه یی می رسد و این سخنور اورا به خدمت خاقان اکبر منوچهر معرفی میکند و لقب خاقانی را برایش بر میگزیند، خاقانی از حضور خاقان اکبر (فخر الدین منوچهر بن فریدون شروانشاه بوده) صله های بسیار دریافت می نماید. استاد صلاح الدین سلجوqi در کتاب «افکار شاعر» خاقانی را از بزرگترین های سخنوران میشمارد و میگوید که خاقانی شاعر فیلسوف است.

گردون نمط پلنگ گیرد  
گیتی نفس نهنگ گیرد



از چرخ زدن بیافتد افلاک

در رقص آید مفاصل خاک

خاقانی در بین سالهای (۵۵۱ و ۵۵۲ هجری) «تحفة العراقيين» را سرود، وی صاحب قصاید، ترجیعات، مقطوعات، غزلهای مشهور و منشی تحفة العراقيین که در ترکیبات بدیع و تشیبهات و اوصاف نو در میان تمام شعرای نیمه دوم قرن ششم امتیاز خاص دارد، و برخی از سراینده گان از وی تقلید کرده اند.

خاقانی طوریکه گفته آمد قصاید غرایی به مناسب سفر حج، ویرانه های مداین و ستایش اصفهان سروده است، در آخر شروانشاه به نسبت بدگویی از وی میرنجد و خاقانی را بزنдан می افگند.

دولت شاه سمرقندی سال وفاتش را (۵۸۲ ه) نوشه، تذکره نتایج الافکار سال (۵۹۵ ه) می آورد که در کتاب «تاریخ ادبیات ایران از ابتدای کنون» نیز همین تاریخ را در وفاتش تأیید می نماید.

اشعار تورکی خاقانی بدست نیامده است، ولی بهر صورت خاقانی در زمرة بزرگترین و عالیترین گوینده گان در جمع اول تورکان پارسی گوی بشمار می آید.

دل نداند ترا چنانکه تویی جان نگنجد در آن مکان که تویی

می دود پیش و پس چنانکه تویی با تو خورشید حسن چون سایه

می شتابد بهر کران که تویی عقل جان بر میان بخدمت تو

هو تو سلطان بر آن جهان که تویی تو جهان دگر شدی از لطف

من که خاقانیم بر آنکه تویی تو بر آنی که جانم آن تو است

\* \* \*

استاد صلاح الدین سلجوقی با آنکه فیلسوف و دانشمند و ناقد عالیمقام بود، شاعر بلند پایه و زبردست و از پیروان بسیار جدی خاقانی می باشد، در قصیده

گویی خاقانی چنان علاقمند بود که باری به سیاق قافیه خاقانی در مدح امیر حبیب الله خان تقریباً دوصد بیت سرود و استاد خلیلی میگوید شعر به سبک خاقانی میگفت یعنی میخواست که مصطلحات اندوخته علمی را در اشعار خود اظهار کند و شعر روشنگر ذوق ادبی اش آنقدر نباشد که روشنگر مقام والای علمی و فلسفی اش شناخته شود. اینک چند بیت از استاد سلجوqi به اقتضای قصاید خاقانی:

شاه تمدن گرفت عالم ما و سرا  
رأیت تهذیب را داد به اوج ارتقاء  
آمد و چون جم نشست بر سر ملک جهان  
معصنه خویش را کرد به ما رونما  
این همه نعمت بما از چه سبب روی کرد  
ورنه هیولا کجا روح قدس در کجا  
چار ملل از جهان پنج قطع از زمین  
شش روش سلطنت گشته بر تو مهتداء  
جوسوق اقبالک فاق عن الفرقدين  
کوکب ایشارک دام على الانجلا  
وقت نوالت زمین گاه نبردت جهان  
زلزله اخراج اثقالها



## شیخ محمود شبستری

شیخ سعدالدین محمود بن امین الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری تبریزی از عارفان شهیر و صاحبدلان بزرگ سده هشتم هجری است.

شیخ شبستری در شمار سخنوران نیز قرار دارد، «گلشن راز» شیخ شبستری از پر آوازه ترین جوابهای شعری است که در سوالات حضرت امیر حسینی سادات غوری سروده.

شیخ شبستری از تورکی زبانان و تورکی گویان در سال (۶۸۷ ه) در دهکده شبستر از روستاهای نزدیک تبریز دیده به جهان کشوده است، وی در آن دهکده تربیت می یابد و در طریقت مرید و شاگرد شیخ بهاءالدین یعقوب تبریزی می باشد. شیخ شبستری در سفرهاییکه انجام میدهد با مشایخ بزرگی دیدار مینماید و از مجالس درس ایشان فیض ها و بهره ها میبرد، شیخ در علوم معقول و منقول سرآمد اقران خویش بود و از آنست که شهرت فراوان به او نصیب میگردد و طرف مرجعیت قرار میگیرد.

شیخ در ضمن سفرهاییکه میکند سرانجام در کرمان مستقر میشود و بازمانده گانش بنام خواجهگان در آن شهر یاد میشوند، این خواجهگان با خواجهگان تورکستان تفاوت دارند، پیروان خواجه احمد یسوی (پیر تورکستان)، خواجه بهاءالدین نقشبند (پیر بلاگردن) و خواجه عبیدالله احرار، آنها و پیروان شان را بشمول حضرت خواجه پارسای ولی، حضرت جامی، علیشیر نوایی و دیگران را بنام خواجهگان و طریقه آنها را نقشبندی میگویند که با روش حضرت شیخ شبستری متفاوت است.

در مورد تاریخ وفات شیخ شبستری اختلاف است و آنرا بین سالهای (۷۱۸، ۷۱۹ و ۷۲۰ ه) نوشته اند و از این سال وفات اورا زیاده تر به (۷۲۰ ه) تأیید دارند. در سنگ مزار شیخ شبستری نوشته شده است که بوقت وفاتش سی سال داشته و آرامگاه او در دهکده «شبستر» قرار دارد و اکنون بگونه زیارتگاه در آمده است، امیر تیمور صاحبقران به گلشن راز شیخ مذکور عشق می ورزیده و به وی ارادت خاص داشته، چنانچه در سفرش به قریه شبستر رفته و به عموم قریه های وی هدیه فراوان داده و از مالیه معاف ساخته و زیارت حضرت شیخ را مرمر کاری داده است. از شیخ شبستری آثار منظوم و منتشر باقی مانده از آن میان «گلشن راز» وی از همه مهمتر می باشد و این منظومه دارای (۹۹۳) بیت است که به جواب هفده سوال منظوم دینی امیر سید حسین حسینی سادات غوری هروی، صوفی معروف عصر خودش سروده است.

بعد از شیخ شبستری علامه اقبال لاهوری نیز به امیر حسینی جواب های منظوم را سروده است.

سوال امیر حسینی:

نخست از فکر خویشم در تحریر

چه باشد آنکه گویندش تفکر

جواب شیخ شبستری:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

بجز واندر بدیدن کل مطلق

ز ترتیب تصویرهای معلوم

شود تصدیق نامفهوم مفهوم

و(...)

سوال:

کدامین فکر مارا شرط راه است  
چرا طاعت و گاهی گناه است

جواب:

بود در ذات حق اندیشه باطل  
محال محض دان تحصیل حاصل  
نگنجد نور ذات اندر مظاهر  
که سیحات جلالش هست قاهر  
دو سوال فوق را علامه اقبال باین شکل جواب میرساند:

درون سینه آدم چه نور است  
چه نور است این که غیب او حضور است  
گهی نارش ز برهان و دلیل است  
گهی سورش ز جان جبرئیل است  
شمار روزگارش از نفس نیست  
چنین جوینده و یابنده کس نیست

## صائب تبریزی

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی، از شاعران نامور و بی بدیل شعر فارسی در دوره صفویان و تیموریان شبه قاره هندوستان و والی مشهور کابل نواب ظفر خان احسن است.

اصل و نسب صائب از تبریز است و او بنام های تبریزی و اصفهانی مشهور میباشد، صائب از نوادگان شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی شاعر مشهور پایان سده هشتم و آغازهای سده نهم هجری است.

صائب با وجود آنکه در اصفهان چشم به جهان می کشاید و در آن شهر پرورش می یابد، اما اصلش را هیچگاه فراموش نمیکند:

صائب از خاک پاک تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز

صائب بلند آوازه ترین سخنور سبک هندی است، پدرش از تاجران دوره شاه عباس صفوی بود و به اصفهان کوچ میکند و در محله عباس آباد این شهر اقامت می گزیند و صائب در همین محله تولد میشود. تاریخ تولد صائب بدرستی معلوم نیست، برخی سال تولدش را (۱۰۱۰ هجری) و بعضی دیگر (۱۰۱۶ هجری) آورده اند.

صائب در اصفهان علوم عقلی، نقلی و ادبی را از استادان آنجا فرا میگیرد و خوشنویسی را از شمس الدین تبریزی معروف به شیرین قلم می آموزد در اوخر عهد نورالدین محمد جهانگیر امپراتور تیموری شبه قاره هندوستان به کسوت تاجران راهی هند میشود، سفر وی به هفت سال دوام میکند، امیری فیروز کوهی

در مقدمه دیوان صائب آنرا سال (۱۰۳۴ هجری) میداند، مینویسد که این سفر از راه کابل صورت گرفته است، سفر هند از راه کابل در حقیقت مقدمه ای میباشد برای آشنایی صائب با نواب ظفر خان احسن که از سال (۱۰۳۳ ه) حکومت کابل را از سوی پدرش خواجہ ابوالحسن تربتی بر عهده داشت.

صائب که طبع روان داشت، از استعداد خداداد بر خوردار و نکته سنجه او ورد زبانها بود، صیت شهرتش جهانی شده بود با دیدن مناظر دلپسند کابل بوقت ولایت ظفر خان احسن بجوش آمد و قصیده معروفش را با مطلع ذیل سرود:

خوش کابل، خوش باغ و بهارش  
خوش دامان و دشت و کوهسارش

در تمام وقت که صائب در هندوستان بود، روابط خویش را با نواب ظفر خان احسن حفظ میکند و توسط او به حضور شاه جهان میرسد و مدت شش سال تمام در هند میماند.

صائب در خدمت نواب ظفر خان احسن و پدرش خواجہ ابوالحسن تربتی قرار میگیرد، بعدها صائب همراه نواب ظفر خان احسن به کشمیر میرود و در سال (۱۰۴۰ هجری) یعنی هفت سال پس از سفر طولانی به نیمقاره و افغانستان و کشمیر به اصفهان بر میگردد. و بدربار شاه عباس دوم راه می یابد و سمت ملک الشعراًی دربار صفوی را بدست میگیرد و تا آخر عمر دیگر جایی نمیرود و بالاخره در سال (۱۰۸۰ ه) در همان شهر اصفهان چشم از جهان میپوشد.

از صائب تبریزی دو دیوان بجا می ماند، دیوان تورکی و دیوان فارسی، کسانیکه شعر شناس می باشند مقام شامخ اورا در سبک هند بفارسی میدانند، و اگر کسی به هر دو زبان تورکی و فارسی وارد باشد میداند که اشعار تورکی صائب قوی تر از

اشعار فارسی اوست، صائب تورکی زبان بود و او تورک آذری است، داستان های صائب را با دهقان کابلی، و تینگ فروش را در دهلی این قلم نوشته و بچاپ رسانیده است.

نمونه شعر تورکی صائب تبریزی:

### بیرم آیی

ساقیا می دن رفو قیل چاک بولموش کونلومی  
 قیل بو ایس قان ایلن پیوند او زولموش کونلومی  
 لطف قیل صهباي روشن ایله، ای ماه تمام  
 بیره م آیی ایله گیل غمدن بو کولموش کونلومی  
 اویله کیم «صائب» غم دوران دو توپدور چوره می  
 سیرگل ممکن دگول آچسون دو تولموش کونلومی



کسی از خاک ایران بنام حسین آهی صائب تبریزی را با بیدل مقایسه کرده و گفته است که صائب بخاطر رتبه شعری اش بالاتر از بیدل است که بیدل تورک و صائب فارسی زبان میباشد و گفته جناب آهی کاملاً اشتباه است و صائب تورک است و کلیات قلمی آن بزرگ مرد تورک پارسی گوی را بزبان تورکی این نگارنده بدست عبدالقدیر پور غنی یکی از صائب شناسان بزرگ افغانستان دیده است، و اشعار تورکی او بزبان تورکی فراوان است.

شرح دشت دلگشای عشق را از ما مپرس  
 میشوی دیوانه از دامان این صحرا مپرس  
 تیغ سیرابست موج قلزم خونخوار عشق  
 غوطه در خون میدهد مارا از آن دریا مپرس  
 میکنی زیر و زبر مارا از آن کشور مگو  
 سر به صحرا میدهی مارا از آن صحرا مپرس  
 نشء می میدهد صائب حدیث تلخ ما  
 گر نخواهی بی خبر گردی خبر از ما مپرس



مرا ناله از پرده دل برآید

بنازی که لیلی به محمل نشیند

درین باغ چون سرو آزاده گان را

بجای ثمر عقدة دل برآید

بر آن خال شد دلبری ختم صائب

ز صد بنده یک بنده مقبل برآید

علی دشتی در باره صائب میفرماید: «تخصص او تنها در مضون یابی و نکته جویی نیست بلکه در توجه به امور روحانی و معنویست، کثرت غزلها و در ضمن غزلهای وفور ابیاتی که در آنها معانی عالیه عرفانی و خداشناسی مشاهده میشود شأن اورا به نوع دیگری بالا میبرد».

ز آهـم بـی ستون سرچـشمـه سـیـمـاب مـیـگـرـدد  
 دل آـهـن زـبـرقـ تـیـشـهـ من آـبـ مـیـگـرـدد  
 درـینـ درـیـانـهـ تـنـهـ قـطـرـهـ سـرـ اـزـ پـاـ نـمـیدـانـد  
 زـبـانـ مـوـجـ مـیـ پـیـچـدـ سـرـ گـرـدـابـ مـیـگـرـدد  
 بـدـادـ حـقـ قـنـاعـتـ کـنـ کـهـ بـاـ اـکـسـیرـ خـرـسـنـدـیـ  
 بـخـاـکـسـتـرـ اـگـرـ پـهـلـوـ نـهـیـ سـنـجـابـ مـیـگـرـدد  
 عـقـيقـ بـیـ نـیـازـیـ نـیـسـتـ درـ گـنـجـینـهـ شـاهـانـ  
 سـکـنـدـرـ گـرـدـ عـالـمـ بـهـرـ یـکـ دـمـ آـبـ مـیـگـرـدد  
 اـگـرـ دـارـیـ تـلاـشـ وـصـلـ دـسـتـ اـزـ جـانـ بـشـوـ «ـصـائـبـ»ـ  
 دـلـ شـبـنـمـ زـ وـصـلـ صـحـبـتـ گـلـ آـبـ مـیـگـرـدد



[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

## محمد حسین شهریار

(وفات ۱۳۶۷ هـ ش)

در مقدمهٔ دیوان دو جلدۀ شهریار چنین آورده اند: «شهریار شاعر پر آوازهٔ پارسی گوی آذری زبان (تورکی زبان) وطنمان در قلمرو ادب و فرهنگ ایران از چنان اعتبار و خلاقیت شگفت انگیز هنری و مرتبهٔ والای سخن سرایی برخوردار است که ناشران مجلدات حاضر نیازی به معرفی آثار وی نمی بینند». (ص ۷)

«امروز در سرزمین ایران کمتر جایی را میتوان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم با سواد را میتوان دید که بیتی یا قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند، و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سرآچه دل آشنا و بیگانه». (ص ۷)

شهریار از بزرگترین و مقتدر ترین شعرای تورک پارسی گوی معاصر ماست، وی از تورکی زبان‌های آذربایجان ایران است، که در سال (۱۳۶۷ هـ ش) در سن هشتاد و سه ساله گی وفات می‌یابد و در مقبرة الشعرا تبریز مدفون می‌باشد.

استاد شهریار داستانهای زنده‌گی بسیار دارد و در دیوان دو جلدۀ او ناشر کتاب و دانشمندان دیگر درباره زنده‌گی، ادبیات، شعر و دانش او اندیشه‌ها دارند، یکی از آن نوشته به این شکل آمده: «به هر تقدیر، شهریار شاعریست یکه تاز در میدان توحید و وادی عرفان و خود با اشاره به سروده حافظ میگوید: (هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم) و در اشعار وی چون صدای خدا، قیام محمد، مناجات، مولا علی و شریح قاضی، کاروان کربلا، هدیه عیر غدیر، اسلام و خدمت اجتماع، جهاد

و عقیدت وغیره عمق اعتقادات شهریار را بر آنچه که خود به حق گفته میتوان دریافت». (ص ۹)

شهریار در زمان حیات خود از شهرت زیاد برخوردار بود، و شهریار نمونه اعلی تورکی بود که در جهان شرق یکبار دیگر ثابت ساخت که بزبان فارسی تورک ها صاحب صلاحیت و در انکشاف و تقویة آن دست رسا و توانا را در طول تاریخ داشته اند، و تا کنون هم دارند.

حضرت شمس تبریزی پیر مولای روم، هموطن و هم زبان استاد شهریار است و نیز مولای روم از جمع تورکان پارسی گوی بشمار می آید و اینک ابیاتی در شأن هر دو از جانب استاد شهریار:

«شهر تبریز است کـوی دلبران  
ساربانا بـار بکشا ز اشتـران»  
شهر تبریز است و مشکین مرزو بوم  
مهـد شـمس و كـعبـة مـلاـی رـوم  
شهر ما اـز شـور لـبرـیـز آـمـدـهـ است  
وهـ کـهـ مـولـانـاـ بهـ تـبرـیـز آـمـدـهـ است  
امـشـبـ آـنـ دـلـبـرـ مـیـانـ شـهـرـ ماـستـ  
آنـچـهـ بـختـ وـ دـولـتـ اـسـتـ اـزـ بـهـرـ ماـ  
آنـکـهـ آـنـجـاـ مـیـزـبـانـ شـمـسـ ماـستـ  
یـکـ شـبـ اـینـجـاـ مـهـمـانـ شـمـسـ ماـستـ  
تـوـبـیـاـ اـیـ مـاهـ مـهـرـ آـئـینـ ماـ  
ایـ تـوـ مـوـلـانـاـ جـلـالـ الدـینـ ماـ

استاد شهریار شاعر بزرگ عصر حاضر است، شاعران در استقبال بر غزلهای او شعرها گفتند، آواز خوانان و موسیقی نوازان اشعار موزون اورا با صدای زیبا و خوب میخوانندند، اخبار، جراید، روزنامه ها، کتاب ها و رادیو ها و تلویزیون ها از اشعار ملکوتی او یاد میکردند، فلم بسیار عالی از حیات و ممات او در تبریز تهیه شده است.

شهریار منظومه ای دارد درباره مفاسد و ادبای بلند پایه ایران و افغانستان به این مطلع:

ندای ما نه بر حق در خور جواب شماست  
خطا بهانهٔ ما و غرض صواب شماست  
به ابر تیره نبیند کافت-باب اینجاست  
ظهیر خفته در اینجا و فاریاب اینجاست  
بسان عسجدی اینجاست مست خواب قرون  
چهل دفینه در این خاک ها بود مدفون  
چه جلسه که نظامیش می دهد تشکیل  
چه طالعی که شب شعر میکند تجلیل  
روان شمس حق است و روان مولانا  
که میر مجلس شعر اند و میزبان شما  
شبستری است که آراسته است گلشن راز  
که هر چه بليل عاشق بر آورد آواز

نشار شاعر تبریز و طرزی افشار  
 به بزم شعر گل و لاله میکند نشار  
 ستاده یکسوی در خود حکیم خاقانی است  
 حکیم قطران سوی دیگر به دربانی است  
 نشسته یک دم در شیخنا صفوی الدین  
 دم دگر به جمال شبستری تزئین  
 نظام بزم سخن باز با نظامی اوست  
 که نظام بزم همیشه به نام نامی اوست  
 همام و صائب و مظہر به کار فرمایی  
 به رفت و آمد و آماده پذیرایی  
 چه عنصری دگر از خود شکسته آن خامه  
 به افتخار به سر بر نهاده شهناه  
 در این گروه خود امسال خسروانی ها  
 چه خسروی همه با شعر پهلوانی ها

\* \* \*

استاد شهریار به غزل معروف حضرت شیخ سعدی تضمین دارد:

ای که از کلک هنر نقش دل انگیز خدایی  
 حیف باشد مه من کاینه هم از مهر جدای  
 گفته بودی جگرم خون نکنی باز کجایی  
 «من ندانستم که از اول تو بی مهر و وفای  
 عهد نا بستن از آن به که بیندی و نپایی»

استاد شهریار را بسی ادباء و دانشمندان در غزل حافظ ثانی گفته اند، شهریار به اقتضای حافظ چنین توجه دارد:

اگر آن دختر ترسا بیاراید کلیسا را  
چراغان میکند قندیل راهب دیر ترسا را  
شهریار در جوانی در عشق دوستش ناکام شد، و او دختر تورک تبریزی بود،  
بدان سبب ناله ای دارد بنام ناله ناکامی:

برو ای تورک که ترک تو ستمگر کردم  
حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم  
عهد و پیمان تو با ما و وفا با دیگران  
ساده دل من که قسمهای تو باور کردم  
به خدا کافر اگر بود به رحم آمده بود  
زان همه ناله که من پیش تو کافر کردم

اتفاقاً شوهر آن دوست بی وفا کشته میشود و معشوقه به در استاد شهریار می آید

و استاد اورانمی پذیرد:

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا  
بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا  
نوشدارویی و بعد از مرگ سه راب آمدی  
سنگدل این زود تر میخواستی حالا چرا

شهریار که به موسیقی علاقمندی خاص داشت در یکی از شبهاهای بزم که در خانه اش ترتیب یافته بود موسیقی نواز شهیر تبریز بنام قمر بزم آرایی نمود و استاد را به شور آورد و چنین سرود:

از کوری چشم فلک امشب قمر اینجاست  
 آری قمر امشب به خدا تا سحر اینجاست  
 آهسته بگوش فلک از بنده بگوئید  
 چشمت ندود این همه یک شب قمر اینجاست  
 آری قمر آن قمری خوشخوان طبیعت  
 آن نغمه سراء بلبل باع هنر اینجاست

\*\*\*

راجع به بی و فایی دنیا میگوید:

من از بازار دنیا زار گشتم  
 از این محنت سرا بیزار گشتم

شهریار علاوه از تورکان شیرازی به تورکان قفقازی نیز گفته شیرین دارد:

دل و جانیکه در بردم من از تورکان قفقازی  
 به شوخی می برند از من سیه چشمان شیرازی

شهریار مرد متقدی و پرهیزگار و بمذهب و دین سخت پای بند و اشعار بسیار پر  
 سوز در شأن حضرت حیدر کرار اسدالله غالب علی (کرم الله وججه) دارد:

من علی شاه ولايت به دو عالم سمرستم  
 شهر علمست رسول الله و من باب و درستم

سمرقند را چنین معنی کرده ایم که «سمر» به معنی «افسانه» و نیز سمر ترخان نام  
 یکی از خوانین تورک سمرقند که سمرقند را بار اول او آباد کرده و بنام او منسوب  
 است، یعنی «قلعه سمر» کینت در تورکی قلعه معنی میدهد که بعدها به شکل «کند

و قند» آورده اند، اما در بعضی جایها هنوز کلمه اصلی تورکی استعمال میگردد، بمانند «بیش کینت» در قیرغستان و «پنجه کینت» در تاجیکستان. استاد شهریار در بیت بالا «سمر» را بمعنی افسانه استعمال نموده، چنانچه در بیت ذیل نیز بمعنی افسانه می آورد:

کی مرده ای که نام تو زنده است جاودان  
ای در جهان به نیکی و بخشش سمر پدر

استاد شهریار اشعار زیاد بزبان مادری اش تورکی آذری دارد، وی زیر عنوان «سلام بر حیدر بابا» شعر طولانی را بزبان تورکی سروده است که جناب کریم مشروطه چی «سونمز» آنرا بفارسی ترجمه نموده و این «سلام بر حیدر بابا» را استاد شهریار از روی شعر تورکی اش با صدای زیبا خوانده است این شعر در آذربایجان و محلات تورکی گویان ایرانی شنونده گان و خواننده گان زیاد دارد حتی خواندن اشعار حیدر بابا شکل عنعنی را بخود گرفته است.

اینک چند مصرعی طور نمونه (ترجمه اصل تورکی):

هنگام پسر کشیدن کبکان بر آسمان  
از زیر بوته جستن خرگوش، رم کنان  
گاه شگفتمن گل و گلخند بوستان  
گر باشدت مجال، دمی یاد ما بکن

شادی نشار این دل ناشاد ما بکن

در سرزمین کشور فعلیه ایران بعد از حکومت چند صد ساله اعراب دست کم تورکها هزار سال شهریاری کرده اند و تاریخ ایران و تورک با هم چنگ زده

است، همچنان از زمان سلطان محمود کبیر به بعد متوجه شهنشاهان تورک به زبان فارسی خاص گردید، بناءً این زبان که بسیار آهنگین و خوب بود به اوج و اعتلاء رسید و شهنشاهان تورک بدربارهای خود شاعران بزرگ را راه دادند و آنها اشعار زیبا سروندند.

فردوسی بزرگ بدربار محمود کبیر با فرخی، عسجدی و عنصری بدربار سلجوقیان چون انوری و معزی بدربار اتاییک‌ها که آن‌ها نیز تورک بودند، چون پیغمبر سخن حضرت شیخ سعیدی، بدربار تیموریان هرات چون حضرت مولانا عبدالرحمن جامی، هلالی و لطفی و بدربار تیموریان هرات چون دربار سلطان محمود غزنوی دست کم چهارصد شاعر شعر می‌سروندند، حتی صائب بزرگ بدربار هند رفت و در حالیکه خودش نیز تورکی زبان بود.

با محاسبه بالا متذکر باید شد که پیشرفت زبان فارسی مدیون خدمات تورکها بوده و در آن باره کارهای زیاد صورت یافته که ذکر آنها درین مختصر نمی‌گنجد.

با همه دلسوزی‌های تورکها بزبان فارسی بعد از حکومت پهلوی‌ها، بر علیه زبان تورکی و مردم تورک تبلیغات زیاد بلند شد و جهان غرب که از خلافت تورکها طی شش و نیم قرن از آن رنج می‌بردند در عقب این موضوع ایستاده گی کردند و سعی گردید که گروهیکه غیر نژاد تورک بودند برعلیه شان در زبانها و نوشته‌ها تبلیغ نمایند.

از آن جمله است که استاد شهریار یا تورک پارسی گوی شعر مشهور «تهران و تهرانی» را سروده، اگرچند که اهتمام کننده گان بزیر عنوان بالا «گله یکنفر سر باز آذربایجانی» را بدان در قوسین افزوده اند، ولی تمام جامعه ایران میدانند که برعلیه تورک ها فعالیت‌های شدید و تعصبات بی حد در جریان بود که استاد شهریار بجواب آن‌ها

پرداخته است و این است شعر مکمل استاد شهریار بر علیه تهرانی ها و کسان دیگر که  
بمقابل تورکها بی محبت اند:

### تهران و تهرانی

(گله یک نفر سرباز آذربایجانی)

الا ای داور دانا تو میدانی که ایرانی  
چه محنتها کشید از دست این تهران و تهرانی  
چه طرفی بست ازین جمعیت ایران جز پریشانی  
چه داند رهبری سرگشته صحرای نادانی  
چرا مردی کند دعوی کسی کو کمتر است از زن  
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من  
تو ای بیمار نادانی چه هذیان و هدر گفتی  
برشتی کله ماهی خور به طوسی کله خر گفتی  
قمی را بد شمردی اصفهانی را بتر گفتی  
جوانمردان آذربایجان را ترک خر گفتی  
ترا آتش زدند و خود بر آن آتش زدی دامن  
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من  
تو اهل پایتختی باید اهل معرفت باشی  
به فکر آبرو و افتخار مملکت باشی  
چرا بیچاره مشدی وحشی و بی تربیت باشی  
به نقص من چه خندی خود سراپا منقصت باشی  
مرا این بس که میدانم تمیز دوست از دشمن  
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

تو از این کنج شیرکخانه و دکان سیرابی  
به جز بدستی و لاتی والوطی چه دریابی  
در این کولژ که ندهندت به جز لیسانس تون تابی  
نخواهی بوعالی سینا شد و بو نصر فارابی  
به گاه ادعای گویی که دیپلم داری از لندن  
ala تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من

تو عقل و هوش خود دیدی که در غوغای شهریور  
کشیدند از دو سو همسایگان در خاک ما لشکر  
به نق و نال هم هر روز حال بد کنی بدتر  
کنون ترکیه بیـن و ناز شست ترکها بنگر  
که چون ماندند با آن موقعیت از بلا این  
ala تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من  
گمان کردم که با من همدل و همدین و همدردی

به مردی با تو پیوستم ندانستم که نامردی  
چه گوییم بر سرم با ناجوانمردی چه آوردی  
اگر میخواستی عیب زبان هم رفع میکردی

ولی مارا ندانستی به خود هم کیش و هم میهن  
ala تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من  
به شهریور مه پارین که طیارات با تعجیل  
فرو میریخت چون طیراً ابابیلم به سر سجیل

چه گویم ای همه ساز تو بی قانون و هر دمبل

تورا یکشب نشد ساز و نوا در رادیو تعطیل

ترا تبور و تبک بر فلک میشد مرا شیون

ala tehran ya anasaf mikon xer towi ya man

به قفقازم برادر خواند با خود مردم قفقاز

چون در ترکیه رفت و چه حرمت دیدم و اعزاز

به تهران آمدم نشناختی از دشمنان باز

من آخر سالها سرباز ایران بودم و جانباز

چرا پس روز را شب خوانی و افراشته اهريمن

ala tehran ya anasaf mikon xer towi ya man

به دستم تا سلاحی بود راه دشمنان بستم

عدو را تا که نشاندم به جای از پای نشستم

به کام دشمنان آخر گرفتی تیغ از دستم

چنان پیوند بگستی که پیوستن نیارستم

کنون تنها علی مانده است و حوضش چشم ما روشن!

ala tehran ya anasaf mikon xer towi ya man

چو استاد دغل سنگ محک بر سکه ما زد

ترا تنها پذیرفت و مرا از امتحان وا زد

سپس در چشم تو تهران بجای مملکت جا زد

چو تهران نیز تنها دید با جمعی به تنها زد

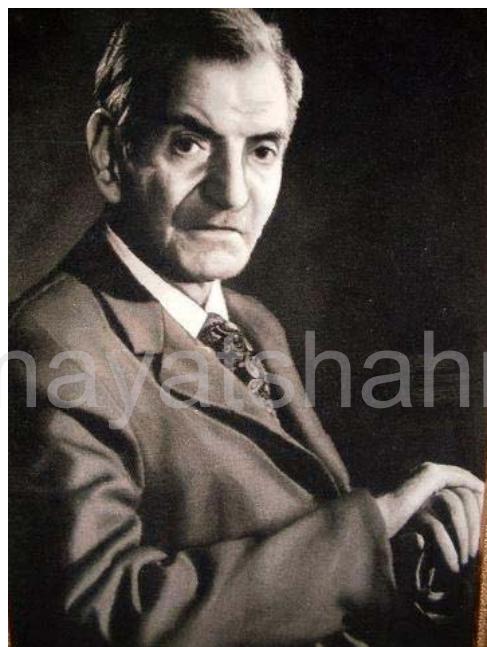
تو این درس خیانت را روان بودی و من کودن

ala tehran ya anasaf mikon xer towi ya man

چه خواهد دشمنی بنیاد قومی را بـر اندازد  
 نخست آن جمع را از هم پریشان و جدا سازد  
 چو تنها کرد هریک را به تنـهایی بـدو تازد  
 چنان اندازدش از پـا که دیگـر سـر نـیفرـازـد  
 تو بـودی آنـکه دشمن رـا نـدانـستـی فـرـیـبـ وـ فـنـ  
 الا تـهـرـانـیـا اـنـصـافـ مـیـکـنـ خـرـ توـبـیـ یـاـ منـ  
 چـراـ باـ دـوـسـتـدـارـانـتـ عـنـادـ وـ کـینـ وـ لـچـ باـشـدـ  
 چـراـ بـیـچـارـهـ آـذـرـبـایـجـانـ عـضـوـ فـلـجـ باـشـدـ  
 مـگـرـ پـنـداـشـتـیـ اـیرـانـ زـتـهـرـانـ تـاـ کـرـجـ باـشـدـ  
 هـنـوزـ اـزـ مـاـسـتـ اـیـرـانـراـ اـگـرـ رـوـزـیـ فـرـجـ باـشـدـ  
 توـ گـلـ رـاـ خـارـ مـیـ بـینـیـ وـ گـلـشـنـ رـاـ هـمـهـ گـلـخـنـ  
 الا تـهـرـانـیـا اـنـصـافـ مـیـکـنـ خـرـ توـبـیـ یـاـ منـ

تراـ تـاـ تـرـکـ آـذـرـبـایـجـانـ بـودـ وـ خـرـاسـانـ بـودـ  
 کـجاـ بـرـاتـ بـدـینـ سـنـگـیـنـیـ وـ کـارـتـ بـدـینـسـانـ بـودـ  
 چـهـ شـدـ کـرـدـولـرـ یـاغـیـ کـزوـ هـرـمـشـکـلـ آـسـانـ بـودـ  
 کـجاـ شـدـ اـیـلـ قـشـقـایـیـ کـزوـ دـشـمـنـ هـرـاسـانـ بـودـ  
 کـنـونـ اـیـ پـهـلوـانـ چـوـنـیـ نـهـ تـیرـیـ مـانـدـ وـ نـیـ جـوشـنـ  
 الا تـهـرـانـیـا اـنـصـافـ مـیـکـنـ خـرـ توـبـیـ یـاـ منـ

کنون گندم نه از سمنان فراز آید نه از زنجان  
نه ماهی و برنج از رشت و نی چایی ز لاهیجان  
از این قحط و غلا مشکل توانی وا رهاندن جان  
مگر درقصه ها خوانی حدیث زیره و کرمان  
دگر انبانه از گندم تهی شد دیزی از بنشن  
الا تهرانیا انصاف میکن خر تویی یا من<sup>۱</sup>



www.enayashahrani.com

شادروان استاد حسین شهریار

---

<sup>۱</sup> - اقتباس از «دیوان شهریار»، انتشارات زرین، تهران ۱۳۸۷ هـ.

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

## فصل ششم

### یکتعداد پارسی گویان تورک تیموری

(شهریاران و شهزاده گان)

#### ۱- زین الدین ابابکر میرزا:

ابابکر میرزا فرزند ابو سعید میرزا در سال ۸۶۵ هشتم حاکم بدخسان بود، طبع  
شعری دارد و به هردو زبان تورکی و فارسی شعر گفته است. (او زیبک شاعرلری)

#### ۲- سلطان سکندر میرزا:

سکندر میرزا از اولاده امیر تیمور فرزند عمر شیخ میرزا در سال ۸۱۸ هشتم در  
تحتگاه شیراز حکم میراند، وی شاعر زبان های فارسی و تورکی بود. (او زیبک  
شاعرلری).

#### ۳- خلیل سلطان میرزا:

خلیل میرزا فرزند میران شاه ابن تیمور می باشد، وی بعد از وفات امیر تیمور در  
تحت او در سمرقند منحیث فرمانروای بزرگ قرار گرفت، شاعر زیبا کلام بود.

ای ترک پری پیکر یمیز ترک جفا قیل  
کام دلی میز لعل روانبخش له روا قیل  
(او زیبک شاعرلری)

#### ۴- سلطان حسین میرزای بایقراء:

میرزا حسین بایقراء یکی از کسانیست که چون سلطان کبیر محمود غزنوی و جهانگیر پادشاه تیموری در هندوستان و چون شهریاران سلجوقی در ایران و آذربایجان در انکشاف و تقویه زبان فارسی همت گماشت و هرات باستان مرکز امپراتوری اش را چنان در فرهنگ شهره آفاق داد که میگویند رنسانس شرق را بمبان آورد.

حسین بایقراء یا آن شهریار صاحبدل شاعر ذوللسانین بود و در تورکی و فارسی شعر می سرود و از حامیان بزرگ زبان و ادبیات فارسی بشمار می آمد، وی در شعر حسینی تخلص میکرد و دیوان وی بچاپ رسیده است. (اوزیک شاعرلی)

#### ۵- سلطان مسعود میرزا:

سلطان مسعود میرزا از نواسه های سلطان ابوسعید میرزای تیموری که در تورکی به تخلص «شاهی» و در فارسی به تخلص «عارفی» شعر می سرود.

نمونه کلام:

نوری که عیار دیده روشن بود      چشم بد ایام ز چشمم بر بود

فریاد که فریاد بجایی نرسید      افسوس که افسوس نمیدارد سود

(اوزیک شاعرلی)

#### ۶- شاه غریب میرزا غریبی:

شاه غریب میرزا غریبی فرزند سلطان حسین بایقراء مدتی را با وجود داشتن تکالیف صحی منحیث حاکم شهر هرات عز تقرر یافته بود.

شاه غریب را میگویند در ذکاوت بی نظیر بود و با امیر تیمور جدش در ذکاوت برابری میکرد، در بسی تذکره ها از وی یاد آوری شده است.

اشعار شاه غریب میرزا کم نظر میباشد، علیشیر نوایی از سخن سرایی و عمق گفتارش تقدیر مینماید.

نمونه کلام او:

بازم بلای جان غم آن ماهپاره شد  
ای وای آن مریض که دردش دوباره شد

\* \* \*

دوستان هر گه گذر سوی مزار من کنید  
جای تکییرم دعای جان یار من کنید  
(اوزییک شاعرلری)

#### 7- سلطان علی میرزا:

سلطان علی میرزا فرزند سلطان محمود میرزا این شاعر زبان فارسی و تورکی در زمان محمد خان شیبانی در سال ۹۰۶ هـ به قتل رسیده است. (اوزییک شاعرلری)

#### 8- سلطان احمد میرزا:

سلطان احمد میرزا فرزند سید احمد میرزا صاحب قریحه شعری بود.

سین کیبی شوخ ستمگر، دنیادا پیداقانی  
سحر بابی دا کوزونگ دیک کافر یغماقانی  
(اوزییک شاعرلری)

#### 9- فریدون حسین میرزا:

فریدون حسین میرزا فرزند سلطان حسین میرزا، در ادبیات دست توانا داشت و صاحب قریحه شعری است بدو زبان فارسی و تورکی شعر میگفت.

#### 10- بدیع الزمان میرزا:

فرزند بزرگ سلطان حسین باقرا با تخلص «بدیعی» شعر میگفت وی صاحب قریحه شعری بود و آخرین پادشاه تیموری هرات بشمار می آید.

**11- سکندر میرزا:**

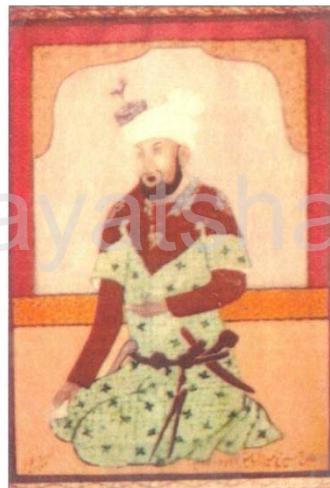
سکندر میرزا فرزند عمر شیخ میرزا، حاکم شیراز بود، مخزن الاسرار و گل نوروز بنام او سروده شده است. خودش نیز طبع موزون داشته است. (اوزبیک شاعرلری)

**12- سید احمد میرزا:**

سید احمد میرزا فرزند میران شاه، یکی از ادبای خوبی بود که بفارسی و تورکی شعر میسرود و صاحب دیوان می باشد.

نمونه کلام:

مهم گر بیش ازین پنهان بماند  
عجب گر بیدلان را جان بماند  
(اوزبیک شاعرلری)



سلطان حسین باقراء

رنگ روغنی، کار از ع. شهرانی

۱۹۸۱م، پشاور

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

## میر علی هروی

درباره میر علی هروی اگرچه معلومات عمومی در بسی منابعیکه درباره هرات و دوران تیموریان در آنجا تحریر شده مشاهده میرسد، ولی بصورت دقیق آنچه را که در خصوص کمال الدین بهزاد کرده اند، در قسمت میر علی هروی برابر آن دیده نشده است.

به همان اندازه که استاد بهزاد مقام عالی و بلند در میناتوری دارد و در ان رشته تا کنون اورا بنام نابغه میناتوری می شناسیم، میرعلی هروی همان مقامی را در نوشتمن حسن خط دارد که وی در میناتوری دارد.

در واقعیت امر باید چنین گفت که استاد کمال الدین بهزاد و استاد میرعلی هروی در رأس هنرهای ظریفه و نفیسه میناتوری و خطاطی منحیث خداوندگار آن دو مسلک بشمار می آیند، جای تعجب است که در مقدم نام شریف استاد بهزاد کلمه «استاد» و اسم مبارک میرعلی هروی بدون آن کلمه نگاشته شده است.

امید چنین است تا در باره این یگانه و نادره دوران نوشته های زیاد صورت گیرد و آثار پریهاء و نایابش را پی گیری نموده و بنام نامی اش طی کتابی درج و بچاپ برسانند.

میرعلی هروی در جهان غرب بدو معنی چندان شناخته نشده است، یعنی اینکه خط فارسی را غریبان نمیدانند و از خواندن آن عاجز می باشند، و در لاتین عادت کرده اند در حالیکه نقاش به سواد خط خوانی ضرورت ندارد و خود تابلو با مشاهده گر سخن میگوید. دو دیگر اینکه قانون خط فارسی و ارزش آن نزد غریبان معلوم نیست و با ندانستن ضوابط خط مذکور در عموم خطوط عربی منقدین در نقد و بررسی مقصرا می باشند.

از جانب دیگر چون میرعلی هروی از مرکز هرات دور بود و بدربارهای پر شکوه و فرهنگی تیموریان هرات در فعالیت‌های هنری مشارکت کمتر داشت و در تورکستان دور از هموطنان و هم مسلمکان حیات بسر میبرد، از آن است که نامش بمانند استاد بهزاد در سرخط فهرست هنرمندان کمتر آورده شده است.

میرعلی هروی فرزند میر باقر ملقب به «ذوالکمالین» در سال ۸۷۸ هجری قمری در هرات تولد شده و زیر نظر پدر صاحب کمال خود تربیه یافته است، میرعلی هروی در تاریخ بنامهای مختلف یاد شده، مرحوم عبدالعلی شایق هروی می‌آورد: «دوست محمد گواشانی اورا کمال الدین میرخان معروف به علی الحسینی معرفی نموده و او بنامهای میرعلی هروی، علی الحسینی، علی الکاتب و علی امضا می‌نموده... و از سادات جلیل القدر حسینی بوده» (ص ۱۵۸، خطاطان)

و مرحوم شایق می‌افزاید که میر علی از همه خطاطان عصر خویش حتی از سلطان علی مشهدی که استاد استادش بوده بهتر می‌نوشه.

میرعلی هروی گرچه در هرات زاده شد و شهرت عالی بدست اورد، زمانیکه عبیدالله خان اوزبیک شیبانی برادر زاده محمد خان شیبانی، هنگام جنگ با صفویان یک عدد علماء شعراء و هنرمندان را به بخارا انتقال میداد، میرعلی هروی یکی از آنها بود که در (۹۳۲ ه) اتفاق است. بعد از وفات عبیدالله فرزند او عبدالعزیز خان بر تخت بخارا جلوس نمود و میرعلی بدربار او مصروف کار شد.

مؤلفین کتابهای حبیب السیر و مجالس النفایس درباره میرعلی نوشته‌های دارند، چنانچه امیرعلیشیر نوایی درباره اش گوید که: «خط نستعلیق را چنان نوشت که هیچ کس تقلید اورا کرده نتوانست... میر علی از مشاهر عالم است» (خطاطان، تأییف...)

میرعلی هروی در نظم تورکی و فارسی خوب بوده که اینک ما یک تعداد  
اشعار اورا درین اوراق خواهیم آورد.

میرعلی بوقتیکه دور از زادگاه اش حیات بسر میبرد درد های فراق خود را با  
این ابیات تسکین میداد:

عمری از مشق دوتا گشت قلم همچون چنگ  
تا که خط میخانم یچاره بدین قانون شد  
طالب من همه شاهان جهانند و مرا  
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد  
این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز  
وه که خط سلسله پای من مجnoon شد  
سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم  
که ازین شهر مرانیست ره بیرون شد

(میرعلی هروی)

\* \* \*

شاعر نازک سخن و ساحرم      در فن خط نیز بسا ماهرم  
فیض مسیحا ز دمم می چکد      آب حیات از قلمم می چکد

در دو بیت بالا میرعلی هروی خودش میفرماید که «آب حیات از قلمش می  
چکد» واقعاً میرعلی را طوریکه گفتیم در جهان خطاطان، خصوصاً نستعلیق نویسان  
زیاد اند ولی کسی برتبه او نرسیده است.

چشم صاد و زلف دال و قد الف  
طره لام است و دهان میم مراد

كلک استاد ازل زین پنج حرف

«صد الم» بر روی جان ما کشاد

درینجا میرعلی هروی یا خداوندگار حسن خط در نستعلیق حروف را که بحد  
اعلی با تناسب می نویسد بزیبایی های آدم تشبه میسازد.

پنج چیز است که تا جمع نگردد باهم

هست خطاط شدن نزد خرد امر محال

قوت دست و وقوفی ز خط و دقت طبع

طاقدت محنت و اسباب کتابت به کمال

گر ازین پنج قصوریست یکی را حقا

ندهد فائده گر سعی نمایی صد سال

استاد میر علی هروی که خود نابغه خط نستعلیق است، پنج چیز را در خطاط  
شدن حتمی میداند و اگر کسی یکی از آن را نداشته باشد، سعی و تلاشش به هدر  
میرود، تاجاییکه اگر صد سال هم کوشش کند نمیتواند خطاط واقعی شود.

مدرسه میر عرب بسال (۹۴۳ هـ) در بخارا تعمیر و آباد گردید و میرعلی در  
آن وقت در بخارا بسر میبرد، جهت اتمام مدرسه مذکور بحساب ابجد میر علی  
هروی چنین سروده است:

میر عرب قطب زمان غوث دهر

ساخت چنین مدرسه بوالعجب

بوالعجب اینست که تاریخ اوست

«مدرسه عالی میر عرب»

از مصرع آخر سال (۹۴۲) بدست می آید.

تاریخ وفات میرعلی بصورت دقیق بدست نیامده و آمده است که «میرزا بیک» شبی اورا بخواب دیده و از میر علی تاریخ وفاتش را پرسیده و میر علی گفته که «میر علی فوت نموده» و از آن سال (۹۵۱ هـ) استخراج نموده اند.

آن بحر فضایل سر ارباب هنر ار  
در واقعه دیدیم به اطوار ستوده  
گفتیم که تاریخ وفات تو چه گوئیم؟  
گفتا که بگو «میر علی فوت نموده»  
(میرزا بیک)

در تاریخ وفات میرعلی هروی اختلافات نظر وجود دارد، تاریخ بالا فقط از روی رویا و خواب می باشد و مؤثثیت ندارد بعضی ها چون تاریخ کثیره تاریخ وفات میرعلی را (۹۵۳ هـ) نوشته اند.

در کتاب «صورتگران و خوشنویسان» تاریخ فوت و مقام شامخ هنری میرعلی هروی چنین آمده است:

«در ترکیب خط از مفرد تا مرکب شاگرد زین الدین محمود کاتب بوده، در خدمت استاد قدم چون قلم از سر کرده همچون نی خامه کمر فرمان برداری بر میان جان بسته گویند در اندک زحمت سواد خط را بدستیاری نیزه قلم چنان در زیر نگین خود در آورده که خوشنویسان صحیفه عرصه عالم چون خامه سر از خط فرمان او بیرون نکردن، خصوصاً نستعلیق که چنان نوشت که کتاب زمان از حیرت سر خامه به کزلک دندان قطع میکردند. در تاریخ نهصد و بیست و پنج بواسطه انقلاب زمان از خراسان برسم الخط سرخط تعلیم روزگار دید اما زمانیکه جریده

عمرش بانجام رسید در شهور سنه (۹۵۳ ه) کرام الکاتین روزنامه حیاتش را بتوقیع ممات ختم گردانید». (ص ۱۸۱)

جای وفات میرعلی هروی در بخارا و در جوار مرقد شیخ سیف الدین مشهور بخواجه فتح آبادی می باشد.

### میرعلی ها:

در تاریخ عصر تیموریان هرات چندین میرعلی را می شناسیم که سرور و سردار همه آنها در خصوص هنر حسن خط «میرعلی هروی» میباشد که در سطور بالا معرفی گردید و اینک بعضی اشخاص دیگریکه خوشنویسان و خطاطان خوب بودند از آنها نام می بریم.

۱- میرعلی تبریزی: این میرعلی در تاریخ حسن خط به جهتی مقام عالی و برجسته دارد که خط نستعلیق را اختراع کرده است و حسن خط او به سویه میرعلی هروی نمیرسد.

۲- میرعلی حسینی: این خطاط زبردست برابر با دو میرعلی هروی و میرعلی تبریزی به شهرت نرسیده، در حاشیه کتاب مرحوم شایق هروی چنین آمده: «خوشنویسی زبردست گمنامی است که چندی از دوران آخر زنده گی میرعلی حسینی هروی را درک کرده و مانند کاتب السلطانی رقم مینموده و به شیوه شیوای میرعلی هروی کتاب میکرده است».

۳- میرعلی هروی: در هرات میزیسته و شیوه خط او به شیوه استاد میرعلی هروی بزرگ می باشد، روش و شیوه این میرعلی هروی به روش خط میرعلی هروی نابغه بوده است.

۴- میرعلی کاتب: این میرعلی شاگرد سلطان علی مشهدی که امضا خود را

به این شکل می نوشته: الفقیرالحقیر میرعلی ذنوبه، وفاتش (۹۲۵ ه). (از

پاورقی خطاطان و نقاشان)

همچنان دو خطاط دیگر بنام «علی حسینی» و یک شخص دیگر بنام حافظ علی هروی موجود می باشند که در حسن خط شهرتی دارند.

ولیکن هیچ یک مقام حسن خط را بدرجه میرعلی هروی نتوانستند برسانند، میرعلی هروی در ختم یادگارهای زرین خود، امضا مختلفی نموده است که هر یک از آنها البته نزدش مفهومی داشته و یا اینکه در یک ورق نخواسته همه القاب خویش را بنویسد، مثلاً در نوشته های او چنین میخوانیم: کاتب السلطانی، میرعلی کاتب السلطانی، میرعلی حسینی هروی، میر علی سلطانی، علی الحسینی، میرعلی، علی، الفقیر الحقیر میرعلی و...

میرعلی هروی را گفتیم که پدرش میر باقر ملقب به ذوالکمالین است، ولی در بعضی جایها دیده شده است که شخصی را بنام میر باقر ولد میر علی هروی نوشته اند و سوال اینجاست که آیا پدر و پسر میرعلی هروی میر باقر نام داشتند و یا اینکه میر باقر ولد میرعلی هروی شخصی دیگر خواهد بود ولی ما نمیتوانیم این موضوع را که امکان هم دارد بپذیریم و آثار میر باقر بن میرعلی هروی در ترکیه وجود دارد.

بدون تردید یک آثار میرعلی هروی مفقود الاثر می باشند، خصوصاً که دور از زادگاه خود حیات بسر میبرده و شاید یک تعداد آثار وی مفقود باشند. از اینکه گفته اند میرعلی عمر درازی داشته یقیناً آثار زیادی داشته است، البته همه آثار اورا که بیادگار مانده است کنون در مآخذی که بدست داریم نمیتوانیم مکمل نمائیم.

در حاشیه کتاب خطاطان و نقاشان آورده اند که شادروان استاد عبدالروف فکری سلجوqi تحریر داشته اند که چندین قطعه اثر میرعلی هروی را در کابل و هرات و جایهای دیگر دیده است که مشتمل بر کتاب و رسائل و قطعات بوده اند و یک تعداد بقرار ذیل می باشد:

۱- مرقعی شامل ده قطعه که منسوب به حضرت علی (کرم الله وجهه)

۲- تلخیص حدیقة سنایی

۳- مثنوی گل و نوروز خواجهی کرمانی

۴- استاد فکری علاوه مینماید که اکنون در کتابخانه نسخ خطی بخط میرعلی هروی سه کتاب موجود است که یکی از آن عبارت از بوستان سعدی میباشد.

آثار دیگر میرعلی هروی منتخبات غزلیات شعراء، گوی و چوگان عارفی، دیوان جامی بخط میرعلی هروی (در مقابل این اثر استاد حبیبی علامه سوالیه گذاشته اند). دلیل استاد البته تنها بخاطری است که خطاط امضای خود را تنها «علی» نوشته است، تیمور نامه هاتفی ، یوسف و زلیخای جامی، خمسه نظامی، آثار فوق الذکر میرعلی هروی از مآخذ بصورت پراگنده بدست آوردم، در کتاب هنر عهد تیموریان مرحوم علامه حبیبی زیر عنوان «مخطوطات میرعلی هروی» می آورد که میرعلی بلاشک یکی از اساتید بزرگ نستعلیق و همدوش سلطان علی مشهدی است و مخطوطات بسیار عالی و نفیس او در جهان زیاد است از آن جمله:

هفت اورنگ جامی در کتابخانه سلطنتی ایران، جام جم اوحدی در کتابخانه سلطنتی ایران، تیمورنامه هاتفی، نزهه العاشقین علی بن محمود و نصایح لقمان در کتابخانه سلطنتی ایران، همچنان مناجات حضرت علی، و ترجمة چهل حدیث در

کتابخانه مذکور و همین ترجمه چهل حديث بخط میرعلی که در بخارا تهیه شده در کتابخانه مذکور، مناجات خواجه عبدالله انصاری، ترجیح بندی از جامی، صد کلمه حضرت علی با ترجمه فارسی در مجموعه مهندس عباس در تهران، گلستان سعدی، نای نی جامی، مرقع یازده رقعه، مرقع چهارده رقعه با رقمهای مختلف، بوستان سعدی، در مرقع گلشن، شصت و یک رقعه، دو قطعه نستعلیق جلی در مجموعه داکتر مهدی بیانی در تهرانی و شاید هم ده ها اثر میرعلی هروی در جهان موجود باشند که ما بدسترس نداریم و معلومات بالا سراپا از کاوشهای بزرگ مرد وطن استاد حبیبی استفاده گردیده است.

قابل یادآوری میباشد که ولی الدین افندی شیخ الاسلام خلافت اسلامی عثمانی که خود در کنار دیگر کمالات خطاط زبردست نیز بوده، از جمله تأییفات او در باره نستعلیق نویسان کتابیست بنام «مجموعه خطوط میرعلی هروی» که در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود است.



خطاط معروف وطن جناب میر علی هروی

(متوفی در سال ۹۶۶ هـ)

## مولانا بدرالدین هلالی

مولانا بدرالدین شهید اصلاً در استرآباد متولد شده و در ایام جوانی بدربار امیر علیشیر نوایی رفته و در آنجا از شهرت عالی برخوردار شده شعر عالی می سروده و قرب و منزلتی داشته است.

هلالی تورک و تورکی زبان است، در تمام تذکره ها، هلالی را تورک گفته اند، ولی سعید نفیسی دانشمند بزرگوار ایران عنوان کتابش را «دیوان هلالی چغتایی» گذاشته است. واین به علتی میباشد که تورکستان زمانیکه در استیلای مغولها قرار داشت، مربوط اداره چغتای خان فرزند چنگیزخان بود، بناءً آنجا را ملک چغتای و تورکی آنجا را تورکی چغتایی میگویند، و البته این یک اشتباه تاریخی است و چون این اشتباه قدیمی است. بناءً بمشکل می توان آنرا در زبانها دوباره بنام تورکستان و تورکی معمول کرد. گرچه هلالی تورک است ولی در زبان فارسی چنان مقامی دارد که گویی در حلقة حضرت خواجه حافظ<sup>(ح)</sup> قرار داشته و بعد از رحلت او جایش را اشغال داشته است.

هلالی اصلاً یک مسلمان سنی غالباً حنفی بوده، چنانچه اورا در عراق منحیث سنی می شناختند و در هرات نیز کسانیکه با وی قرابت و تماس داشتند، اورا سنی میدانستند اما در زمان استیلای محمد خان شیبانی، هلالی به جرم شیعه بودن توسط سیف الدین نام به شهادت رسیده است.

هلالی در زمرة بزرگترین تورکان پارسی گوی چون صائب، امیر خسرو، بیدل، جامی، علیشیر نوایی، ظهیر فاریابی، خاقانی و گنجوی و مولانا قرار دارد، نمیدانم چرا وی بعد از مرگش شهرت زیاد بدست نیاورده است.

هلالی در نظم فارسی استاد برق است، چند باری دیوان او در هند بصورت ناقص بچاپ رسیده است، بالاخره جناب حضرت سعید نفیسی تبع عالی کرده و در ایران چاپ پخته کرده و این نگارنده با جناب داکتر محمد اسماعیل سلطانی، کوشش نمودیم تا دوباره دیوان کمیاب هلالی را بزیور طبع آراسته سازیم. یک نسخه خطی دیوان هلالی که با میناتوری عالی مزین و منقش گردیده است، بدست محترم شمس الدین متین سلجوقی برادر استاد صلاح الدین سلجوقی قرار دارد، که این نگارنده آنرا دیده است. نمونه کلام:

در کوی تو آمد بسرم سنگ ملامت  
مشکل که ازین کوی برم جان بسلامت  
نتوان گله از جور و جفایی تو کردن  
جور تو کرم بود و جفای تو کرامت  
امروز درین شهر مرا حال غریبیست  
نی رای سفر کردن و نی روی اقامت  
شد سیل سرشکم سبب طعنه مردم  
توفان بلا دارم و دریای ملامت  
قد قامت و فریاد مؤذن نکند گوش  
آنکس که بفریاد بود زان قد قامت  
ایدل که تو امروز گرفتار فراقی  
امروز تو کم نیست ز فردای قیامت  
بی روی تو یک چند اگر زیست هلالی  
جان میدهد اینک بصد اندوه و ندامت



دلا دیگر بفکر کار خود باش  
 چو خود یاری نداری یار خود باش  
 تو سلطانی و تخت عرش والاست  
 به پستی جا مکن جای تو بالاست  
 چه جای ما، که جا را جا نباشد  
 برو جائیکه مارا جا نباشد  
 رفیقان اند کی بودند و رفتند  
 درین منزل نیاسودند و رفتند



جای آنست که شاهان ز تو شرمنده شوند  
 سلطنت را بگذارند و ترا بنده شوند  
 گر به خاک قدمت سجده میسر گردد  
 سرفرازان جهان جمله سرافگنده شوند  
 اگر ایست هلالی شرف پایه عشق  
 همه کس طالب این دولت پاینده شوند



## لطفی هروی

در زبان و ادبیات تورکی اوزبیکی که با غلط مشهور آنرا تورکی چفتایی میگویند، بالاتر از امیر علیشیر نوایی و ظهیرالدین محمد بابر پادشاه، کسی را سراغ نداریم. این هردو نابغه در زبان تورکی نظیر نداشتند.

اگر هم شخص سوم را بعد از آنها معرفی نمائیم شاید لطفی هروی باشد، او در ادبیات تورکی اوزبیکی و شعر سرایی در میان تورکان شهرت عالی داشت و دارد. امیر علیشیر نوایی و لطفی هروی اصلاً از تورکان هرات و هراتی الاصل میباشد، لطفی در دهکده «ده کنار» حومه شهر هرات و حضرت امیر علیشیر نوایی در دهکده «نعمت آباد» هرات چشم به جهان کشوده اند.

در کتاب مله ییف که ترجمه آنرا آقای نامق انجام داده است، آمده است که لطفی هروی در ۱۳۶۷ میلادی مطابق ۷۹۷ هجری تولد یافته و (۹۹) سال حیات داشته است.

لطفی از سخنوران ذوللسانین است، دسترسی لطفی در ادبیات تورکی تمام نمی شود بلکه او به همانقدر که در تورکی وارد و استاد زمانه است، بلکه در زبان فارسی به همان پیمانه استاد بزرگ بشمار میآید. چنانچه گویند مولانا عبدالرحمن جانی با لطفی دوستی و همکاری ادبی سازنده و نزدیک بر قرار میکند، و حتی گاهی گفته اند که وی استاد حضرت جامی بوده و علیشیر نوایی لطفی را استاد خطاب میکرد.

علیشیر نوایی در پیوند به بلند دستی لطفی و پرآوازه بودن آفریده هایش در زبان فارسی اینگونه می آورد: «و به فارسی نیز قصیده ها دارد، او به اشعار مشکل بسیاری از شعرای قصیده گوی جواب گفته و بسیار خوب ادا نموده است و درین زبان نیز استاد است و نود و نه سال عمر او بوده و در آخر قصیده آفتاد ردیف گفته، هیچکس از افران او تبع آن نتوانسته و آن مطلع اینست»:

ای زلف شب مثالت سایه پرور آفتاد  
شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاد

«و در وقت مرگ وصیت کرد که جامی مطلع زیرین اورا در دیوان خود ثبت نموده و آنرا غزل سازد».

«گر کار دل عاشق با کافر چین افتاد  
به زانکه به بدخویی بيرحم چنین افتاد»

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

## امیر علیشیر نوایی

در میان علماء و قایدین مردم تورک صدها نابغه در بسی ساحات بروز کرده اند،  
از آنجلمه است حضرت امیر علیشیر نوایی.

علیشیر نوایی در علم و دانش، در ادبیات و سیاست نابغه دوران و از بزرگترین  
شخصیت های مشرق زمین میباشد.

نوایی بدوران صدارت و وزارت خویش هرات را ستاره شرق و مرکز رنسانس  
ساخت. از آغاز حکومت شاهرخ میرزا تا سقوط هرات توسط شیبانی خان صدها  
عالم، صدها خطاط، صدها نقاش، صدها مذهب و صدها معمار و صدها نویسنده  
تریبه شدند، میرزا بایسنقر ابن شاهرخ ابن امیر تیمور و سلطان حسین باقراء امپراتور  
صاحبدل و مخصوصاً امیر علیشیر نوایی در رأس انکشافات علم و هنر و سیاست  
قرار داشتند.

امیر تیمور شخصاً از علمای وقت و حافظ قرآن بود، او بود که مقام والای  
فردوسی را از روی شهناه پیدا کرد، و مزار اورا ترمیم و معلوم ساخت.

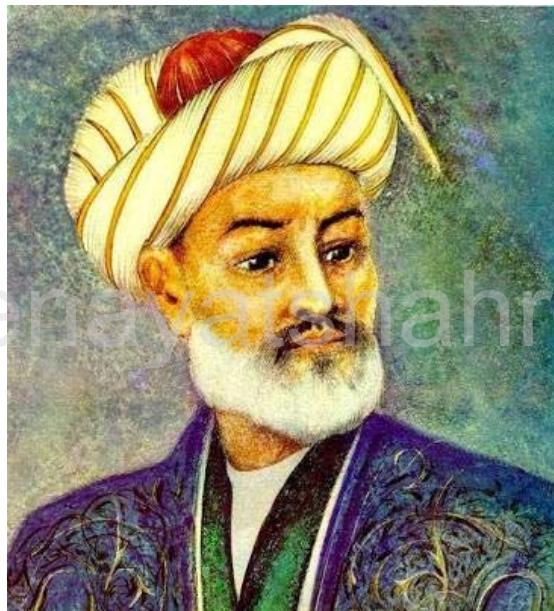
میرزا بایسنقر نواسه امیر تیمور یک نسخه شهناه را از طریق هنرمندان چنان تهیه  
داشت که در کل جهان از نگاه کمیت و کیفیت درجه اول است و این مطلب را  
استاد عبدالحی حبیبی در کتاب «هنر عهد تیموریان» تأیید مینماید.

و اساس گذار شهناه نیز یک شهریار تورکی زبان و فارسی دوست می باشد  
که با تعیین مستمری و بخشش ها فردوسی آن را تهیه میدارد.  
سخن ما در باره حضرت امیر علیشیر نوایی است، و عمدۀ سخن پردازان و زبدۀ  
ادباء و قایدین است.

در زبان تورکی تا کنون کسی بپایه او نتوانسته برسد و بی رقیب است به همان اندازه که در تورکی وارد بوده، فارسی را نیز به آن پیمانه میدانسته است.

در چهار پایه رنسانس هرات که بعد از پدر و پسر شاهرخ و میرزا بایسنقر باشد دوی دیگر عبارت از سلطان حسین بایقراء و علیشیر نوایی می باشند، با تفاوت اینکه امیر علیشیر نوایی عالم متبحر نیز بوده است، علیشیر نوایی بوقت وزارت خود هردو زبان تورکی و فارسی را به او ج اعتلاء رسانید.

چون در باره علیشیر بیک هزاران مقاله و مضامین تحریر یافته، ضرور نیست که در باره اش زیاده ازین جملات چیزی دیگری بنویسیم.



امیر علیشیر نوایی، وزیر سلطان حسین بایقراء



امیر علی شیر نوایی، کار شهرانی، کاپی، ۱۹۸۱ م

[www.enayatsahrani.com](http://www.enayatsahrani.com)

در وصف امیر علیشیر نوایی:

### نقش مطبوع

ز خاطر بیرون داده این پنج گنج	بیا جامی ای عمرها برده رنج
که جا دودمان را بود مهر لب	به ترکی زبان نقش آمد عجب
که این نقش مطبوع از آن کلک زاد	ز چرخ آفرین ها بر آن کلک باد
نظامی کی بودی و خسرو کدام	بمیزان آن نظر ممعجز نظام
ز مفتاح کلکت کشاد سخن	رهی طبع تو اوستاد سخن
به کنج هوان رخت بنهاده بود	سخن را که از رونق افتداد بود
کشیدی به جولانگه گفتگوی	تو دادی دیگر باره آبروی
	صفا یاب از سور رای تو شد
	نوایی ز لطف نوای تو شد

«جامی»

\* \* \*

www.enayatshahrani.com

## مولانا عبدالرحمن جامی

خاتم الشعرا مولانا عبدالرحمن جامی از بزرگترین دانشمندان و شعرای دوره تیموری هراتست، نامش عبدالرحمن و لقبش نورالدین و نام پدرش نظام الدین احمد ابن شمس الدین می باشد.

عبدالرحمن جامی در سال ۸۱۷ هجری قمری مطابق ۱۴۱۴ میلادی در دهکده خرگرد جام تولد گردید و در سال ۸۹۸ هجری وفات یافت.

درباره حضرت جامی کتابها، رسالات و صدھا مقاله نوشته شده و شخصیت عالی او در جهان اظهر من الشمس است.

جامعی در نعتیه سرایی در تاریخ اسلام شهره آفاق دارد.

ای بسرا پرده یثرب بخواب

خیز که شد مشرق و مغرب خراب

حضرت جامی دائم با روان سیدالمرسلین در راز و نیاز بوده و هر دم از مقام عالی و مقدس آنحضرت<sup>(ص)</sup> شفاعت، امداد و لطف ها توقع داشته، حکایتی در شأن جامی در مکه:

نگارنده این سطور در اسلام آباد پاکستان کتابی را مطالعه کردم که متأسفانه عنوان کتاب و مؤلف آن بیاد نمانده، در آن کتاب که بزبان فارسی تحریر یافته و چاپ سنگی شده بود یکی از علمای بزرگ از زبان پدر کلانش در خصوص مقام حضرت جامی چنین حکایه کرده است، این نوشته گرچه شکل اسطوره یی را دارد، ولی اخلاص جامی را به حضرت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> و محبت آن حضرت را به جامی که از امتنان خاصش می باشد نشان میدهد.

وقتیکه جامی بمقصد ادای فریضه حج جانب یثرب و بطحا رفت، بعد از ادای حج در کعبه شریفه، قصد زیارت در گاه عالی گنبد خضرا نمود، چون جامی مرد بزرگ عصر و زمان، عالم بی نظیر، متبحر در علوم عقلیه و نقلیه و شرع شریف بود، همه اهل کعبه «بطحا» بشمول والی آن جا میدانستند که جامی کیست و از کجا آمده و به کجا میرود.

روزیکه جامی آماده گی رفتن به مدینه را میگرفت، شب آن روز والی مکه حضرت رسول مبارک<sup>(ص)</sup> را بخواب دید و آنحضرت<sup>(ص)</sup> برایش گفت جامی را مگذارید در مدینه بزیارت مرقد مقدسش بیاید، چون فردا شد والی امر کرد که جامی را نگذارند که جانب یثرب برود و چنانچه او را از عزمش باز داشتند.

از اینکه عشق و محبت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> در قلب جامی دائم در جوش بود، خصوصاً وقتیکه از مرکز خراسان یا هرات باستان به مکه آمده و به مدینه نزدیک شده بود، آتش عشق او به حرم شریف تیزتر می شد.

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش عشق تیزتر گردد

چون جامی رفتن بمدینه را اجازه نیافت، بناءً وی سعی کرد که بصورت مخفی مکه را بقصد مدینه ترک کند، وقتیکه به این کار اقدام کرد، آن شب والی مکه باز آنحضرت<sup>(ص)</sup> را بخواب دید که میفرمود جامی بصورت مخفی در حال آمدن به یثرب است از آمدن باش دارید، فردایش والی جامی را از عزمش باز ماند و نگذاشت که بمدینه برود.

چون جامی قصد زیارت را از قعر دل میخواست این بار از راه گریز جانب یثرب به بسیار شتاب در حرکت شد، والی آنشب باز آنحضرت<sup>(ص)</sup> را در خواب دید و

آنحضرت جامی را دستگیر و محبوسش ساخت، چون شب فرا رسید آن حضرت<sup>(ص)</sup> بخواب والی ظاهر گشت و فرمود که بهترین امتنان مرا چرا محبوس کردی، من گفته بودم که اورا بمدینه مگذارید که نزدم بیاید و والی را ملامت نمود که امت نازدانه اش را در بند انداخته و اورا مأیوس ساخته است، آن حضرت<sup>(ص)</sup> علاوه فرمود که دلیل ممانعت در تشریف آوری جامی این بود که چون از محبوب ترین امتنان من است، و اگر او بر سر قبر من می آمد ناگزیر دست خود را از قبر برایش بالا میکردم تا دستش را بدستم بگیرم ولی از دست مردم بی معلومات موضوع بیک فاجعه و فتنه مبدل میشد.

جامی در زمان حیات شهرهٔ جهانی داشت، خلفای اسلامی تورکیه برایش نامه‌ها میفرستادند و اورا به خلافت دعوت مینمودند، ولی جامی با دوستانش حسین بایقراء و علیشیر نوایی و دیگران خوش بود یکجا باشد.

حضرت جامی را دانشمندان گاهی در نسب به مردم اصفهان و گاهی هم به امام محمد شیبانی نسبت میدهند، که لزومی در رد آن نظریات دیده نمی‌شود، مگر حضرت جامی را مردمان تورک نژاد بماندیکه بهزاد را از خود میدانند اورا نیز در آن جمله می‌آورند. چون جامی به همه بشر تعلق دارد و هر کس به افتخار تمام اورا از خود میشمارد.

حضرت جامی به زبان تورکی وارد بود و در آن شعر گفته است و تا حال کسی را بخاطر نداریم که تورکی زبان نباشد و به تورکی شعر گفته باشد، چهل حدیث را که علیشیر نوایی به تورکی به نظم درآورده حضرت جامی آنرا از تورکی به فارسی برگردانده و در قالب شعر آورده است همچنان حضرت جامی اشعار زیر را به تورکی سروده است.

مرحوم استاد داکتر علی رضوی که شهادت نامه اش را بزبان فارسی از ایران بدست آورده از زبان بزرگان ادب دانشگاه تهران بمن نگارنده میفرمود که جامی تورک و تورکی زبان است. اما تبحرش در زبان فارسی و عربی میباشد.

گویند که مرقد علی در نجف است  
در بلخ بیا بین چه دارالشرف است  
جامی نه عدن بجنونه بیت الجبلین  
خورشید یکی و نور آن هر طرف است

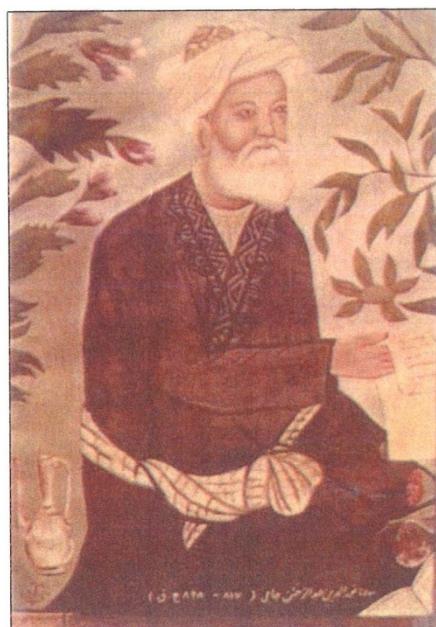


اشعار تورکی حضرت جامی (شیر و شکر):

### سیو گی بو

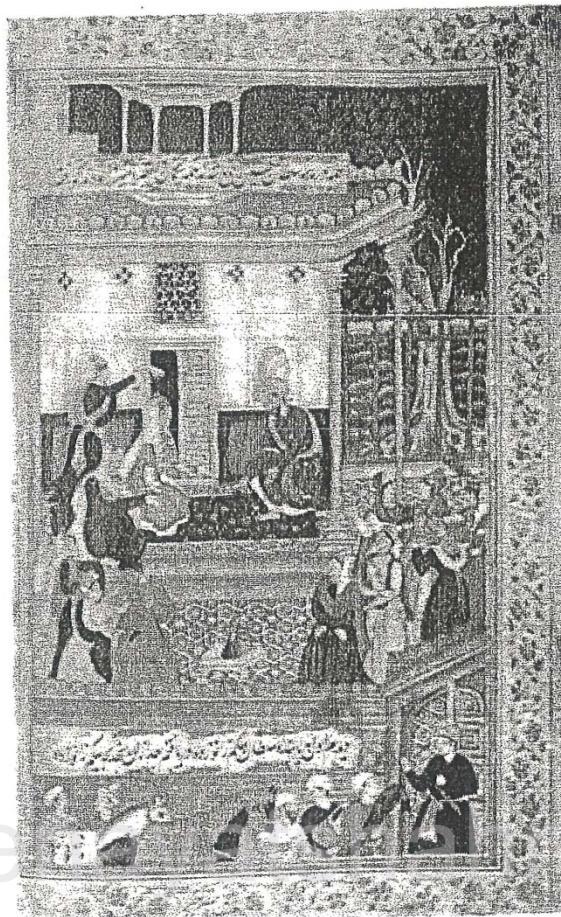
ای لبت پر خنده و چشم سیاهت مست خواب  
ایکی زلفینگ آرسیده آق یوزینگ دور آفتاب  
نشه می میدهد روی تورا غرق عرق  
باده ایچسانگ تو کیلوار ایککی قیزل یوزدین گلاب  
هر که بیند روی خوبت پاک گردد از گناه  
سنگه باققن بنده گه محشر کنونی یوقدور عذاب  
بوالهوس در بزم وصلت محترم من نا اميد  
طالعیم شوم دور ولی بختیم زبون حالیم خراب  
بنده شد «جامی» غلامش گرچه افلاطون بود  
اسراغیل یاسا قلاغیل یاسات یا بیر گیل جواب





حضرت جامی، کاپی، کارشهرانی ۱۹۸۱ م

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)



بابر حکمران کابل هنگامیکه به منزل سلطان حسین بایقراء در هرات برای رسم احترام  
آن عم بزرگوار خود حاضر شده بود.

(رسم قرن ۱۶، موزه بریتانیا)



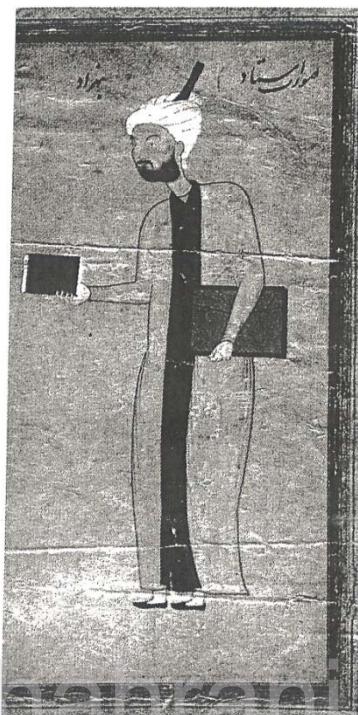
www.ezangiran.com

سلطان صاحبدل، حامی رنسانس شرق حسین باقراء کواسه امیر تیمور صاحبقران  
شهنشاه نامی و فرهنگی افغانستان



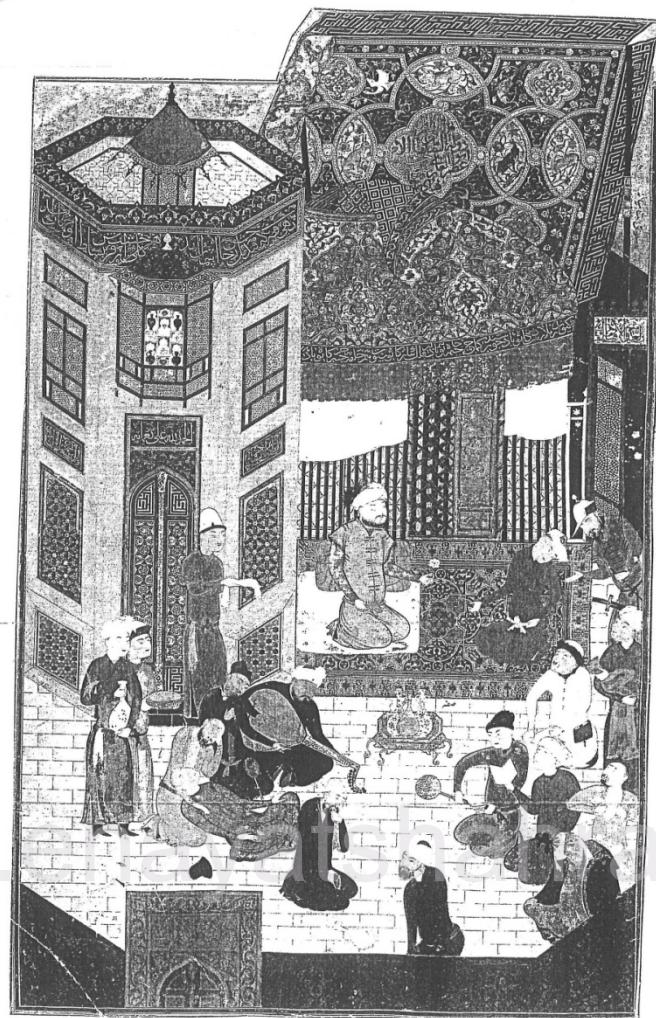
صورت امیر کبیر علیشیر بیک فانی نوایی

صدر اعظم سلطان حسین باقراء شهنشاه افغانستان

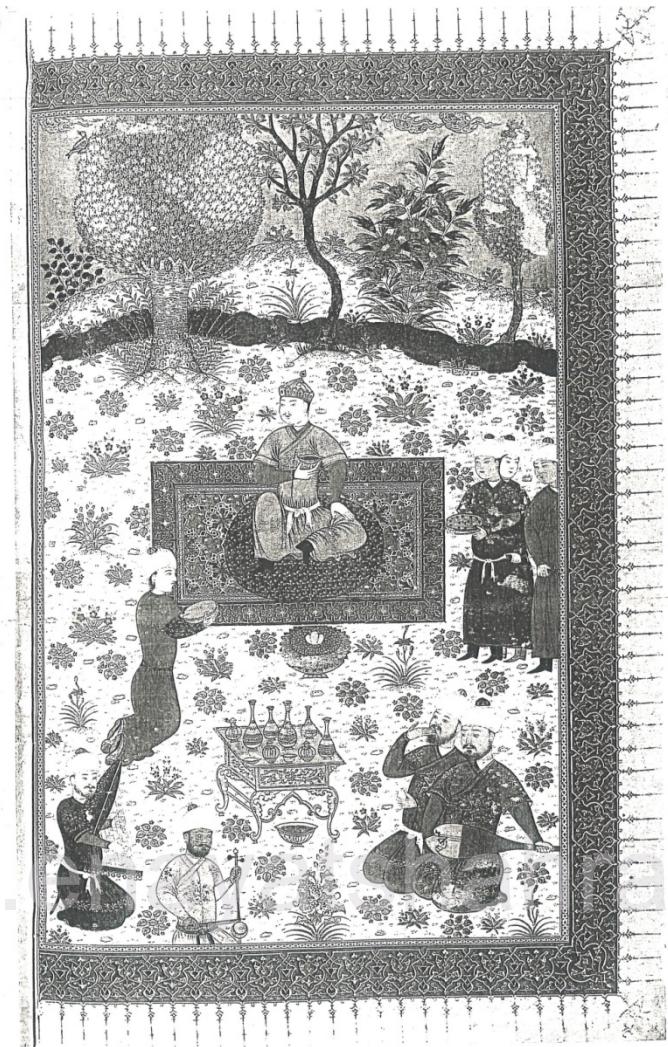


صورت استاد کمال الدین بهزاد

[www.orientalsharani.com](http://www.orientalsharani.com)



دربار هرات



بایسنقر میرزا یکی از بنیان رنسانس شرق در هرات  
او فرزند شاهرخ میرزا بن امیر تیمور صاحبقران میباشد.



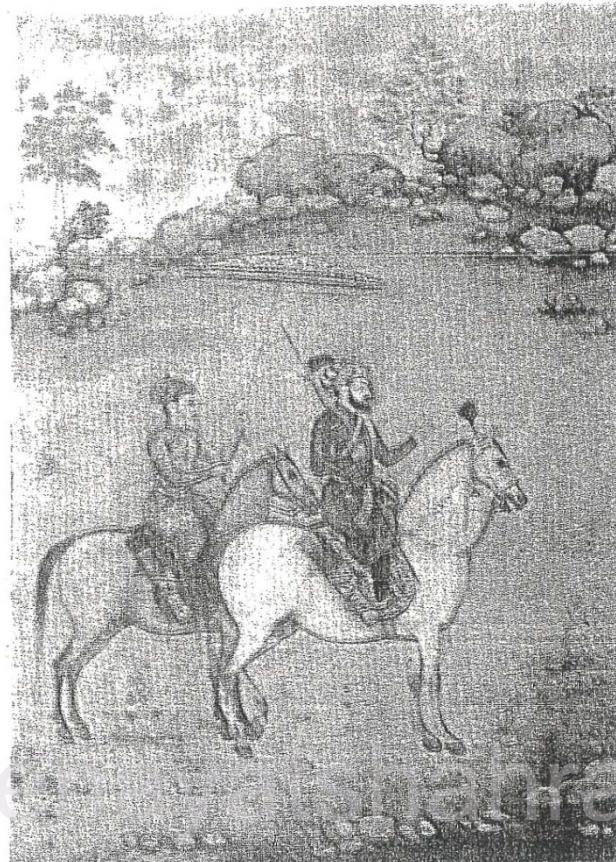
کمال الدین بهزاد، سعدی و جوان کاشغری (مکتب کاشغر)،

از گلستان سعدی نقاشی مینیاتور

۱۴/۹ \* ۱۸/۹ سانتی متر

هرات ۱۴۸۶

www.enavatani.com



شاه جهان امپراتور معروف تیموری نوه بابر  
با ولیعهد خود داراشکوه

www.gharani.com

## صلاح الدین خان سلجوqi

### دودمان استاد صلاح الدین خان سلجوqi:

پلاشک خاندان سلجوqiهای هرات از احفاد سلاطین بزرگ سلجوqi می باشند که جهان اسلام و جهان شرق بر آنها مباھات دارند.

از دانشمندان گرانقدر جناب محمد صدیق سلجوqi فرزند علامه سلجوqi شنیده ام که شادروان استاد عبدالرؤف فکری سلجوqi که خود از جمله بزرگترین شخصیت فامیل سلجوqیان هرات و از غنایم کم یاب دودمان سلجوq بود، درباره اینکه رابطه دودمان سلجوqیان هرات چگونه به سلاطین بزرگ سلاجقه متنه و ارتباط میگیرد در دو جای نوشته اند که در هردو جای با پیشکش اسناد مؤثث ثابت کرده اند که این سلجوqیان مستقیماً به آن سلجوqیان بزرگ ارتباط دارند ولی بدینکه هردو کتاب با اسناد بسیار قوی اکنون بدست ما قرار ندارد و شاید همه با بینان آمدن وقایع ناگوار در کشور عزیز ما از میان رفته باشند.

از نوشته های مرحوم حسین وفا سلجوqi فرزند دانشمند استاد فقید فکری بر میآید که استاد مرحوم فکری را دیده از آنها استفاده کرده اند. با وجود تلف شدن استاد و نوشته استاد فکری سلجوqi از نوشته های مرحوم حسین وفا سلجوqi و جناب محترم انجینر محی الدین خان سلجوqi برادر علامه سلجوqi شجره سلجوqیان هرات را بعد از دوره احمد شاه بابا می توانیم بدست بیاوریم.<sup>۱</sup>

سلجوqیان از مردمان ترک و جد اعلی شان «سلجک» و یا «سلجوq» فرزند دقاق است، بعضی ها برآنند که طائفه سلجوqi یکی از شاخه های ترکان غز هستند که

<sup>۱</sup>- اقتباس از پژوهشی ایرانشناسی، جلد چهاردهم، تهران ۱۳۸۱ هجری شمسی.

بعد از مدت زیادی فرمانروایی و شهریاری در بلاد اسلامی دوره آنها رو به زوال می نهد و در پایان شوکت و جلال هر گروهی به هر دیاری که بودند در آنجا سکونت دائمی اختیار میکنند و تعداد زیادی هم در مرزهای خراسان به طور پراگنده بسر می برند و نمی توانیم در باره هریک از آن گروه به آسانی معلومات بدست بیاوریم ولی در میان خاندان بزرگ سلاجقه گروهی در «زمین داور» بسر میردند چنانچه مرحوم وفا سلجوqi می آورد که: «مگر گروهی از این خاندان در (زمین داور) کندهار زنده گی میکردند که سپس از آنجا در بوزجان زورآباد کوچیدند. در پراگندگی صفویان آرزوی پادشاهی کردند و در کلات نزدیک مشهد دژ گرفتند. نادرشاه افشار بر ایشان بتاخت و سران و بزرگان شان را از دم تیغ گذراند. از میان این فتنه آخند ملا محمد فرزند ملا محمد رضا (ظاهرًا ملا غلام شاه) فرار و در توسر روزگار می گذراند تا در گذشت». (ص ۷، علامه صلاح الدین سلجوqi)

ملا محمد سلجوqi که از دست نادرشاه افشار جان بدر برد، در توسر حیات خویش را با فرزندان سپری مینمود صاحب چهار فرزند بود، احمد شاه ابدالی که خود یکی از افسران نادرشاه افشار بود و از شهرت فامیل سلجوqیان آگاهی داشت و نیز از کارها و فعالیت های بد صفویان در هرات بخوبی آگاه بود. بگونه مثال: صفویان قلعه اختیارالدین (دژ شمشیران) که از قلعه های مشهور و تاریخی هرات بود، به حیوانات تخصیص دادند و فیل خانه ساختند که آن قلعه بنام «فیل خانه» شهرت یافت و مسجد آنرا به اسم «مسجد فیل خانه» شهرت دادند. بناءً علیه احمد شاه ابدالی خواست که هرات باستان را که وقتی هم مخصوصاً در زمان حکمرانان تیموری عروس دنیا و مرکز بزرگ فرهنگ شرق بشمار میرفت دوباره به حالت و وضع خوب بیاورد و راهی که بدین مأمول اورا به مقصد میرسانید همین

بود که خاندان با فرهنگ سلجوقی که چندین قرن صاحب دولت و شکوه و جاه بودند و طرق انسکاف فرهنگی و نیز دولت داری را بخوبی آگاه داشتند، به سر کار بیاورد و از علم و دانش و تجارت آنها استفاده نماید.

احمد شاه ابدالی در زمان به قدرت رسیدن ملا محمد سلجوقی را مقام شیخ الاسلامی تفویض کرد و همزمان به این فکر افتاد که اگر ملا محمد سلجوقی را به هرات بفرستد او میتواند با اعضای فامیل منور خود جامعه خراب شده هرات را دوباره جان بدهد، و چنانچه که ملا محمد سلجوقی را به هرات مؤظف ساخت و در مدرسه نظامیه مأمور به تدریس نمودن و ضمناً برخی از مسایل هرات را به او واگذار کرد.

از آنست که در نزدیکی قلعه اختیارالدین ملا محمد سلجوقی که در وقت خود سرآمد علمای وطن بود خانه می سازد و مدرسه نظامیه را بناء میکند که غالباً این نام به افتخار وزیر مشهور آل سلجوق نظام الملک خواهد بود، ملا محمد چراغ علم و معرفت را در آنجا روشن ساخته و شخصیت های بزرگ و علمی فامیل خود را به ولایات به جهت تنویر مردم توظیف میکند. ملا محمد سلجوقی چراغ علم را چنان می افروزد که از بسیاری مناطق اسلامی در مدرسه نظامیه چون هند، آسیای مرکزی، ایران وغیره طالب العلم می آمدند و از علمای بزرگ آن مرکز فیض یاب میگردیدند.

جناب دانشمند دیپلوم انژینیر محی الدین خان برادر علامه سلجوقی هم در ورق قلمی و نیز در پای کتاب افسانه فردا شجره سلجوقیان را می نگارد و در اول شجره ملا محمد سلجوقی را چنین می نویسد: «جناب شیخ الاسلام و المسلمين حضرت مولانا محمد سلجوقی ولد مولوی غلام شاه ولد مولوی ملا کریم ولد مولوی ملا

نورمحمد ولد مولوی ملا الله ویردی (بیردی) ولد مولوی ملا علی ولد مولوی ملا غلام علی ولد خواجه حسن سلجوقی می باشند و اولاده ملا محمد شیخ الاسلام بصورت ذیل به علامه صلاح الدین خان سلجوقی می رسد.

شیخ الاسلام ملا محمد سلجوقی صاحب چهار فرزند است به نامهای مولوی محمد میرزا خان، مولوی مصطفی خان، مولوی ملا مرتضی خان و مولوی محمد رضا خان.

مولوی محمد میرزا خان یعنی فرزند ارشد شیخ الاسلام ملا محمد خان سلجوقی صاحب هفت فرزند می شود به نامهای مولانا عبدالعظيم خان، خلیفه ملا عبدالاحد خان، مولانا نورالدین عمر، مولانا جلال الدین خان، مولانا محمد خان، مولانا محمد مرتضی خان و مولانا عبدالصمد خان.

پسر بزرگ مولوی محمد میرزا یعنی مولانا عبدالعظيم خان صاحب سه فرزند میشود به نامهای ملا محمد صدیق خان، ملا یوسف خان و ملا عبدالصمد خان. از ملا عبدالصمد خان فرزند مولانا عبدالعظيم خان سه فرزند باقی مانده به نامهای ملا سراج الدین خان، ملا فخرالدین خان و ملا عبدالفتاح خان.

ملا سراج الدین خان صاحب این فرزندان میگردد: صلاح الدین خان، علاءالدین خان، محی الدین خان که از مادر یکی میباشند و شمس الدین خان متین سلجوقی که صاحب کتب متعدد میباشند و من نگارنده چندی از آن کتابها را بدست آورده ام.

از صلاح الدین خان (علامه سلجوقی) دو فرزند به نامهای محمد صدیق خان و حامد خان به یادگار می ماند.

از مولوی عبدالفتاح خان ولد مولانا عبدالعظيم خان، استاد عبدالرؤف فکری سلجوqi میماند که دارای سه فرزند است به نامهای حسین وفا سلجوqi (مرحوم) ارشد بهزاد سلجوqi و عبدالرحمن خان و ارشد بهزاد از زبردست ترین میاناتوریستهای سبک بهزاد است.

بدین صورت سلسله خاندان بزرگ سلجوqi را دریافتیم که اکثریت قاطع شان علمای بزرگ و دانشمندان مشهور بودند که نامهای گرامی شان را در بسیار از ممالک همچویار می شناختند. این خاندان همه از علمای بزرگ بودند و مدرسه با شکوه و شوکت نظامیه را به پیش می برند. در مذهب سنی حنفی بودند و در طریقه صوفیه ارتباط داشتند به نقشبندیه شریف، یعنی آن طریقه ای که خواجه احمد یسوی مشهور به پیر ترکستان سر سلسله قرار میگیرد و بعداً خواجه بهاءالدین نقشبند مشهور به پیر بلا گردان، خواجه پارسای ولی، خواجه احرار ولی و حضرت جامی و غیره پابند این طریقه بودند.

ثقات گویند که خانمهای این خاندان نیز اهل علم حال و علم قال بودند چنانچه مادر مرحومه استاد سلجوqi نه تنها حافظ قرآن بود بلکه یک صوفیه و عارفه وارسته نیز بود، علوم اسلامیه را میدانست و بسیاری کتب را به فرزندش صلاح الدین تدریس نموده است.

گفتیم که دودمان مرحوم صلاح الدین خان سلجوqi همه عالمان دین بودند و واقعاً شعر حضرت شیخ سعدی که این بیت را در شأن خود گفته است با صلاح الدین خان تطبیق (میکرد) و میخواند:

همه قبیله من عالمان دین بودند  
مرا معلم عشق تو شاعری آموخت  
(سعدی)

از احفاد مولانا محمد سلجوقی یا ابوالآبای همین سلجوقیان هرات که علمای معروف پای حصار هرات می باشند از طریق سلسله خاندان مولانا میرزا محمد خان سلجوقی و دیگران شخصیت های بزرگی بروز کردند که هر یک قابل فخر و مبارکات کشورمان محسوب میگردند و درینجا ما نمی توانیم بدون ذکر نام «شیخ الاسلام والمسلمین جناب مولانا محمد عمر سلجوقی» تیر شویم که تألیفاتش به یکصد و بیست کتاب بالغ میگردد. درین خاندان شعرای بزرگ، نویسنده گان شهری و هنرمندان زبردست سر برآورده اند، بطور مثال مولوی عبدالفتاح خان سلجوقی خطاط مشهور بودند که بار اول مجله «اتفاق اسلام» را در هرات تأسیس کردند. مولوی غلام احمد خان فرزند مولانا فضل الخالق خان دو کتاب را در فن موسیقی تألیف نمود، مولوی ملا نعمت الله خان «پدر استاد راشد سلجوقی» رئیس فخرالمدارس هرات یکی از علمای مشهور بود که گاهگاهی با حس ادراکی و کنجکاوی از مدارس مختلفه کشورمان دیدن میکرد از جمله زمانی که به فاکولته شرعیات و مدرسه ابوحنیفه به پغمان آمد و با دانشمندان مصر روبرو شد علمای مصری از دانش و لیاقت این هموطن مان انگشت حیرت بر دهان بردند، فرزندشان استاد راشد سلجوقی نیز از علمای مشهور وطن می باشند.

مولوی استاد عبدالرؤوف خان سلجوقی فرزند مولوی عبدالفتاح خان که پسر عم صلاح الدین خان سلجوقی میباشند از نادره زمان افغانستان است و انسان چند بعدی و صاحب نبوغ بود، او شعر میسرود بسویه بلند به سبک خراسان، مؤلف ده ها کتاب تاریخ با موثقیت تام و استاد درست، ادیب و نویسنده توانا، خطاط هفت رنگه خاصتاً در نستعلیق، مذهب و تذهیب کار درجه یک و نامدار که قبل از استاد مشعل لوای میناتوری هرات بدست او بود، موسیقی را بحد استادی می دانست و

فرزندانش را موسیقی نوازان خوب تربیه نموده بود. استاد فکری همان شخصیتی است که باری در جمله هیئت فرهنگی افغانستان به اوزیکستان رفت، بعد از اینکه مهمانداران او را به زیارت ها و آبدات تاریخی با همراهانش بردنده، به لیاقت دانش و آشنایی های او درباره بزرگان علم و علمای بزرگ سمرقند و بخارا در شرح قبور همگان را غرق در حیرت نمود.

استاد فکری سلجوقی را راقم این سطور ملاقات نموده و باری هم درباره سلجوقیان حکایات دلچسب می نمود و گفت که سلجوقی های هرات تا سالهای بعد از احمد شاه ابدالی به زبان ترکی صحبت میکردند و اکنون همه فارسی زبان شده اند و خودش تأسف میکرد که چرا زبان آبایی و اجدادی اش را نمی تواند تکلم نماید.

از فامیل های سلجوقیان هرات یک تعداد با داشتن کرامات شهرت داشتند بمانندی که گویند: مرحوم مولانا خلیفه علاوه بر تأیفات صاحب کرامات بوده وقتی که او در جنگ با قاجاریان اشتراک کرد گلوله ای در سینه اش اصابت کرد و در حضور همزمان گلوله را توسط دعا از بدنش خارج ساخت و نیز فرزند مبارک شان به نام مولانا خلیفه محمد حسین صاحب کرامات بود.

### **زنده گینامه استاد صلاح الدین سلجوقی:**

استاد سلجوقی در گازرگاه شریف آنجا که خوابگاه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قرار دارد به سال (۱۳۱۳ ق مطابق ۱۲۷۶ ش) پا به عرصه وجود گذاشت. مادر مغفوره استاد طوریکه گفته آمد شخصیت عارفه و صوفیه و حافظ قرآن بود، گویند این خانم پاکدامن هیچگاه اولادهای خود را بدون داشتن وضو و طهارت شیر نمیداد. این مادر مهربان استاد سلجوقی از نسل سادات انار دره میباشد و روایت است که مرحوم صلاح الدین آغازی انار دره ای خبر یافته بود که مادر استاد

صلاح الدین وضع حمل دارد، چنین وصیت فرموده اگر او تولد شد نامش را «صلاح الدین» بگذارند. از قضا همان روزی که سید صلاح الدین آغا وفات می نماید صلاح الدین خان سلجوqi در همان ساعت به دنیا می آید و نامش را بر طبق وصیت آغا صاحب سید صلاح الدین، پدر و مادر استاد صلاح الدین می گذارند. از قرار نوشته جناب انجینر محی الدین چنین نتیجه بدست میآید که مادر استاد سلجوqi گفته است که صلاح الدین پیشتر از وقت موعد سن و سالش به سخن زدن آغاز کرده است.

صلاح الدین مبادی علوم را تا شرح ملا جامی نزد پدر و مادر خواند و بعد از دوازده ساله گی بحضور آخوند ملا محمد عمر سلجوqi تلمذ کرد و این مرد بزرگ اهل قبیله سلجوqi همان شیخ الاسلام و المسلمين می باشد که بیش از یکصد جلد کتاب را بر شرته تحریر درآورده است، چون شیخ الاسلام آثار نبوغ و لیاقت را در ناصیه صلاح الدین مشاهده میکند میداند که او میتواند از عهده تدریس شاگردان بخوبی برآید اورا می فرماید که به شاگردان تدریس نماید و خود از اوضاع بررسی و مراقبت می نماید.

صلاح الدین خان با پدرش در سن پانزده ساله گی عازم کابل گردید و حلقه های دینی و علمی را ملاقات و مشاهده نمود و نتائج این ملاقات بدانجا کشید که از روی لیاقت و دانش او علمای کابل ویرا بحیث «نابغة کوچک» بشناختند. در آن وقتها کسانی که مفتی میشدند باید که امتحان بسیار قوی را سپری مینمودند و صلاح الدین نوجوان با پدرش هردو در امتحان کامیاب و در محکمه هرات صاحب وظیفه شدند.

صلاح الدین خان بسی ابتکارات و تحولات را در سیستم قضاء و استنطاق مجرمین بمیان آورد و با کابل نیز ارتباط داشت و وقتی هم یک قصیده یکصد و بیست بیتی به استقبال خاقانی سرود و در سراج الاخبار نشر شد.

در هجده ساله گی شهرت و لیاقت و دانش صلاح الدین خان هر دقیقه اوج میگرفت، امیر امان الله خان اورا در همین سن به کابل خواست و استاد مکتب حبیبیه مقرر ش نمود، سپس در سال (۱۳۰۰ هـ ق) بخواهش شجاع الدوله خان رئیس تنظیمه هرات، منحیث مدیر عمومی معارف هرات عز تقرر یافت و همزمان مدیر مسؤول «اتفاق اسلام» گردید، در همین وقت است که استاد سلجوقی به هنر تمثیل میلان پیدا میکند و نه تنها درامه نویسی را میآغازد بلکه هنرمندان تمثیل را تحت تربیه و صحنه ها را بخاطر تنویر افکار برپا میکند.

استاد صلاح الدین خان بعد از سه سال کار در هرات به کابل خواسته میشود و منحیث معاون و مصحح دارالتألیف به وزارت معارف ایفا وظیفه میگیرد و همزمان مدیریت مجله «ثروت» را به پیش میرد و نیز با مقام سلطنتی و مقامات وزارت خارجه ارتباط میابد.

استاد سلجوقی درین وقت علاوه از کارهای دیگر تنظیم رادیو کابل را در «کوتی لندنی» پیش میرد که همکارانش عبارت بودند از استاد فرخ افندی، سرور گویا و استاد قاسم. آنگاه تیاتر پغمان ساخته شد و اولین درامه که در آن نمایش به عمل آمد نوشه و درامه استاد صلاح الدین خان بود که بعد از نمایش شخص امیر استاد را نوازش ها و شادباشها داد.

در زمان مؤقت امیر حبیب الله خان کلکانی، استاد سلجوقی به زندان رفت ولی بعداً با وساطت بعضی اشخاص از محبس رها گردید و بجانب هرات رفت و در

آنجا ازدوا اختیار کرد. در زمان پادشاهی محمد نادرشاه خان باز به کابل خواسته شد و کارهای سابقه اش را دنبال کرد و بحیث جنرال قونسل افغانی در هند رفت و در آنجا با علامه محمد اقبال لاهوری آشنا شد و شخصیت‌های بزرگ هند را که در تحریکات آزادی خواهی و اسلامی دست داشتند ملاقات نمود.

استاد سلجوqi به سال (۱۳۱۷ هـ) از هند به کابل آمد و بریاست مستقل مطبوعات و رادیو کار کرد. در سال (۱۳۲۷ هـ) از کارهای رسمی کناره گیری نمود و بعداً از طرف مردم هرات بحیث وکیل شورا در کابل مقرر شد و در ختم وکالت بحیث رئیس مستقل مطبوعات ایفا وظیفه نمود. در سال (۱۳۳۱ هـ) به حیث سفیر افغانستان به مملکت مصر مقرر شد و در مجمع لغوی مصر مقام عضویت را بدست آورد و در تاریخ مجمع لغوی مصر استاد سلجوqi اولین و یگانه عجمی بود که بحیث عضو در آن مجمع پذیرفته شده است، بعد از ختم سفارت استاد به کابل تشریف آورد و مصروف تأیفات شد.

استاد سلجوqi سه بار ازدواج نمود و دو فرزند مردینه بنامهای محمد صدیق سلجوqi و محمد حامد سلجوqi از او بجا ماند. ازدواج سوم استاد با دختر برگد عبدالاحد خان بنام حمیرا جان بود که استاد کتاب افکار شاعر را بنامش نوشته و هدیه نموده است.

وفات استاد صلاح الدین سلجوqi آن فیلسوف، ژورنالیست، پیر زنده دل، نقاد زبردست، درامه نویس، ادیب بزرگ و نویسنده عالیمقام افغانستان به سن هفتاد و سه ساله گی بوقوع پیوسته است و مقام محترم شان در شهدای صالحین می‌باشد. (حدود سال ۱۳۴۹ هـ).

استاد سلجوقی یک تعداد زیاد کتب درسی از قبیل «اصول سلجوقی»، علوم اخلاقی، علوم دینی را تألیف نموده و کتب دیگر شان ازین قرار می باشد:

- ۱- افکار شاعر
- ۲- نگاهی به زیبایی
- ۳- ترجمة اخلاق نیکو ماسی ارسٹو
- ۴- مقدمه علم الاخلاق در دو جلد
- ۵- مقدمه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه
- ۶- جیره
- ۷- تجلی خدا در آفاق و انفس
- ۸- اضواء على ميادين العلم و الفن و الفلسفه (چاپ در مصر)
- ۹- اثرالاسلام فی العلوم و الفنون (چاپ در مصر)
- ۱۰- نقد بیدل
- ۱۱- ترجمة کتاب محمد(ص) در شیر خواره گی و خورد سالی
- ۱۲- قواعد ادبیه
- ۱۳- تقویم انسان
- ۱۴- افسانه فردا
- ۱۵- گوشه ای از پیغام، ضمیمه کتاب ترجمة محمد<sup>(ص)</sup> در شیر خواره گی و خورد سالی
- ۱۶- رساله شرح حال سید جمال الدین افغانی
- ۱۷- اشعار استاد سلجوقی که به صورت پراگنده نشر گردیده است.



استاد صلاح الدین سلجوقی

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)

ترکان پارسی گوی بخشنده گان عمرند  
ساقی بشارتی ده رندان با صفا را

## فصل هفتم

### الف: حاجی غلام سرور دهقان «کابلی»:

بیرون شود از طبع چو خورشید کلام  
در غرب دهد لامعه از شرق پیامم

الحاج غلام سرور دهقان کابلی چون نوری در وطن ما افغانستان تایید و روشنی او تا هنوز پا بر جاست. زمانیکه دهقان در اوج شهرت خود رسید، علمای بزرگ و عرفاء و متصوفین گرد او حلقه میزدند و شب ها را سحر کرده از تاریخ، ادبیات، عرفان و تصوف بحث ها و صحبت ها انجام میدادند. خانقا حاجی دهقان از بسکه در میان اهل دانش شهرت یافت، هر کسی دل دیدن و شنیدن آنرا مینمود، خوانق شیراز را بیاد میآورد و لسان الغیب حضرت حافظ را در مقابل چشمان تصور میکرد، زیرا حاجی دهقان ارادت بلندی بمقام معنوی حافظ قایل بود و ارادت او به حافظ بود که اشعارش، گفتارش و عقایدش مشابهتی به افکار ملکوتی حافظ دارد.

حاجی دهقان عاشق بزرگی است، عشق در زنده گی او تأثیر کرد و همان عشق اورا از عالم ظاهر در عالم باطن آورد، همان عشق اورا به عرفان کشانید و همان عشق اورا شاعر ساخت.

عشق سرکش در ضمیر ما اگر ننهاده دام  
دل چرا در سینه خودرا همچو بسمل میزند؟

دهقان عشق مجنون را به لیلا و چشم امیدش را به محبوش چنین اظهار میدارد:

باز چشم من چو مجنون راه محمل میزند

یا منم دیوانه یا لیلاست که منزل میزند

در خصوص ظاهر و باطن گوید:

ظاهرم «دهقان» به باطن پای تا سر علم حق

چون ید بیضاء درون آستین بودیم ما

زور عشق را دهقان کابلی اینطور میداند:

شیخ و برهمن حیرت است مذهب عشقباز را

وانکه صنم شکسته هم بنده بشد ایاز را

شعر دهقان قدرت عشق را بر محمود غزنوی طوری توضیح میدهد که بت شکن  
بزرگ چون محمود در مقابل بنده اش ایاز نتوانست استقامت کند و بنده بنده بشد

چنانچه شاعر درین باره گوید:

محمود غزنوی که هزاران غلام داشت

عشقش چنان گرفت که غلام غلام شد

حضرت یوسف (علیه السلام) را گویند که در زیبایی و خوش صورتی بی مانند بود و  
مردمان عام که قدرت عشق را در وجود شان دیدند از آنرو عشق خداوند بی نیاز را  
بر یوسف پیامبر برهقش دادند و گفتند:

عشق مه رویان اگر بد بودی ایزد در کلام

اینقدر در سوره یوسف چرا پیچیده است

حاجی دهقان اشعار و غزلیات خود را همه از روی عشق سراییده و در هر غزل

خود از آن یاد میکند:

منجم فکرم، ماه نو را بخواب چون تیغ دیده امشب  
 ستاره بخت عشقبازان، برج طالع تپیده امشب  
 دهقان عشاق را در تاریخ نیک میشناسد و در باره هریک سخنی میگوید و در  
 فسون عشقبازی فرهاد را خاص می شمارد:

در فسون عشقبازی، هیچ کس فرهاد نیست  
 گرچه نوک تیشه را شیرین بدندان میگزد

حاجی دهقان عشق سرکش و گریبانگیر خود را چنان مقام منیع و لایتجزا از  
 وجودش میداند که حسنی حضرت سلیمان<sup>(علیه السلام)</sup> را در مقابل این مقامش مبالغه  
 حسرت بر او میبنند:

مادر گیتی به من دستار «کرمنا» گذاشت  
 هر زمان انگشت حسرت را سلیمان میگزد

عشق حاجی دهقان کابلی در اشعارش بوضاحت آشکار است:

وحشی یی صحرای عشقم خانمان گم کرده ام  
 مرغ شاهین دیده ام من آشیان گم کرده ام

اگر در باره اظهارات عشقی حضرت دهقان سخن بگوئیم باید همه دیوان اورا  
 در اینجا بیاوریم و علاوه از آن به هر یک شرح و بسطی بدھیم که در آن صورت  
 این مقاله ظرفیت آنرا ندارد. نگارنده این سطور نسخه ای از چاپ دوم دیوان  
 «مزرعه دهقان» را بدست آوردم، بعد از مطالعه آن لازم ندانستم در مقام منیع  
 عرفانی و ادبی حاجی دهقان کابلی سخنی را بمیان بیاورم، زیرا دانشمندان بزرگ و  
 شخصیت های علمی و ادبی وطن مان نوشته های عالی بگونه تقریظ علاوه کرده

اند، ناشر چاپ های اول و دوم دیوان و شاگرد و مرید با صفاتی حاجی دهقان، حاجی یوسف نظری گوید: «من از دهقان و از زنده گی و عرفان او چیزهای زیادی دیده ام».

جناب لطیف ناظمی از ادباء اول و طراز کشور می آورد: «دهقان با آنکه در پیری مرد ولی مرگش در سطح پیر مردان عادی نبود چه او یک هنرمند، یک شاعر و یک عارف وارسته بود و مرگ هنرمند راستین از کوه سنگیتر است».

مرحوم استاد علی اصغر بشیر هروی که بمانند شیخ محمود شبستری (رح) که سوالات عارف بزرگ هرات امیری حسینی سادات (رح) را جواب داده در ادبیات عارفانه دهقان با مطلع: «هرچه پالیدم علم عشق در دفتر نبود» استقبال نموده و بیتی به چنین مقطع زیبا رسانید:

همچو دهقان در قرائت خانه گیتی «بشير»

هرچه پالیدم علم عشق در دفتر نبود

شاعر شهیر و چهره شناخته شده وطن رازق فانی میگوید: «دریغ که آن رهنورد گمنام کوره راه حقیقت و عشق ناشناخته از پیش چشم ما گذشت و حالا که در میان ما نیست میدانیم که «دهقان» مردی از تبار بزرگان بود».

جناب استاد عبدالرشید بینش یکی از دوستان مرحوم دهقان از شعر دهقان چنین وصف مینماید:

«شعر دهقان مخصوصاً برای آناییکه از عرفان و تصوف سر رشته دارند واقعاً این پیام آور جهان معنی است».

شادروان محمد طاهر بدخشی به اسم مستعار «ابوذر ویسی» که عمری را به شاگردی و مریدی حاجی دهقان سپری نموده میگوید: «... و در حیات تأملی

عمیقی که مخصوص عرفای فقیر، چنان فرو رفت که ماحول خویش را مدتها فراموش میکرد...» بعد از نوشتۀ ابوذر ویسی متن کتاب می آید، اشعار و غزلیات دهقان بحدی جاذب و جالب است که خواننده را غرق حیرت میسازد و به جهان دیگری میبرد.

مرحوم استاد عبدالحسین توفیق مؤلف کتاب های زیاد در شأن دهقان و تاریخ وفات او گوید:

گفت توفیق سال تاریخش  
«بود دهقان یکی آفتاب سخن»

شادروان عبدالقدیر پور غنی در شأن دهقان و تاریخ وفات او گوید:

شاعر نامدار ما دهقان  
حافظ عصر و سعدی دوران

\*\*\*

خردم «آه» کشید و گفت هی هی

از جهان رفت سرور دهقان

جناب عبدالکریم منشی در منزلت دهقان چنین گوید:

بود درویش صابر و شاکر  
متوکل به حضرت رحمن

دانشمندانی را که درین سطور نام گرفتیم، هریک استادان بزرگ و ادبای فرزانه وطن می باشند که صلاحیت های ادبی و رایی آنها در جامعه افغانستان ارزش بسزا دارد.

مرحوم طاهر بدخشی بنام ابودر ویسی و یکتعداد بزرگان درباره اصل و نسب حاجی دهقان اشاراتی دارند و برای اینکه نسب حاجی دهقان را بخوبی شناخته باشیم اینک نظر مختصری را برشته تحریر می آوریم.

### اصل و نسب و اسلاف مرحوم غلام سرور دهقان:

غلام سرور دهقان از قبیله برلاس تورکان سمرقند است که ابوالآبای او امیر تیمور صاحقران مشهور به کورگان و او از جهانکشایان بزرگ عصر خود است، کسانیکه از امیر تیمور بیادگار مانده اند همه را تیموریان می گوید و یک تعداد اولاده امیر تیمور از طرف میران شاه فرزند تیمور به توسط جهانکشاہ بزرگ دیگر بنام میرزا ظهیرالدین محمد بابر که مؤسس حکومت تیموریان هند می باشد از جانب هندوستانیها و جمعی از مؤرخین باسم «مغول اعظم» شناخته شده اند که باید تصحیح گردد و آنها مغول نبوده و به قبیله برلاس و تورکان سمرقندی ارتباط دارند.

درین مختصر این نگارنده علاقه ندارد که تاریخ تیموریان و جهانکشایهای آنها را شرح دهد، بلکه میخواهد به صفحات علمی، دینی، ادبی و تصوفی این فامیل بصورت بسیار کوتاه تماس بگیرد. من سعی میدارم در گفتار خود عادی تر و بیطرفانه بنویسم و اگر گاهی کلمه «نوابغ» ویا نابغه را در شأن کسی از تیموریان نسبت بدهم به معنی آنست که اگر نابغه نباشند واقعاً به نبوغ نزدیکی دارند.

اگرچه این فامیل بنام فاتح و حکام بزرگ در تاریخ معرفی و شناخته شده اند ولی مهمتر از آن اینکه قاطبه شهرياران تیموری علماء، ادباء و نویسنده گان و مشوقان علم و هنر بوده اند و توجه خاص به فرهنگ و احياء آن داشتند و بهتر است تعدادی محدودی از آنها را که در علمیت و دانش امتیاز خاص داشتند درینجا ذکر کوتاه نمائیم.

## فاتحان دانشمند از اجداد دهقان:

### ۱- امیر تیمور:

تیمور بیک فرزند امیر تراغای و برادرزاده حاجی براس است که در کش «شهر سبز امروزی» سمرقند تولد یافته، در طفولیت حافظ قرآن شد و مکاتب و مدارس محلی و غیره را به پایان رسانید، حافظه محیرالعقلی داشت هرچیزی را که خود یکبار خوانده و یا شنیده بحافظه سپرده که این عادت نوایع میباشد قرآن پاک را از اول تا آخر میخواند و قطعاً کلمه از تردش خطا نمیشد، تفسیر آیات را با شأن و نزول شان میدانست، بزبانهای عربی و فارسی علاوه از لهجات مختلف تورکی آشنایی داشت، امیر تیمور در مذهب سنی حنفی و بسیار متعصب بود. در طول عمر خود با همه علمای بزرگ ممالک مفتوحه اش مناقشات میکرد. حضرت حافظ و ابن خلدون و صدھا عالم و مؤرخ و دانشمندان دیگر را دیده و سوالات و جوابات در میان شان صورت می یافت. در جنگ ها شخص بیرحم و بی عاطفه و در مقابل علماء و دانشمندان تواضع داشت، خودش اهل قال بود و به اشخاص اهل حال احترام داشت و از خود پیر طریقت داشت، مولانا جلال الدین محمد بلخی و اشعار او را احترام نداشت و بعضی اشعار اورا خارج از دایره دین میدانست. تیمور سخنگوی رهبر بزرگ و سالار عمدۀ رزم آوران بود و طویلکه گفتیم ذهن او ذهن نوایع بود و آنقدر ذهین بود که نظیر نداشت، در کتاب «منم تیمور جهانکشا» در خاطرات اسقف سلطانیه راجع به امیر تیمور اسقف چنین میگوید: «شاید در دنیا کسی بوجود نیامده که حافظه ای قوی تر از حافظه امیر تیمور بیک را داشته باشد و یکی از عوامل مؤقتیت این مرد نیروی حافظه اوست اگر از بام تا شام یکصد نفر از امراء و افسران خودرا پذیرد و برای هر یک از آنها دستوری صادر کند که با

دستور دیگری فرق داشته باشد تمام آن دستورها را بیاد دارد و میداند که هر یک از اوامر وی در چه موقع باید اجراء شود». (ص ۴۲۸)

چون امیر تیمور از اهل دانش بود از آنرو اولاده او جمله به علم و دانش و فرهنگ علاقمند بودند و صاحبان تأثیفان و آثار گرانبها شدند و در زمان امیر تیمور به نقل از کتاب فکری سلجوqi خط «تعليق» اختراع شد و بعداً با «نسخ» یکجا شده و «نستعلیق» را ایجاد کردند.

## ۲- میرزا بایسنقر ابن شاهرخ ابن تیمور بیک:

وی از خطاطان بلند پایه و از ادبیان عالی مقام می باشد در شعر «عالی» تخلص میکرد در کتاب مجالس النفايس امیر علیشیر نوایی آمده است که «سلطانعلی مشهدی بکرات خط نستعلیق ویراستوده است». نمونه کلام:

گدای کـوی او شد بـایـسنـقـر

گـدـایـ کـوـیـ خـوبـانـ پـادـشاـهـ است

آقای علی احمد نعیمی مینویسد: «بایسنقر در هرات کتابخانه بزرگی تأسیس نمود که در آن چهل نفر از خطاطان و خوشنویسان و چهره کشايان معروف به استناخ کتب و مصور نمودن آنها اشتغال داشتند». (ص ۷۹)

اگرچه شاهرخ میرزا پادشاه صاحبدل و دانشمند بود و مادر بایسنقر ملکه گوهر شاد بیگم در عمرانات و انکشاف فرهنگ هرات و خراسان کارهای زیاد کردند ولی بایسنقر میرزا که در حافظه و دانایی آیتی بود و در زمان خود به کسی برابر نمیشد رنسانس هرات ویا بزرگتر بگوییم شرق را او گذاشت او با همه شعراء و نویسنده گان پیشین آشنایی داشت و شب ها را با برادرانش میرزا اولوغ بیک و میرزا ابراهیم در مناقشات ادبی سحر میکرد و از دانش و عمق او همگان انگشت

حیرت بدندان میبردند، در کتاب مذکور آمده است که «باید بایسنقر را سلطان هنرمندان خواند». (ص ۸۱)

### ۳- میرزا اولوغ بیک:

در توصیف این سلطان بزرگ و این امپراتوری با سواد ضرورت نیست در اینجا سخن بیان آید زیرا اورا در همه تواریخ وصف‌ها کرده‌اند، او منجم بزرگ بود و بگونه‌یک نابغه در علم استرانومی بصورت خدا داد حاکمیت داشت، چنانچه رصدخانه او که تا هنوز در سمرقند موجود است هزاران عالم علم استرانومی را به خود در طول تاریخ جلب کرده است. اولوغ بیک کتابها نوشته از جمله «زیچ اولوغ بیک» را مولوی آخندزاده و حبیب الله قندهاری آنرا از تورکی به فارسی ترجمه کرده‌اند.

### ۴- سلطان حسین باقراء:

شرح دانش و خدمات او در خراسان خاصتاً در هرات باستان در قلم نمی‌گنجد او مغز متفکر، خادم دین و ادب و علم و هنر بود. چونکه مقام دانش و علمیت عالی داشت جناب نعیمی در کتاب صور تگران و خوشنویسان هرات درباره او مینویسد: «آخرین سلطان دودمان تیموری هرات سلطان حسین باقراء سراسر کشور را منور نموده در هر گوشه و کنار آن شاعر، نقاش، مصور، تذهیب کار و... ترتیب مینمود». (ص ۴۳)

حسین باقراء، علیشیر نوایی و بایسنقر بانیان رنسانس شرق در هرات میباشند و سلطان حسین را بزرگان بنام پادشاه صاحبدل می‌دانند.

### ۵- شاه غریب میرزا غریبی:

این دانشمند بی بدیل و عالم متبحر فرزند سلطان حسین باقراء از نواسه‌های عمر شیخ ابن امیر تیمور است، گویند دارای صحت خوب نبود و مدتی منحیث

حاکم هرات کار کرده است. امیر علیشیر نوایی در مجالس النفایس گوید: «شاه غریب میرزا شوخ طبع و نازک خیال و دقیق فهم، جوانی است در نظم و نثر نظیرش معدوم و در متخلیه و حافظه عدیلش نامعلوم». (ص ۱۲۸ مجالس النفایس) او بمانند جدش امیر تیمور از حافظه محیرالعقلی برخوردار بود، دیوانهای تورکی و فارسی دارد، بابرشاہ امپراتور هند در باره غریب میرزا گوید: «دیگر غریب میرزا بود... طبعش خوب بود اگرچه بدن او ناتوان بود کلامش سرغوب بود (غیریبی) تخلص میکرد، دیوان هم ترتیب داده بود، ترکی فارسی شعر میگفت این بیت از اوست:

در گذر دیدم پریرویی شدم دیوانه اش  
چیست نام او کجا باشد ندانم خانه اش

شاه غریب میرزا برادراندر بدیع الزمان میرزا میباشد که او هم صاحب دیوان های فارسی و تورکی می باشد.

#### ۶- بابر شاه:

بابرشاہ یکی از امپراتوران بزرگ و فاتح هندوستان است، پدرش عمر شیخ ابن ابوسعید، ابن محمد ابن میران شاه ابن امیر تیمور میباشد، او علاوه از فتوحات در عمر کوتاه خود هم جهانداری و شهریاری کرد و هم کتاب خواند و هم نوشت. توزک بابری ویا بابرنامه او شهره آفاق یافته و بزبان های مختلفه ترجمه شده است. هنری الیوت میگوید: «بابرنامه از بهترین و راست ترین کتب شرح حال خود نگار است و به هیچ صورت از کتاب لشکر کشی گرینوفون و تبصره های سیزار کمتر نیست». (ص ۴۷، ظهیرالدین محمد بابر)

تألیفات بابر: بابنامه، رساله عروض، دیوان بابر، مبین (فقهی)، نظم رساله والدیه، فتاویٰ بابری وغیره همچنان با بر شاه خطی را اختراع کرد که آنرا موسوم به خط بابری میدانند. با بر شاه پادشاه افغانستان نیوغ علمی و عسکری داشت.

#### ۷- همایون:

فرزند با بر شاه دیوان فارسی دارد و در علوم و ادبیات دسترسی کامل داشته است.

#### ۸- جهانگیر:

نورالدین محمد جهانگیر ابن اکبر ابن همایون ابن با بر شاه... ابن امیر تیمور یکی از امپراتوران دانشمند و ادبی وقت خود بود، جهانگیر که بنام شهزاده سلیم مشهور بود در چهار ساله گی به تحصیل و کسب علم نزد ارباب دانش زانو زد، علاوه از زبان های ترکی، فارسی و عربی بزبان های محلی آشنایی حاصل کرد، در مناقشات علمی علاقه مفرط داشت در وقت امپراتوری اش دربار او دارای صدها شاعر و عالم و مؤرخ بود. در انکشاف ادبیات فارسی میتوانست با دوره طلایی سلطان محمود غزنوی رقابت کند، نورجهان بیگم یا ملکه حسن و سخن زوجه جهانگیر بود که در وقت و زمان خود در زبان فارسی سرآمد زنان و خیلی مردان گردید، در عدالت جهانگیر شهرت بسزاء داشت و کلمه «عدل جهانگیری» در میان مردم مروج بود. در مقدمه کتاب جهانگیر نامه می آورند که: «جهانگیر به علم و ادب عشق می ورزید و خود دارای قریحه ای سرشار و ذوق سلیم و طبع سالم بود. او ارزش شعر و نثر را در ک میکرد و خود به سلامت مینوشت و به روانی میسرود». جهانگیر خود گوید: «مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجایی رسیده که از استادان گذشته و حال هر کس بنظر در آید که بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانست بلکه اگر مجلس باشد مشتمل بر چند تصویر و چهره و هر چهره کاری یکی از استادان باشد می توانم

یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته». (ص ۵۱ و در اصل متن ص ص ۴۶۲-۴)

#### ۹- داراشکوه:

فرزند شاه جهان و جد اعلی او امیر تیمور است او هم از نوابغ دوران و از نواصر زمان است، او در میان بزرگان علم و دانش شهرت جهانی دارد، کتاب های را که تألیف نموده تعدادی از آنها قرار ذیل میباشد: *مجمع البحرين*، *سفینه الاولیاء*، *حسنات العارفین* (اهل یقین)، *حق نامه* و غیره نوشته است. با ملا شاه بدخشی ارادت می ورزید، تخلص او قادری بود، نمونه کلام او:

هر خم و پیچی که از تار و زلف یار باشد  
دام شد، زنجیر شد، تسبیح شد، زnar شد  
(از فرهنگ دهخدا)

#### ۱۰- شاه جهان ابن جهانگیر ابن ... امیر تیمور:

شاه جهان در مورد ملا شاه بدخشی میگوید: «در هندوستان دو پادشاه است، یکی شاه جهان و دیگری ملا شاه». (ص ۲۷۳، پیمان، ترجمه فاضل) ملا شاه در باره شاه جهان گوید:

ای شاه جهان ز اهل دردی شباباش  
در عهد خویش طاق و فردی شباباش  
دل را به وصال زنده کردی شباباش  
شباباش درین زمانه مردی شباباش

شاه جهان در تصوف وارد بود، ادبیات را نیک میدانست و عالم بود.

**۱۱- جهان آرا بیگم:**

دختر دانشمند و عارفه شاه جهان است، اینک نمونه کلام او:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوای خدایی بکنم

وی مرید ملا شاه بدخشی بود.

**۱۲- زیب النساء مخفی:**

دختر اورنگزیب عالمگیر ابن شاه جهان ابن ... امیر تیمور است. صوفیه و عارفه

و صاحب دیوان است او گوید:

دختر شاهم ولیکن رو به فقیر آورده ام

زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء است

ابراهیم میرزا و مسعود میرزا از تیموریان مهم و عالم و دانشمند هرات می باشند

که آثار مهم از آنها باقیست اگر ما در باره دانش و لیاقت هر کی از تیموریان

سخن بگوئیم کتاب مفصل باید بنویسیم زیرا چند شخصیت مشهور شان را

بصورت مثال آوردیم و گرنه گفتار فوق به هیچ صورت بسنده نمی تواند باشد.

**و اما سرور دهقان کی بود:**

سرور دهقان از نواسه های شهیر امیر تیمور صاحبقران است که در سده اخیر در

شهر کابل نور پر فروغش را بسان اسلامی درخانید. دانش، لیاقت، ذکاوت و

ادبیات را در فطرت با خود داشت، آن چنانکه همه شخصیت های ذکر شده بالا

داشتند. جای بسی خوشبختی است که شجره نسب حاجی دهقان بدست خواهر

گرامی مستوره جان دهقان بنت حاجی غلام سرور دهقان کابلی موجود بود و من

آنرا به جهت اقوال بالا می آورم.

تیموریان عموماً کابل و افغانستان را دوست داشتند، تیموریان هرات، هرات را نگین زیبای شرق در تمدن ساختند، تیموری دیگر بابرشاه کابل را بحدی دوست داشت که در وقت مردن وصیت کرد تا جسدش را بکابل دفن کنند، همایون پادشاه افغانستان و امپراتور بزرگ در بالاحصار کابل تولد یافت.

دو شهریار با فرهنگ تیموری بنامهای میرزا الوغ بیک و میرزا ویس که کاکا و برادرزاده بودند پغمان و کابل را آباد کردند و پغمان را در آن زمان «پمقان» گفتند. نهراها آباد کردند و عمارت ساختند، مرحوم عبدالحی حبیبی درباره عمرانات کابل از جانب تیموریان در کابل «تاریخچه مختصر افغانستان» شرح داده است، باعدها در کابل و اطراف آن آباد کردند و مملکت مارا پر فروغ و زیبا گردانیدند.

حاجی محمد یوسف نظری غالباً بهمین دو برادر و برادرزاده تعلق میگیرد. ناگفته نماند که این اولوغ بیک با اولوغ بیک جد حاجی دهقان فرق دارد. زیرا این اولوغ بیک عم بزرگوار بابرشاه و فرزند ابوسعید است و میرزا ویس فرزند سلطان محمود ولد ابوسعید می باشد، این دو نفر در حقیقت عاشقان وارسته کابل بودند که به وجہ وجہ زمین کابل دست بردن و بزیباییهای آن زیاد کوشیدند.

مرحوم حاجی دهقان کابلی نواسه میرزا اولوغ بیک شاهرخ میرزا امپراتور تیموری میباشد که شخص اولوغ بیک نیز از امپراتوران تیموری است، فرزند اولوغ بیک میرزا عبداللطیف در مقابل پدر نامردی کرد و عمال او میرزا اولوغ را شهید ساختند، بابرشاه ازین واقعه سخت بد میرد و شعر مشهور را در آن قضیه مثال میدهد:

پدر کشته را پادشاهی نشاید

اگر شاید شش ماه نپاید

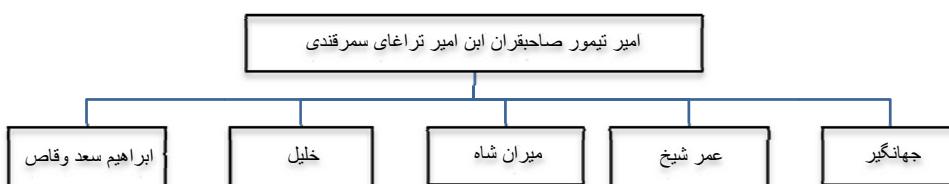
واقعاً عبداللطیف بعد از آن روی خوش نمیبیند و در میان چند ماه از میان برده میشود، در مجالس حاجی دهقان این کلمات بسیار شنیده شده است که «ده بوری» بمعنی «قریئه گرگها»، «قرغه» بمعنی «زاغ»، «اورته باغ» بمعنی «باغ میانه» وغیره چون قریئه ده بوری را تیموریان آباد کرده بودند از آنرو تا سالهای اخیر حضرت شیخ ما جناب غلام سرور دهقان بدان جا حیات بسر میبرد.

### پیوند حاجی غلام سرور دهقان با امیر تیمور:

امیر تیمور پدر شاهرخ میرزا، شاهرخ پدر اولوغ بیک میرزا، پدر میرزا عبداللطیف بیک، پدر میرزا احمد بیک، پدر مشتاق بیک، پدر قاسم علی، پدر میرزا احمد بیک، پدر محمد محسن، پدر محمد اعظم، پدر غلام سرور دهقان، پدر محترمه فغفوره احسانیار که صاحب دو فرزند بنامهای عبدالصبور احسانیار و غلام یحی احسانیار و محترمه مستوره دهقان که صاحب چهار فرزند بنامهای داکتر رفیع دهقان، عبدالحی دهقان، نقیب الله دهقان و محمد ادريس دهقان. درین شجره که مستقیماً جد حاجی دهقان به امیر تیمور صاحبقران (صاحبقران، کسی که در وقت انعقاد نطفه ویا هنگام تولد او در بعضی سیارات مانند زحل و مشتری قرآن باشد و در قدیم منجمان این قرآن را بفال نیک میگرفته اند، بعنی صاحب طالع نیک) متنه میشود.

نگارنده این سطور در مقاله «سخنوران فارسی در هند در مثال بیدل» چاپ جریده میزان در دهلهی مقاله ای را در شأن حضرت ابوالمعانی بیدل نوشته ام و در آن به تیموری بودن حضرت بیدل گفته ها آورده ام و از آن جمله محمد افضل سرخوش بدخشانی که صاحب تذكرة سرخوش است آورده بودم که از میرزایان تیموری بدخشانی میباشد که او از اسلاف محمد طاهر بدخشی است و اصلاً محمد طاهر بدخشی از طریق میرزا سلیمان تیموری به امیر تیمور میرسد که سالها پادشاه

بدخشان بود و اقارب او در بدخشان وطندار شدند و افضل سرخوش بخاطری به هندوستان رفت که دانشمندان و شعراء را تیموران احترام داشتند، از آن جمله است ملا شاه بدخشی در زمان شاه جهان وغیره. چون تیموریان با تور کان سمرقندی جزء تاریخ وطن مان می باشند و حالا شاید بیش از ملیون احفاد شان در افغانستان زیست نمایند از آن سبب ذکر آنها به تاریخ افغانستان روشی های علمی و تحقیقی ضروری میافتد و چون بحث ما در مورد شجره و نسب حضرت دهقان افتاد اینکه به کمک ارواح آن بزرگمرد وطن که در اخیر نامش «کابلی» را می افزواد شجره تیموریان را می آوریم.



### الف: جهانگیر بن تیمور:

- پیر محمد → میرزا قبدو، خالد، بوزنجر، سعد وقارص، تنجمر، قیصر، جهانگیر
- میرزا محمد سلطان ← یحیی، سعد وقارص، محمد جهانگیر

↓  
خلیل سلطان

### ب: عمر شیخ بن تیمور:

- اسکندر
- امیر که احمد → سنجر
- باقراء ← منصور

- رستم ← عثمان، سلطان علی
- سیدی احمد
- پیر محمد ← عمر شیخ
- منصور ← سلطان حسین بایقراء ← بدیع الزمان

نوت: تیموریان هرات به دو شاخه تقسیم میشوند اول شاخه شاهرخ میرزا و اولاده او چون میرزا بایسنقر، ابراهیم میرزا، میرزا اولوغ بیک و شاخه دوم همین جدول است که سلطان حسین بایقراء در رأس فعالیت های سیاسی و فرهنگی قرار میگیرد.

### ج: میران شاه بن امیر تیمور:

- سلطان خلیل
- ابابکر ← ایلینگر، عثمان چپی
- عمر
- سلطان محمد
- ایجل
- سیدی احمد ← میرزا احمد
- سیورغتمش
- سلطان محمد ← سلطان ابو سعید ← سلطان احمد میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان محمد، میرزا شاهرخ، میرزا اولوغ بیک، میرزا عمر شیخ، میرزا ابابکر، میرزا سلطان مراد، سلطان خلیل میرزا، سلطان ولد، سلطان عمر.
- ✓ سلطان محمود میرزا ← سلطان مسعود میرزا، بایسنقر میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان اویس میرزا.
- ✓ میرزا اولوغ بیک ← میرزا عبدالرزاق

✓ میرزا عمر شیخ ← ظهیر الدین محمد بابر، معزالدین جهانگیر میرزا،  
سلطان ناصر میرزا.

### د: شاهرخ میرزا بن امیر قیمور:

- اولوغ بیک
- سلطان ابراهیم ← عبدالله
- بایسنقر
- سیورغتمش ← سلطان مسعود
- جان اوغلان
- محمد جوکی ← ابابکر، محمد قاسم
- بازدی

### بایسنقر:

✓ علاء الدوله ← ابراهیم

✓ بابر ← شاه محمد

✓ محمد سلطان ← یادگار محمد

### اولوغ بیک:

✓ عبدالعزیز

✓ عبداللطیف ← میرزا احمد بیک، جوکی

• میرزا احمد بیک ← مشتاق بیک ← قاسم علی بیک ← میرزا  
 احمد بیک ← میرزا حبیب بیک ← میرزا سیف الرحمن بیک ←  
 میرزا آقا بیک ← خواجه میرزا ← محمد محسن ← محمد علم،  
 محمد اعظم.

#### محمد اعظم:

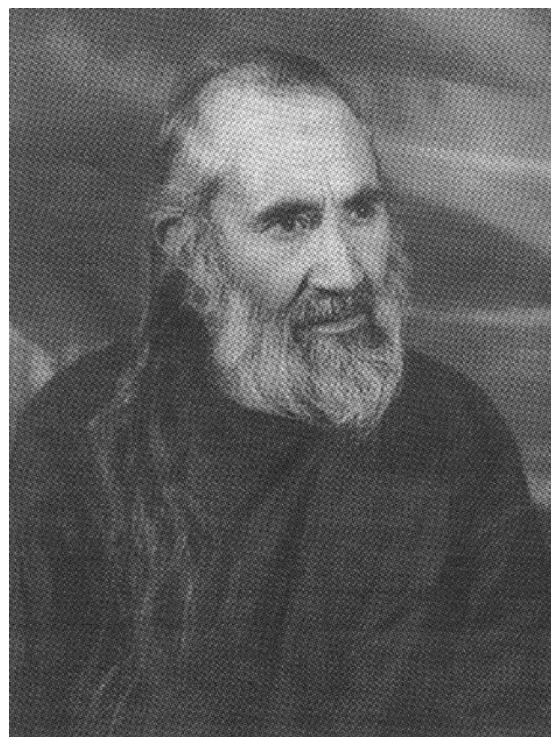
- محمد هاشم ← محمد کاظم
- غلام سرور دهقان
- محمد نبی ← محمد مهدی، محمد نعیم، دوست محمد

#### غلام سرور دهقان:

- فغوره احسانیار ← عبدالصبور، غلام یحی
- مستوره دهقان ← عبدالرفیع دهقان، عبدالحی دهقان، نقیب  
 الله دهقان، محمد ادریس دهقان

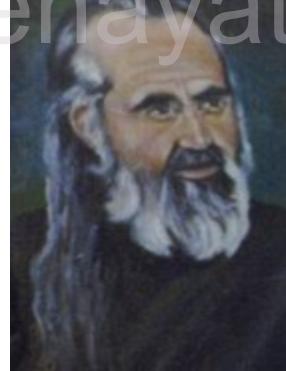
**نوت:** «جدول های بالا (الف، ب، ج، د) الی میرزا عبداللطیف بیک از کتاب امپراتوری

تورکان عثمانی استخراج شده و بعد از آن جدول خطی به توسط محترمه مستوره دهقان  
 بدست این نگارنده رسید».



تمثال سخنور فقید حاجی غلام سرور دهقان

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)



حاجی دهقان کابلی

## قاری محمد عظیم عظیمی

قاری عظیمی فرزند قاضی محمد اسماعیل خان در سال (۱۳۱۷ هـ ق) مطابق (۱۲۷۵ هـ ش) در گذر قاضی خانه سرپل دیده به جهان کشود.

قاضی عظیمی سواد را در آغاز نزد پدر دانشمندش آموخت و خط نستعلیق را در آوان خورد سالی به سویه بلند می نوشت، وی در سن شانزده ساله گی به سرودن اشعار تورکی اوزبیکی و فارسی آغاز نمود و این شیوه شعر سرایی را پدر دانشمندش که ادیب و عالم برجسته بود بوی می آموخت و اشعارش را اصلاح مینمود.

قاری عظیمی اشعارش را به شیوه هندی می سرود و چون در بیدل شناسی و طرز بیدل آشنایی زیاد داشت، از آنرو اشعارش به اسلوب ابوالمعانی بیدل مشاهده میگردد.

از وظایف آغازین مرحوم استاد قاری عظیمی می توان سرمهعلمیت مکتب «لطافت» را نام برد. بعد از خدمات زیاد در معارف، منحیث وکیل شورای ملی انتخاب گردید و به تعقیب آن از جانب مردم شهر سرپل به صفت شهردار انتخاب گردید.

از وظایف آخری رسمی استاد قاری عظیمی اینست که وی از جانب وزارت داخله بحیث حاکم، حکومتی سرخ پارسا کار کرد.

استاد عظیمی از آغاز زنده گانی تا دم مرگ با ادبیات زیست و کارهای زیاد ادبی ایجاد نمود. استاد عظیمی در ادبیات پشت وارد بود و کتابی را بنام «نصاب الصبيان» تأليف نمود که در سال (۱۳۶۲ ش) اکادمی علوم افغانستان آنرا بزیور طبع آراست، دیوان های تورکی اوزبیکی و فارسی او به سویه بسیار بلند است، استاد

عظیمی از بزرگترین شخصیت های معاصرین افغانستان میباشد، آن دانشمند عالیمقام در میان اهل علم و ادب از شهره آفاق برخوردار می باشد، وی در سال (۱۳۶۹ هـش) در سن نود و چهار ساله گی پدرود حیات گفت.

نمونه کلام:

نو بهار ایجادم فیض لسم یزل دارم  
 در چمن بیائیها موسم حمل دارم  
 خانه ام به بهزادی رشك مانی چین است  
 در طراز حرف عشق طرز بی بدل دارم  
 از بلندی مضمون هستم آسمان پیما  
 عیسی معانی ام شمع در بغله دارم  
 از حلاوت شعرم کام جان شود بیرون  
 در تراوش خامه نشئه عسل دارم  
 ای «عظیمی» چون بیدل قلزم معانی ام  
 مصرع اگر خواهم سر کنم غزل دارم



## محجوبه هروی

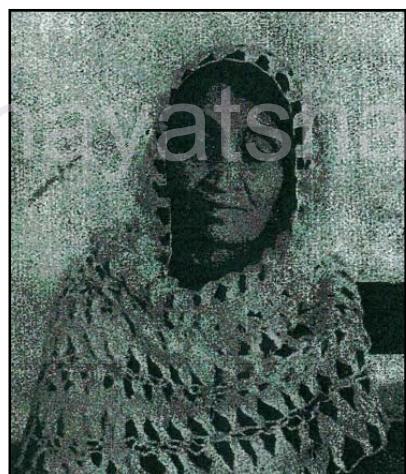
یکی از سخنوران نامی افغانستان مرحومه صفورا محجوبه هروی میباشد، پیش از اینکه این سخنداں و سخن پرداز هرات باستان را معرفی بداریم، بهتر است شعری را که درباره نسل و نسب و جد و آباء خود سروده و درست ترین بخش سوانح و سرگذشت او را احتواه و بیان میدارد بیآوریم:

جد و آبایم که سرداران تورکان بوده اند  
ملک شان خوارزم و آنجا نامداران بوده اند  
چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند  
سالها اندر هرات و در خراسان بوده اند  
در زمان شاه افضل خان امیر نامدار  
منعمان حکمران و کارданان بوده اند  
میرزا عصمت که جداً مجد ما بوده است  
روز حرب و جنگ چون سام نریمان بوده اند  
چونکه وقت پیری آمد گوشة عزلت گرفت  
دایم اندر ذکر و فکر حی سبحان بوده اند  
شاه محمد میرزا عزم کرام من دیر  
در مزار اندر جوار شاه مردان بوده اند  
این عزم با سپهسالار چرخی روز و شب  
وقت رزم و جنگ اندر کافرستان بوده اند  
با سراج الملة والدین به هندوستان چو رفت  
چند وقت آنجا به حکم شاه دوران بوده اند

وقت عودت داعی حق را اجابت گفت و رفت  
 اقرباً از رحلت او زار و گریان بوده‌اند  
 حضرت مولای من استاد من یعنی پدر  
 در سپهر فضل چون خورشید تابان بوده‌اند  
 نام پاک شان ابی والقاسم بنام مصطفی  
 پیشوای مقتداًی خویش و اقران بوده‌اند  
 در فصاحب در بلاغت بی نظیر عصر خویش  
 بلکه در علم فصاحت رشک سجان بوده‌اند



هر که او بی کمال و بی هنر است در زمانه درخت بی ثمر است  
 شرف آدمی است علم و ادب نه به بابا و جد و مال و زر است



مرحومه صبورا «محجویه هروی»

شاعر عارفه و صوفیه معاصر افغانستان

یکی از علمای جدید و دانای هرات باستان مرحوم استاد محمد علم غواص که در طول عمر گرانبها یش بفرهنگ و ارتقای دانش و مطبوعات خدمات ارزنده انجام داده، دیوان محجوبه هروی را با تدوین و مقدمه، تصحیح، مقابله، حواشی و عنوانگذاری بچاپ رسانیده است که خداوند محجوبه و غواص را در خلد برین جای دهد.

این فصل محجوبه به کمک روح مرحوم استاد غواص تحریر می یابد که یادگاری بدان خوبی کمتر بدست می آید و در قطار ده ها اثر و صدھا مقاله ایشان تدوین دیوان محجوبه واقعاً از یادگارهای زرین آنها است.

### **خانواده صفورا محجوبه هروی:**

در سطور بالا محجوبه خلاصه تاریخ فامیل خویش را به وضاحت بیان داشته که اصلاً او و خانواده شان از تورکان خوارزم تورکستان می باشند و مقام مردان فامیل شان سرداران و خوانین بوده ولی به هر دلیلی که بوده فامیل ویا اجداد محجوبه از خوارزم به افغانستان هجرت نمودند.

محل اقامت این خانواده بزرگوار کشک هرات است، پدر محجوبه منشی ابوالقاسم ولد عصمت الله خان جمشیدی می باشد، و از کلمه «جمشیدی» چنان استنباط میگردد که این فامیل به خیل تورکان ایماق تعلق می یابند.

منشی ابوالقاسم شخصیت عالم و دانشمند و هنرمند بوده، حسن خط را زیبا مینوشت و به خطوط شکسته خفی و خطوط دیگر دست توانا داشته، انشاء عالی و محرر و منشی خوب بوده است.

مفتی سراج الدین خان از دانشمندان بزرگ هرات باستان و پدر علامه استاد صلاح الدین سلجوقی در تعریف و توصیف پدر دانشمند محجوبه چنین گفته است:

ابوالقاسم منشی که بود سحر بیان	سجبان زمان
از حسن خطش محو بماندی ریحان	انگشت گزان
در ارث پدر دختر او محجویه	شد چامه سرا
یعنی پدرش کیست از و چیست نشان	از نسل شهان

مرحوم مفتی سراج الدین سلجوqi از کلمه «ریحان» ذکر نموده و معلوم است که پدر محجویه به نوشتن «خط ریحان» نیز مهارت داشته، و خط ریحان از خطوط بسیار مهم اسلامی بشمار می‌آید، چنانچه گفته‌اند:

نگار من خط خوش می نویسد  
بغایت خوب و دلکش می نویسد  
مناسیر و محقق نسخ و ریحان  
رقاع و ثلث هر شش می نویسد

از جانب دیگر طوریکه خود محجویه هم بیان داشته که از جمع سرداران بوده اند و مفتی سراج الدین سلجوqi نیز میفرماید که خانواده محجویه از جمله شاهان می باشند «از نسل شهان».

بقرار نوشتۀ مرحوم استاد علم غواص منشی ابوالقاسم به علوم فقه، عروض، صرف و نحو، منطق و ریاضی و حکمت معلومات داشته در علم تصوف هم وارد بوده و گاه گاهی شعر می سروده و اینست نمونه کلام او:

اگرچه هستم اندر شعر مایل  
ولی طبعم ندارد فکر قابل  
الای صاحب روح مصور  
ترازیید فرزونی بر امائیل



کسوف از شمس احوال تو مردود  
 خسوف از ماه اجلال تو زایل  
 جهان را تا بلندی هست و پستی  
 تو علی باش و بد خواه تو سافل

این دانشمند و هنرمند محترم که به تربیه فرزندش محجویه رول عمدۀ داشته بسال (۱۳۰۱ شمسی) به سن هشتاد و دو ساله گی در هرات داعی اجل را لیک گفت و در گازرگاه هرات دفن گردید، روحش شاد و روانش آرام باد.

### محجویه هروی کی بود؟

بقرار قول مرحوم غوص و او از نوشه های خود مرحومه محجویه، محجویه صبح روز جمعه اول بر جدی سال (۱۲۸۵ هـ ش) در بادغیس «کشك هرات» تولد یافته، بداخل دیوان محجویه یکی از مطالعه کننده گان بقلم پنسل افزوده است که «محجویه شاید پیشتر از تاریخ مذکور تولد شده باشد».

مادر محجویه با اسم «ماه خانم» و پدرش ابوالقاسم دختر خود را بنام «صفورا» مسمی میکنند، و از کودکی وی را زیر تربیه قرار داده علوم متداوله را برایش تدریس و زبان های فارسی و عربی را نیز از نزد والد ماجد خود می آموزد و بعلم فقه اسلامی معلومات حاصل میدارد و از آن است که قریحه فطری صفورا بیدار شده دختر منور، هوشمند و عالم بار می آید.

آغاز شعر گویی صفورا به سن چهارده ساله گی یا سن بلوغ دختران صورت میگیرد، روزی در آوان گفتگو های پدر و دختر درباره ادبیات، پدر بیتی از مستوره غوری را به این مطلع به صفورا میخواند:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنین

گوئیا گنجیست در اینجا دفین

از شنیدن این شعر صفورا به وجود می آید و درمیابد که او هم قدرت این طور  
بیان موزون را دara میباشد، در گوشه ای می نشیند و این بیت را آفریده و پدرش  
میخواند:

نیست مثلش در همه روی زمین

بلکه در جنت نباشد حور عین

از آنست که پدر دانشمند متوجه قریحه بلند ذاتی صفورا میگردد برای دختر نو  
رسیده و عالم خود آفرین ها نثار کرده وی را به شعر گویی تشویق مینماید و از  
آنست که مرحوم غواص میفرماید: «از آنروز در تشویق و ترغیب او افزود تا سخنان  
پر لطف و جذاب صفورا در آسمان ادب او ج گرفت و بنام و تخلص محجویه آفاق  
دنیای شعر و سخن سرایی را بصداد راورد».

گرچه محجویه قصد داشت به ازدواج تن در ندهد، و خواستگارها را به بهانه و  
شکلی رد مینمود ولی چند ماه پیش از وفات پدرش به تقاضای مکرر میرزا غلام  
جان ننگرهاری جواب مثبت داد و پدر دختر از میرزای مذکور در حاشیه قرآن  
مبارک شرطی را بخط خود میرزا گرفتند که بعد از ازدواج نه تنها وی را در حیات  
مشترک تکلیف ندهد، بلکه از هرات به ننگرهار نیز نبرد، و به هرات حیات فامیلی  
تشکیل دهد و همچنان شد.

بخاطر اینکه از رسوم و عادات مردم آگاهی حاصل شود و تاریخ عنعنه یک دور  
هرات ویا اطراف و نواحی آن شهر تاریخی و پر افتخار واضح گردد تعهد نامه میرزا  
غلام جان ننگرهاری را از کتاب دیوان محجویه هروی به گردآوری جناب غواص

عیناً نقل مینماییم تا باشد، سویالوجیستان و علمای علوم اجتماعی و بشر شناسان و فولکور دوستان از آن نتایج بدست آورند. و اینست تعهد نامه میرزا غلام جان مذکور در قسمت ازدواجش با صفورا محجویه:

«باعت تحریر اینکه اقرار میدارم من غلام جان ولد مرحوم حاجی عبدالعزیز خان که بی بی صفورا را بعقد نکاح صحیح و شرعی گرفته ام بشرط اینکه در بردن او ازین ملک بطرف جلال آباد اقدام نکنم و اورا از خود آزرده نسازم و ملالی برای او واقع نشود و نیز مبلغ پنجهزار روپیه پخته کابلی برای قبله گاه او از مال خود دادنی میباشم، عهد من به همین کلام الهی است و قولیکه کرده ام بشرطیکه حیات تجاوز ندارد، یوم یکشنبه سه ثور ۱۳۰۷ هـ ش».

بسال (۱۳۲۲ هـ ش) شوهرش وفات می یابد و محجوبه که صاحب فرزندی نمیشود از حیات مشترک با شوهرش رضایت چندان نداشته و شاکی بوده است. محجوبه بعد از مرگ شوهر که حیات خوشی با وی نداشته و فرزندی را هم بدنیا نیاورده بود، خواهر زاده گان را تربیه مینموده و تسکین بی اولادی مینموده بدختانه آنها یکی بعد دیگری می میرند، پدر، مادر، شوهر و خواهر زاده جمله وفات می یابند و بر محجوبه حساس و شاعر ناز ک اثرات غم انگیز وارد میشود و از آنست که انعکاس حالات غم انگیز و یأس نا امیدی را در اشعارش می توانیم در ک نمائیم.

فاصد زغم جهان بجانم  
برخیز که زار و ناتوانم

بگذر بسوی برادر من آن اخوی مهر گستر من

三

ویا:

خاطر آشته همچو زلف بتان	شبی از غم دلم رسید بجان
که ندارم بدهر فرزندی	در دلم بود عقده بنده

محجوبه هروی بسال (۱۳۲۶ هـ) در کودکستانیکه نو تأسیس شده بود بحیث معلمه بکار آغاز نمود و تا سال تقاعد خود سال (۱۳۴۰ هـ) که کودکستان به لیسه ارتقاء نموده و نام مکتب را مکتب «مهری» گذاشته بودند مؤفقانه کار نمود، میگفتند که محجوبه وقتیکه از تدریس خلاص میشد، در خانه مشغول تلاوت قرآن پاک بود، وی چون خدمت به اهل معارف را وظیفه خود میدانست، حتی بعد از تقاعد هم در مکتب مذکور تدریس مینمود. محجوبه پیش از اینکه وظیفة معلمی را بدلست آورد، بسال (۱۳۱۱ هـ) منحیث عضو ادبی انجمن ادبی هرات شناخته شده و در آن عضویت داشت.

مرحوم غواص در خصوص محجوبه و عرفان می نویسد که «عارفان و پیشوایان بزرگ اسلام را بنظر تکریم و احترام می بیند، صاحبدلان و صاحب نظران و پیشوایان علوم شریعت و طریقت را خضر راه عاصیان و مظہر نور پاک یزدان می شناسد، بحضورت شیخ عبدالقادر جیلانی<sup>(ح)</sup> ارادتی خاص دارد و مقام روحانی و عرفانی خواجه عبدالله انصاری<sup>(ح)</sup> و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی<sup>(ح)</sup> را مخلصانه می ستاید». (ص ید، دیوان محجوبه)

که مکرم نمود آدم را	حمد پروردگار عالم را
منبع فیض و فیض کرد عزیز	علماء را به علم کرد تمیز



بسته احرام طواف بیت الله	جدا حال آن عبادله
خوانده ادعیه سلام و صلوات	ایستاده به موقف عرفات
گاه نوشند آب از زمزم	گاه بوسند آستان حرم
هم با عزاز سید الثقلین	یا الہی به حرمت حرمین
ختم کارم تو بر سعادت کن	این سعادت مرا عنایت کن
نجاتش ز دوزخ دو لهب	جرائم محجویه عفو کن یارب

مرحومه محجویه هروی در طول حیات خود از شهرت زیاد برخوردار بود، در سال (۱۳۴۱ هـ ش) مؤسسه نسوان یکتعداد خانم ها را بخاطر استقلال افغانستان دعوت نموده بود که از جمله محجویه هروی نیز مهمان آن مؤسسه شد، همچنان در کابل در وقت حیات محجویه مکتبی را بنامش مسمی ساختند و این نگارنده آن مکتب را دیده و با استادان آن مدرسه همکاری های هنری نموده است. خود محجویه گوید:

مکتب محجویه را دیدم بسان نوبهار  
 جمله طلاب چون گلها شگفتۀ اندران  
 من تشکر میکنم تا زنده ام زین مرحمت  
 گر بیمرم نام من باقی بود اندۀ جهان



باد صبا به مکتب محجویه کن خرام  
 از من سلام گوی بصد عز و احترام

محجویه علاوه از اینکه صوفیه عارفه بود و طوریکه گفته آمد به بزرگان گذشته و آثار شان احترام خاص داشت و بر شعرای معاصر چون مخفی بدخشی و مستوره

افغان و اشعار شان علاقمند بود و هنر را نیز قدردانی میکرد، مرحوم استاد غواص در دیوان محجوبه می آورد که بوقت سفر محجوبه در کابل مهمانداران میدانستند که محجوبه آواز هنرمند شهری و پر آوازه افغانستان ساربان را خوش داشت، بناءً در محفلی ساربان را دعوت کردند تا هنرنمایی کند، با شنیدن آواز ساربان محجوبه به وجود می آید و این ابیات را می سراید:

از همه قید علایق رسته ام	ساربانا این زمان دل خسته ام
لحن داودی خود آغاز کن	از کرم لطفی نما و ساز کن
ای عموم نغمه ها قربان تو	منفعل بلبل شد از الحان تو
یکدم از بهر رضای حق بخوان	ساربان، ای ساربان، ای ساربان

محجوبه سفری را که به میمنه انجام داده بود، از جانب شراء استقبال گردید و یکی از اولاده نادم قیصاری به استقبال او بدین مطلع شعر سرود:

ای دختر با شکوه افغان	ای مادر شعر و علم و عرفان
در شعر و ادب بسی جوانی	گر پیر شدی و ناتوانی
گوید به تو نادمی خوش آمد	در شعر و ادب شدی سرآمد
درین سفر آقای فوزی به پیشواز محجوبه با این مطلع شعر گفت:	

محجوبه با عفت و محجوبه پر نور  
همشیره با علم و خرد خواهر مستور

فاریاب یکی از ولایات مشهور افغانستان است و نام های سابق آن یهودیه و میمنه بوده که تاریخچه کوچک آنرا این قلم در کتاب پروفیسور غلام محمد

میمنگی نوشته است، محجوبه در وقت ترک میمنه به مهمانداران میمنگی خود  
چنین میفرماید:

الوداع ای فاضلان فاریاب	میروم سوی هری با صد شتاب
الوداع ای دوستان قدردان	الوداع ای اخوان مهربان
الوداع ای عاقلان انجمن	الوداع ای نکته دانان وطن

گرچه رفتم زین ولايت ناگهان  
کي فراموشم شود الطاف تان

درباره این عارفه و صوفیه و شاعره شیوا بیان مرحوم استاد غواص در دیوان  
محجوبه بصورت مکمل در همه جهات حیات و مماتش نوشته و نیز محترمه وسیمه  
جان عباس سپیده در کتاب نهضت زنان در افغانستان مختصرآ تحریر داشته و من  
نگارنده از نوشتة مرحوم غواص اقتباس کرده ام و مرحوم غواص وفات مرحومه  
مففوره محجوبه را دهم ذی الحجه الحرام سال (۱۳۸۶ هـ) به سن هفتاد و چهار  
ساله گی آورده است که محجوبه بروز عید قربان در خانه اش در اثر سکته قلبی دار  
فانی را وداع مینماید.

اهالی هرات به همکاری حکومت وقت مقبره محجوبه را با سنگ مرمر می  
پوشانند و توسط خطاط مشهور هرات مرحوم استاد محمد علی هروی این کلمات  
بر سنگ مزار محجوبه تحریر یافه است:

«هوالغفور الرحيم، آرامگاه سخنور نامی و شاعر توانای هرات صبورا محجوبه  
معلمه لیسه مهری بنت ابوالقاسم که به عمر هفتاد و چهار ساله گی روز سه شنبه اول  
عید الاضحی سال (۱۳۸۶ هـ مطابق حوت ۱۳۴۵ هـ) از جهان رحلت نمود.

ماده تاریخ فوت اوست که: محجویه بروز عید ز دار فنا برفت (۱۳۸۶ هـ ق) از منظومه ایکه یک روز قبل از وفات خود سروده بود». (ص لح)

کنون ایام عید و نوبهار است نسیم صبحگاهی مشکبار است  
درین موسم نظر کن سوی گلنزار بین آثار رحمت را پدیدار  
برنگ و بو مشو از باغ قانع تفکر کن بقدرت‌های صانع  
تعالی قادری کز قدرت و پاک هزاران نقش زد بر صفحه خاک  
نما محجویه بر صنعش تفکر  
به نعمايش همیشه کن تشكر

مرحوم محمد علم غواص از فرهنگیان نامی و با نام و نشان بلند علمی در سال (۱۳۴۷ هـ ش) به بسیار رنج و تکلیف و جدیت‌ها از روی اسناد و یادداشت‌های محجویه دیوانش را ترتیب و بدست نشر می‌سپارد، خداوند جای صفوراً محجویه و استاد علم غواص را در قصر جنت جای دهد. آمين يا رب العالمين.

### پیام خلیلی

به محجویه شاعره هرات

جاده صبا خیز و زما بر سلام	جانب محجویه بصد احترام
گوی به آن شاعر سحر کار	بانوی با فضل فضیلت شعار
کای ز تو سرسبزی باغ سخن	روشنی چشم و چراغ سخن
دختر با فضل نظامی تویی	خواهر فرزانه جامی تویی
در عرب آن کار که سخنان نمود	شعر تو در خاطر من آن نمود
باده صافی که خیامش کشید	طبع تو امروز بجاش کشید
گرچه سخن تازه ز پروین شده	صف و برازنده و شیرین شده

صاف تر و زنده تر و شسته تر  
 طرح سخن نوع نوین ریختی  
 جای سخن مهر درخشنان ترا  
 جای گرفته به صفات امها  
 گر نشود بهر وطن تابناک  
 هرچه بجز اوست فراموش کن  
 قصه رامشگری گل بس است  
 ذکر صراحی و می ناب بس  
 مرده دلان از دمت احیا شود  
 با چه اسف با چه ملال اندیریم  
 پای مراد همه در گل شده  
 زنده کن آن روح طربناک را  
 سوزن خود از سر مژگان بگیر  
 چاک شده جیب دلیران بدوز  
 پرده مدر پرده ننگی بساز  
 لیک بود فکرت تو پخته تر  
 طرح نوین در سخن انگیختی  
 زاده ز کلک گهر افshan ترا  
 قدر تو در صحنه خاک هرات  
 خواهر من حیف از آن نور پاک  
 ناله جان سوز وطن گوش کن  
 ذکر گل و نغمه بلبل بس است  
 یاد شب و قصه مهتاب بس  
 طبع تو باید که مسیحا شود  
 چشم گشا بین بچه حال اندریم  
 بین که چسان مسئله مشکل شده  
 خیز و علم کن قلم پاک را  
 رشته ز گیسوی پریشان بگیر  
 پاره شده جامه مردان بدوز  
 بهر وطن بیرق جنگی بساز

گیر قلم از کف گوینده گان  
 خامه گذاران و سراینده گان



### مخمس محجوبه بر غزل مستوره:

که آگه سازد از حال من آن سلطان خوبان را  
 نگار ماهروی مشکبو، غارتگر جان را  
 بت مه پیکربند شکر بر گشته مژگان را  
 برو قاصد ز من بر گوی آن سرو خرامان را  
 که کی خواهی منور ساخت شام ما غریبان را  
 سهی سروی که بر گیسوی عنبر ساگره دارد  
 به ابرو دائم از ناز و استغنا گرہ دارد

یادداشت: بی بی حورالنساء متخلص به مستوره و بنام بی بی سفید پوش یکی از شاعره های صوفی گذشته است.



### مخمس محجوبه بر غزل مخفی بدخشی:

شدم محبوس زلف پر شکن آهسته آهسته  
 بدام آوردم این مشکین رسن آهسته آهسته  
 جمالت میرود ای گلبدن آهسته آهسته  
 خط آمد بر رخت ای سیمتن آهسته آهسته  
 برآمد سزه ات گرد سمن آهسته آهسته  
 سراپا غمزه و ناز و اداییست آن پری پیکر  
 بعشوه صبر از دل میرباید هوش را از سر  
 همه درس فریب دلبریرا کرده است از بر  
 بصد افسون چو طفلی را که بفریبند با شکر  
 دلم را برد آن شیرین سخن آهسته آهسته

نگشتم در هرات از گرداش دور زمان بیغم  
 من و کنج فراق و گوشة تنهایی و ماتم  
 گذشت ایام عیش و خوشدلی و شادی هردم  
 خوشابهار و قندهار و دوستان باهم  
 که میگشتیم بر طرف چمن آهسته آهسته  
 پریروی که صد دل شد اسیر جعد گیسویش  
 شدم بسمل ز تیر ترک مست شمع جادویش  
 بخاک و خون تپم از آرزوی دیدن رویش  
 فدایت جان من قاصد چو بردی نامه ام سویش  
 زمانی هم بگواحوال من آهسته آهسته  
 چرا ای گل بیزم مدعی چون غنچه بشگفتی  
 بنا اهلان هزاران گوهر اسرار را سفتی  
 ولیکن راز پنهان را تو از «محجوبه» نشنفتی  
 نبودت گر سر آزردن «مخفی» چرا گفتی  
 سخن با مدعی در آنجمن آهسته آهسته



### نیت خیر

ندارد رحم گردون تارفو سازد دل چاکی  
 تررحم کی نماید باغبان بر گریه تاکی  
 چو آتش تابکی باد غرور و نخوت در سر  
 باول قطره آبی با آخر یک کف خاکی

رفیقـم درد و غـم باشد انیس مهـربان من  
 به تنهایی مرا در کنج عزلت کـی بود باکـی  
 نیارم تـا قیامت شـکر این نعمـت اـدا کـردن  
 کـه حق داده برایم نـیت خـیر و دل پـاکـی  
 به سـهـوـا خورـدن گـنـدم بـرـون شـد آـدـم اـز جـنـتـه  
 تو با چـندـین گـناـهـانـت عـجـبـی خـوفـ و بـیـ باـکـی  
 نـدارـی هـیـچ پـرـواـنـدـهـ عـمـرـت رـایـگـانـ رـفـتـهـ  
 ولـی زـانـدـیـشـهـ دـنـیـایـ دونـ پـیـوـسـتـهـ غـمـنـاـکـیـ  
 چـراـ مـضـمـونـ دـیـگـرـکـسـ بنـامـ خـوـیـشـتـنـ سـازـیـ؟ـ  
 سـخـنـ رـاـ مـیـشـنـاـسـدـ هـرـکـهـ دـارـدـ فـهـمـ وـ اـدـرـاـکـیـ  
 قـنـاعـتـ کـنـ چـوـ «ـمـحـجوـبـهـ»ـ بـهـرـ چـیـزـیـکـهـ قـسـمـتـ شـدـ  
 مشـوـ چـونـ غـافـلـانـ اـزـ طـالـعـ وـ اـقـبـالـ خـودـ شـاـکـیـ

\*\*\*

این بود مختصری در باره صفورا محبوبه هروی، دلم میخواست که در باره این شاعرہ والاگهر زیاده تر از این بنویسم و بمانند مخفی شاه بیگم بدخشی مفصلأً معرفی بدارم، بدختانه ده ها کتاب و صدها پلان دیگر در تقویه فرهنگ افغانستان بدست دارم، خداوند عالمیان این دختر تورک زاده افغانستان مخصوصاً هرات باستان را در قصر جنت جا دهد.

تاریخ تحریر (۲۰۰۷ میلادی، اندیانا)

## گلشن زیبای اشعار یا دیوان استاد قربت

یکی از مخلصان حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل در توصیف او گفته

بود:

باید شستن دهن با عطر و گلاب

تابگیری نام آن عالی جناب

آنگاهی که نام از بیدل می‌برم، فوراً نام نامی مرحوم استاد مولوی قربت بدماخ ما خطور مینماید، در اکثر حلقه‌ها و عرس‌های بیدل، مولوی قربت اشتراک داشت و سهم فعالی را در مجالس بدست میگرفت. در عرس‌های بیدل شب زنده داران و مریدان بجز از تحریر و تفکر حرفی بر زبان نمی‌آوردند و پیرو این شعر بیدل میگردیدند که :

تأمل رتبه افکار پیدا می کند بیدل

غباری داشت گفتگو نفس در خویش دزدیدم

اعضای مجلس بیدل خوانی اگر گاهی سر بجیب مراقبه می‌نهادند، گاهی هم غرق تفسیر و ترجمه اشعار بیدل میشدند، وقتی که از نهایت احساسات گریه سر میدادند و چنان گریه ایکه گویی که محافل عزا دارای حضرت سید الشهداء را بر پا کرده باشند.

محافل بیدل خوانی از آغاز شب شروع و به صبح صادق پایان می‌یافت. استاد سخن خلیلی فرموده‌اند: «خاصه در دیار ما که پیوسته اشعار دل انگیز وی در مدرسه و خانقاہ ورد شبانه و درس سحرگاه بود». استاد بزرگ سخن، شادروان خلیلی در اوج مصروفیت‌های ادبیش، وقت خویش را نثار نوشتن کتاب «فیض

قدس» که حکایت از مقام والای بیدل را می نماید، کرد. علامه سلجوقی نه تنها در کتاب افکار شاعر به تفسیر اشعار بیدل دست زد، بلکه کتاب ضخیمی را بنام «نقد بیدل» نوشت.

کتاب بیدل داکتر غنی توسط جنرال آصف انصاری ترجمه گردید، کتاب «شاعر آئینه ها» از داکتر شفیعی کدگنی در ایران چاپ شد، و کلیات بزرگ حضرت ابوالمعانی به سرپرستی استاد خلیلی در پنج جلد در کابل به طبع رسید. علمای بزرگ چون مولوی خال محمد خسته و مولوی محمد امین قربت وغیره در تکمیل کلیات سهم بارز داشتند که بحث کنونی ما را یکی از بیدل شناسان یعنی مولوی قربت تشکیل میدهد. قبل از اینکه به معرفی مرحوم استاد قربت کلماتی را ارائه نمایم، لازم میدانم که بروح پاک و پر فتوح عارف وارسته کابلی مرحوم استاد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا درود ها بفرستم.

مولوی قربت شاعر بزرگوار و پیرو سبک بیدل در سال (۱۲۸۸ هـ) در گذر خواجه زاموچه بخارا در یک دوران علمی چشم بدنیا کشود. پدرش مولانا غیاث الدین اعلم بخاری متخلص به «ثاقب» صدرالعلماء و از علمای بزرگ و جيد همان دوران در بخارا بود. مادرش صبیة میر سید شمس الدین از اولاده میر سید شریف جوزجانی صاحب تألیفات از جمله «شرح مواقف» میباشد. در چهار ساله گی پدرش دار فانی را وداع می گوید و تربیه او به مادرکلان و مامايش تعلق میگیرد. از اوان طفویلت به مکتب دینی شامل و در سن نه ساله گی از سواد بهره ور میگردد. بعد کتب دینی را نزد عم بزرگوارش ملا عبدالشکور فرا میگیرد.

مولانا قربت در هژده ساله گی دروس شرح جامی را با چهار حواشی و علوم متداول دیگر نزد داملا برهان الدین اسود فرا گرفت. او در اوایل سال ۱۳۱۰ شمسی

که بیست و دو سال داشت از بخارا به سرزمین آبایی خود، اندخوی میمنه آمد و در نزد علامه زمان نظام الملک والدین «داملا نظام الدین» دروس مختلف را فرا گرفت، بعد از وفات داملا نظام الدین از حضور قاری داملا حبیب الله کسب دانش کرد. مدتها را بعد از تکمیل فراگیری دروس به تدریس سپری کرد. تا اینکه بنابر معاذیر صحی جهت تداوی بکابل تشریف آورد و از آن است که بعد از صحبت یابی در محیط با فرهنگ و منور کابل اقامت اختیار می نماید و به صحبت فیض بار عالم توانا روانشاد مولوی غلام نبی کاموی شرفیاب میگردد و علوم نقلی و عقلی را از آن دانشمند عالی مقام و بی نظیر فرا میگیرد.

بعد از اخذ شهادتنامه استاد قربت در مدارس منحیث مدرس، و در مساجد وظیفه خطابت را به پیش برده و باری هم به فریضت حج عازم حرمین شریفین، در یثرب و بطحا میگردد استاد مدت کوتاهی را در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل تدریس نمودند که نگارنده این سطور از صحبت های آن زمان شان بهره یافته است.

استاد قربت در بسیاری از محافل دینی و ادبی سهم فعال داشت. از سن پانزده ساله گی به سروden اشعار آغاز نمود وی اشعار شعرای بزرگ فارسی را به غور مطالعه میکرد. در اول شیوه زیبای صائب تبریزی را تعقیب نمود، بعد گرویده نظام و نثر بیدل میشود و به پیروی از نازک خیالی ها و آفرینش های حضرت ابوالمعانی بیدل خود را غرق میسازد چنانچه گوید:

ز فیض بیدل است اشعار رنگین گفتم قربت  
نگویم این گهر ایجاد از طبع رسا کردم

و یا:

ما ز بیدل پیروی کردیم قربت عمرها  
دیگران دارند سبک طالب آمل بکف

اکثر اوقات عمر گرانبهای قربت به خواندن اشعار بیدل و پیروی سبک آن در شعر سرایی صرف گردیده است. او میدانست که بیدل را خدواند در معنی بینظیر آفریده و او میدانست که این بیت به بیدل از روی اخلاص سروده شده است:

بیدل که تختگاه فصاحت مقام اوست  
معنی کنیز او شده مضمون غلام اوست

بیت هایی که به مقام والای بیدل ارتباط و از زبان خود آن عارف ریانی سروده شده است، بارها خوانده است که چندی از آنها چنین است:

فطرت بیدل همان آئینه معجز نماست  
هر سخن کز خامه اش میجوشد الهام است و بس

و یا:

غیر من زین قلزم حیرت حبابی گل نکرد  
عالی صاحبدل است اما کسی بیدل نشد

مرحوم روانشاد استاد مولوی قربت بعد از بال افسانی های زیاد در عالم ادبیات و مسائل اسلامی بتاریخ ۲۷ میزان ۱۳۶۸ ه ش در کابل چشم از جهان بست و جسدش را به مسکن آبایی و اجدادی اش ولسوالی اندخوی منتقل و در جوار تربت بابا شکرالله مشهور به بابا ولی، مرشد امیر تیمور صاحبقران به داخل مدرسه بابا ولی دفن نمودند. جایش خلد برین باد.

دیوان استاد قربت بنام «گلشن زیبای اشعار دیوان استاد قربت» بسال ۱۴۱۲ هـ ق به طبع رسیده بود و بار دیگر در ماه آگوست سال ۱۹۹۵ میلادی مطابق ۱۳۷۴ هـ ش در نیویارک از طرف یکتن از معارف و فرهنگ دوستان و مخلصان مرحوم استاد قربت به اسم الحاج عبدالجلیل رشید زاده بزیور طبع آراسته شده است. آقای رشید زاده که در یک خانواده علمی بزرگ شده خود نیز صاحب قریحه شعری است و از همین است که همه مسایل مادی را در طبع دیوان استاد قربت بدوش گرفتند.

محمد امین متین اندخویی دیوان را جمع و ترتیب نموده و آماده طبع ساخته و آقای محمد هاشم حریر خطاطی بخش تورکی اوزبیکی را تکمیل نموده است. همچنان جانب عالم لیب در حصة اشعار تورکی استاد قربت تقریظ عالманه نوشته اند.

دیوان استاد قربت بعد از مقدمه و معرفی شاعر و مقام علمی او، آغاز می یابد، کتاب به ۴۶۹ صفحه بالغ میگردد و قطع و صحافت نهایت زیبا دارد. غزلیات، مخمسات، قطعات، رباعیات، قصاید و مکتوبات در دیوان استاد قربت مشاهده میگردد و اشعار پر معنی و رنگین او خواننده را بخود جذب و غرق حیرت می نماید.

استاد قربت شاعر ذوللسانین می باشد همانگونه که بزبان دری شعر نفر می سراید، به زبان مادریش تورکی اوزبیکی نیز اشعار زیبا دارد و ما نمونه های اشعارش را به هردو زبان می آوریم:

چون خویش ز سنت جماعت خوانم	سی سال خلافت بحق را دانم
بوبکر و عمر نهال باغ جانم	عثمان و علی روشنی ایمانم



در دهر بخود نه این و آن می طلبم  
نی مال زیاد از جهان می طلبم  
این شرع ضعیف شد ولی تقویه اش  
از مهدی آخر الزمان می طلبم

\*\*\*

قربت نگران ماه و هم سال خودیم  
چون آئینه در حیرت احوال خودیم  
از دشت عدم آمده در باغ وجود  
عمریست که انتظار آمال خودیم

\*\*\*

و در ذیل نمونه شعر تورکی استاد مرحوم تقدیم میشود:

کیم ایشیتی که بیلور آه پریشانلرنی  
کیم سوره ر حال دل و دیده گریانلرنی  
بیغلمه جور فلکدین نه مناسب اینگ  
بیرغه ضایع همه دم گهر غلطانلرنی  
سیر دل قیلدی مگر یار کوزیدن معلوم  
که پسند ایتمادی کوب باغ و گلستانلرنی  
مبلا خلق ایرور کوزغه و بعضی قاشغه  
ایладی عشق مگر تفرقه انسانلرنی  
شهداء مرقدیغه باردي پری رخساریم  
سنماي اوتي ولی ناز ايله قربانلرنی  
لطف اگر قیمسه اول شوخ پریوش باري  
کیم ترحم ایته دور عشقیده عریانلرنی  
هر کیشی کورسه بیلور بوی خوشینی «قربت»  
مشک دین قیلدی مگر صفحه دیوانلرنی

\*\*\*

## شرعی جوزجانی

دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی فرزند سید معصوم از احفاد مخدوم اعظم از پیشوایان طریقہ شریفہ نقشبندیه در سال ۱۹۴۳ میلادی در شهر سرپل ولایت جوزجان تولد گردیده است.

دکتر شرعی جوزجانی بعد از تعلیمات ابتدائیه در زادگاه وارد کابل و در مدرسه شرعیه داخل و تا ختم فاکولتۀ شرعیات تحصیلات خودرا دوام میدهد. چون داکتر شرعی در زادگاه اش در یک فامیل با دانش و علمی بیان آمده بود از صحبت های بزرگان فامیل چون دانشی مرد بزرگ و فخر ولایات شمال کشور قاری عظیمی، بزبانهای تورکی اوزبیکی و فارسی آشنایی زیادی را بدست آورد. در مدرسه علوم شرعیه، حکیم شرعی علاوه از علوم اجتماعی و طبیعی، علوم شرعی را چون فقه، حدیث، تفسیر، کلام، زبان و ادبیات عربی تحصیل کرد و چون جوان با ذکاوت و دارای ذهن عالی بود، از دروس بالا بوجه احسن استفاده نمود. بعد از فراغت جناب جوزجانی در مطبوعات و دفاتر اداری آغاز بکار کرد و با وجود خوردن سالی در مطبوعات افغانستان شهرت عالی را در نویسنده گی و تحقیق بخود کمایی کرد.

وی در ضمن کارها و مطالعات علاقمند به سیاست خصوصاً چپگرایی گردید، و بوقت مؤقتی طرفداران سوسیالیزم، منحیث وزیر عدیله و مدعی العموم ایفای وظیفه نمود، سپس با تغیر حکومت چند سالی را در زندان بسر برد، بعد از رهایی از زندان بحیث معاون اول قاضی القضاط و رئیس قضایای جنایی دادگاه و دیگر کارهای عدلی کار کرد.

جناب جوزجانی مؤسس جراید یولدوز و کورش بزبان تورکی «اوزبیکی و تورکمنی» می باشد بعد از هجرت در اوزبیکستان دو کتورای خود را بدست آورد و همزمان در یکی از یونیورسیتی های آن کشور منحیث پروفیسور ایفای وظیفه مینمود.

دوكتور شرعی اکنون در کشور سویدن بسر میبرد و یکی از شخصیت های متبحر و دانشمندان طراز اول افغانستان محسوب میگردد.

شرعی در سه زبان تورکی، فارسی و عربی وارد است و به دو زبان تورکی و فارسی شعر می سراید، اشعارش بسیار پر وزن و پر معانی می باشد. دیوان های شعری ، تألیفات و نوشته هایش در افغانستان خواننده گان و طرفداران زیاد دارد.

كتاب «تصوف و انسان» داکتر شرعی از امهات تألیفات وی بشمار می آید.

نگارنده این سطور بعد از مطالعه کتاب مذکور تبصره طولانی در زمینه کرده است که در سایتها بچاپ رسیده و در تجدید کتاب مذکور که بزبان فارسی به نشر رسیده نیز بچاپ رسیده است.

خلاصه اینکه حکیم شرعی جوزجانی یکی از بزرگترین شخصیت های علمی افغانستان و از اعاظم وطن بشمار می آید. و در باره اش نوشته های زیاد می باشد و یکی از اقطاب زبان تورکی اوزبیکی شناخته شده است.

تألیفات و رساله و مقالات استاد داکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی فراوان است و هر اثرش در میان اهل دانش و حلقات علمی مقام ارجمند را دارا می باشد.

نمونه کلام:

چه روزها که به راه تو منتظر ماندم

چه شامها که به یاد تو اش سحر کردم

چه لحظه ها که نشستم به حسرت دیدار

چه بارها که تمنای بی ثمر کردم

\*\*\*

چه سالها که ترا چون صنم پرستیدم

به پیش پیکر زیبای تو زدم زانو

همیشه با تو و اما همیشه دور از تو

به سوز و درد و گداز و فراق کردم خو

\*\*\*

تو چون ستاره رویایی خیال انگیر

در آسمان دل خفته ام درخشیدی

تو چون فرشته زیبا و چون الهه عشق

به من محبت و نیروی عشق بخشیدی

\*\*\*

بگوش جان من ای صبح آرزو دیگر

جهان ترانه شیرین عشق میخواند

ستاره گان همه نور امید می پاشند

سپیده ظلمت شب را ز خویش میراند

\*\*\*

ولی دریغ تو قدر وفا ندانستی

شدی ز عاشق دیرین خویش زود جدا

کنون که میروی از نزد من چو جان عزیز

برو، برو که دگر می سپارمت بخدا

\*\*\*

نمونه کلام تورکی:

### بیر باقیشینگ بیلن

بیر باقیشینگ بیلن مینی دیوانه ایله دینگ  
صبر و قرار دن بری بیگانه ایله دینگ



آیدیک یوزینگ قرانغو کونگولگه تره تدی نور  
شمع جمالینگ مینی پروانه ایله دینگ



کولگنده بیره لیب بو جهان کولدی سین بیلن  
محزون بولیب حیاتنی غمخانه ایله دینگ



### تبسم قیلمه دینگ

آغیر احوالیم کوریب او تدینگ ترحم قیلمه دینگ  
التفات ایلب قیاباقیب تکلم قیلمه دینگ



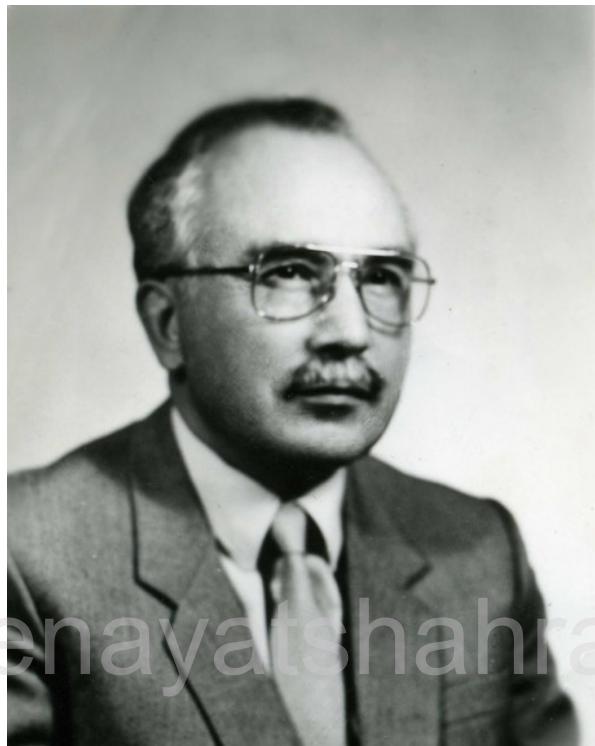
سیندن ایرو قاره هجران تونلری قان ییغله دیم  
کوزلریمگه باقیب اظهار تالم قیلمه دینگ



کوزلری قاتل لیکنی انگله سنگ هم ای کونگول  
نى اوچون یار آلدیگه باریب تظلم قیلمه دینگ



جناب داکتر شرعی رساله بسیار عالی معنون به «ترکان پارسی گوی» تحریر داشته بودند که نویسنده این سطور خوانده است و متأسفانه بوقت تحریر این کتاب دست نیامد.



www.enayatshahrani.com

پروفیسور دکتور سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی

## برهان الدین نامق

برهان الدین نامق زاده سرزمین لعل و لاجورد است، سرزمین زیبایی که خیاگران زمان طبل سرخروی شکوه و بلند آوازه گیش را در خلال سده ها و زمانه ها برای باربار نواخته اند و سخنوران و شاعران بزرگ صفاتی طبیعت و سیمای دل اویزش را در شعر خویش به استعاره و تشییه و تلمیح و مجاز گرفته اند و نقاشان و مذهبیان و مینیاتورنگاران بزرگ زمان صحنه های زیبایی از مناظر دلکش آنرا زینت بخش تصاویر دلخواه خود کرده و صاحبان ذوق و دوستداران زیبایی آنرا بر قاب زرین جاویدانه گی با احترام و دقت تمام به آذین بسته اند.

نامق شصت و پنج سال پیش در دهکده شهران ولسوالی خاش ولايت بدخشان متولد میشود، دهکده یی که سی سال پیش اکثریت اهالی آن از نعمت سواد و تعلیم برخوردار بودند و اصلاً عنصر بیسواند را نمی شناخت و اگر هم بود کمترین آنرا تشکیل میداد، او تعلیمات آغازین را در شهران، متوسطه را در کابل در مکتب ابن سینا و دوره لیسه را در اکادمی تربیه معلم و لیسانس را در رشته ژورنالیزم در فاکولته ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی پایان میرساند.

اولین مأموریت رسمی را در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی در وزارت مالیه با کارهای اداری و نشراتی می آغازد و در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به رادیو تلویزیون ملی رفته به تهیه برنامه های متعدد در اداره رادیو کابل و برنامه های سیاسی و اجتماعی و برنامه های اوزیکی رادیو افغانستان می پردازد و در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی در اثر حملات راکتی شهر کابل مانند دیگر هموطنانش به دیار هجرت و غربت میرود و از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۸۶ هجری شمسی در شهر

پشاور زنده گی میکند و به نشر جریده ماهنامه سوغات می پردازد و برای مدت چند سال هم در دانشگاه بین المللی اسلامی آباد، تاریخ ادبیات ایران، تاریخ تمدن ایران، تاریخ سیاسی ایران و تاریخ ادبیات تاجیکی را تدریس میکند.

نامق در بین سالهای ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱ هجری شمسی در نصاب تعلیمی معارف به حیث مؤلف و متخصص زبان ترکی او زیبیکی در تأليف کتابهای صنوف پنجم، ششم، هفتم، هشتم و نهم او زیبیکی سهم میگیرد و در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی در مربوطات مطابع آزادی (دولتی) پس از بازگشت بوطن شامل خدمت میشود.

نامق نویسنده و پژوهشگر توانا و شاعر دلباخته و عاشق زیباییهاست از شهرت می گریزد و کوشش میکند بی ما جرا و هنگامه زنده گی کند، با هیچکس سر رشک و حسد ندارد، شاد میشود بگفته شاعر چراغ هر که روشن گردد و همیشه این شعر سعدی را مثال می زند:

هر گز حسد نبردم بر منصب و به مالی  
ala ba آنکه دارد با گلرخی وصالی

نامق عمر گرانبار خویش را وقف تحقیق و پژوهش و ترجمه و تبع در زمینه های تاریخ و ادب زبان ترکی و به ویژه او زیبیکی و شعر دری کرده و آثاری را از زبان ترکی او زیبیکی به زبان دری ترجمه کرده است. کتاب پنج جلدی تاریخ ادبیات ترکی او زیبیکی، تاریخ آسیای میانه، تاریخ ترکستان شرقی، شباهای پر ستاره (رمان بابر) و یک سلسله مقالات دیگر گواه بسیار روشن این امر است همچنان از زبان دری او مجموعه شعر (بهارگه ایشان) را به زبان ترکی او زیبیکی ترجمه کرده و در آن بیشتر اشعار خانم پروین اعتمادی، دکتر محمد رضا شفیعی کدگنی، دکتور پرویز نائل خانلری، خانم سیمین بهبهانی، خانم فروغ فرخزاد، سهراب سپهری،

فریدون مشیری، رهی معیری، استاد خلیلی و اسدالله ولوالجی را به حله ترجمه آراسته است.

نامق در بخش تاریخ ترکان و شعر و ادب زبان ترکی اوزبیکی و دری آثار تحقیقی و پژوهشی ارزشمند نیز آفریده است. اوزبیک تیلی و ادبیاتی، نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن، تاریخ ترکان افغانستان، ترکان در گذرگاه تاریخ، جستاری در قلمرو بیدل و بیدل خوانی و بیدل شناسی در افغانستان، مجموعه بزرگ تصنیف جلوه های مثل در شعر، جوايز مطبوعاتی در افغانستان و وادی زیبای خاش و ده ها مقاله و نوشته در ارتباط به تاریخ و ادب ترکی اوزبیکی و دری شاهد خوب این مدعاست.

گذشته از آنها نامق به ویراستاری کتب متعدد نیز دست یازیده است. کتابهای فرهنگ عامیانه دری افغانستان، پیر خرابات، شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنه گی، شاه محمد ولی خان دروازی و کیل السلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی، گور اوغلی سلطان، مخفی بدخشی، دو بیتی های دری افغانستان، ضرب المثل های دری افغانستان، مجموعه شعر ظلم را ستایش نمی کنم (مجموعه اشعار سخنوران معاصر ترک) ... از شمار همین کارهای سودمند وی به شمار میروند.

افزون بر اینها نامق در زمینه نقد و بررسی مسائل شعر و ادب ترکی اوزبیکی و دری نیز دسترسی کامل دارد نوشته های دزد با پشتاره و از ترخان آزاده تا برزین مهر آتشکده وی بیانگر این امر میباشد. باری در باره محتوى کتاب کنایات و ضرب الامثال دکتور عبدالغنى برزین مهر و گویا نقد وی بر کتاب ضرب المثلهای دری افغانستان آثار تنقیدی یاد شده را نوشت و با استفاده از شیوه کالبد شگافی در

نقد ادبی چگونه گی محتوی اقتباسی و سرقت کنایات و ضرب الامثال و به اصطلاح نقدی بر کتاب ضرب المثلهای دری افغانستان بزرین مهر را بر همگان آشکار و هویدا نمود.

نامق درباره طنز نیز مثنوی را بنام (شش جهت) تهیه دیده و در خلال آنها قصه‌ها، حکایات، واقعات و حوادث طنز گونه را از میان مردم جمع آوری نموده در قالب مثنوی ریخته است. با این همه نامق بگونه تفننی گاه گاهی به زبانهای ترکی اوزیکی و دری غزلواره‌های می سراید و اشعارش بیشتر بازگوینده حوادث و واقعات زنده گی عینی، سیاسی و اجتماعی زمانش می باشد و در بعضی از سروده هایش از زیبا رویان نیز وصف میکند و زمانی هم به ستایش زیباییهای طبیعت می پردازد و در اشعار وی بعضی موارد به چاشنی طنز و انتقاد نیز بر میخوریم.

نامق چندین قصیده به زبان دری در ارتباط به شرایط و اوضاع زمانش سروده است اولی در ارتباط تاریخ یکصد سال اخیر کشور است بنام "صحیه الاخطار و رجفة الاشرار" یاد میشود، دومی درباره «رفیق منافق» است در آن در ارتباط به کارواییهای نا میمون رفیقان سخن رانده شده است، سومی درباره «چگونه گی انتخاب کرzi به کرسی ریاست جمهوری افغانستان» است، چهارمی در مورد «نجابت عشق» است و پنجمی در پیوست به «اوضاع ناباب زمان» می باشد، افزون بر آنها نامق سه قصیده به زبان اوزیکی نیز آفریده است محتوی قصاید یاد شده وی بیشتر وقف مسایل انتباھی اجتماعی روزگارش شده است.

همینگونه نامق یک سلسله رباعیات را در مورد موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور نیز سروده است و این رباعیات بیشتر رنگ انتقادی دارد.

## اینهم نمونه بی از غزلواره های نامق:

## شگوفه

جلال کوه و دامان است شگوفه جمال باغ و بستان است شگوفه  
 ز نازش آفریده خالق پاک لطیف و نفر چون جان است شگوفه  
 کشیده سر ز هر دیوار بر زن مهین دخت خراسان است شگوفه  
 پرنده بو قلمون کرده بر تن عروس شاه ترکان است شگوفه  
 بهارستان ایران است شگوفه بهارستان ایران است شگوفه  
 نگارستان مانی است و بهزاد نمود چین و توران است شگوفه  
 بزرگ آسمان چتریست از گل بین چون ابر و باران است شگوفه  
 ز نیشاپور اگر خیزد فیروزه شکوه کابلستان است شگوفه  
 چو یاقوت چو بیروج و چو لعلش بدخشنان در بدخشنان است شگوفه

گهی مستی زمان می پرستیست

بهار اندر بهاران است شگوفه



www.enayatshahrani.com

در عشق بدادم سر فرزانه خود را  
 کردم تسلی دل دیوانه خود را  
 از بسکه شدم شهــره و بدنام بکــویت  
 دیگــر نــمــودم بــکــس خــانــه خــود رــا  
 اظهــار خــودــی پــیــش خــسانــ من نــمــودــم  
 دادــم بــیــادــ، غــیرــت مــرــدانــه خــود رــا  
 گــمــنــامــ نــبــودــم و بــهــ گــمــنــامــی ســپــرــدمــ  
 در خــاـکــ ســیــهــ گــوــهــرــ یــکــدانــه خــود رــا

مردانه بزیستم و بمیردانه گی مردم  
با خسون بنوشتیم همه شهنامة خود را  
مردم و ببردم بگور با دل پر درد  
آن داعیه عالی شاهانه خود را  
رسوایی من بیش از آنست که تو دانی  
تا حال ننوشتم همه افسانه خود را  
از پرتو حسن خود ای مهر درخشنان  
آتش مزن خانه پرروانه خود را  
اینجا همه گی غرقه بخون است و شهید است  
نگرفته در آغوش یکی جانانه خود را  
از تشهه گی مردم و نبردم ز غیرت  
بر لب یکی باده پیمانه خود را  
دریا بکنار آمد و انداخت صدف را  
نشناخت صدف قیمت دردانه خود را  
از عشق مسوزان و مرنجان دل «نامق»  
ابن عاشه، مستانه دیوانه خود را

اینجا همه گی طبع ریایی دارد  
مکاره گی و دیده درایی دارد  
مردود شده است رسم انسانی همه  
دنیا همه رنگ مفایل دارد

ای زاده رنجها و غمهای کهن

ای مردم آزموده صد فته و فن

جلاد زمان بتون دارد رحمی

تا کی طمع رحم کنی از دشمن

\*\*\*

مارا ز گذشته گر دل پرخون است

تقدیر ما بدهست مشت دون است

بر حال ما چون اعتمادی نبود

آینده ما خدا میداند چون است

\*\*\*

شهرت پرستان بی استعداد چند

بگرفته دعوای رهبری را در بند

تقسیم جوی دو خر نتوانند کرد

بر فاصله ها چگونه سازند پیوند

\*\*\*

نمونه اوزبیکی:

### تورک پریچهره

اول تورک پریچهره که طرازده یلغوز

هم غمزده هم عشوه ده هم نازده یلغوز

حسنی ده اونینگ تینگی کورینیمس بو آجونده

اول شامده، عراقده، حجازده یلغوز

یغما قیله دی باقیشیده بار و یوقیم نی

اول ماه چیگیل اویزی دیر انبازده یلغوز

جان بیر و گوچی اویز سوزی بیله روح الامینیم

عیسی نفیسم، خضر خطیم اعجازده یلغوز

هر گل بو چمن ایچره ایور حسنی گه مغورو  
 لیکن گل مین دیر اوzi گلزارده یلغوز  
 میندن ینه سین سورمه اوینیگ حسن و جمالین  
 اول حسینیده اول چهرۀ ممتازده یلغوز  
 اول ماه عجم، شاه عرب دیر بو جهانده  
 اوز تینگیده، اوز مثیله، اوز رازیده یلغوز  
 کورمه دیم اینیگ مثای نی صقلابده رومده  
 آخر او پری دیر اوzi فرقا زاده یلغوز  
 «نامق» سین ایورسن اوینیگ عشقیده مجnoon  
 اول لیلی صحرایی دیر حجازده یلغوز



برهان الدين نامق

## محمد اسحق ثنا

اسحق ثنا فرزند شادروان الحاج نبی خان در سال ۱۳۲۸ هـ ش در اندخوی ولایت فاریاب پا به عرصه وجود گذاشته است.  
تحصیلات خودرا در لیسه نادریه کابل و تحصیلات عالی را در دارالملعimin عالی شهر کابل به اتمام رسانیده است.

بعد از فراغت مدتی را منحیث عضو ریاست تفتیش وزارت معارف کار کرد و در ضمن کار و وظیفه جناب ثنا با دانشمندان شهیر و نویسنده گان وطن ارتباط گرفته و از هر یک اندوخته های را بدست آورد. و از هر چمن سمنی را صاحب گردید.

آقای محمد اسحق ثنا شخصیت مؤقت و نکته دانی بود که بدقايق سختی پی میبرد و کتاب های زیادی را در رشته های ادبیات و تورکی بمطالعه گرفت و در هر دو زبان خویشن را بجایی رسانید که نه تنها در هردو زبان می توانست تحقیق و رسیرج نماید بلکه در مطبوعات افغانستان منحیث شاعر هردو زبان از شهرت زیاد برخور دار گردید.  
اکنون جناب آقای محمد اسحق ثنا در جمله شعرای بلند مرتبت و از سراینده گان ذواللسانین بشمار می آید.

جناب آقای استاد ثنا در کتاب «کی کیست در فرهنگ برومنزی» در قطار فرهنگیان بزرگ اخذ موقع کرده و زنده گی نامه اش درج کتاب مذکور می باشد. سروده های ثنا در بسی نشرات داخلی و خارجی منظماً بچاپ رسیده است، اکنون جناب ثنا از همکاران مهم مجله «نشریه زن» در کانادا بشمار می آید و نوشته و مخصوصاً اشعار تورکی و فارسی شان در هر شماره نشریه مذکور بطبع میرسد.

هفت مجموعه شعری جناب ثنا «ناله های شب، درد ها و سوزها، در انتظار سحر، زیبا وطن، یاد وطن، فروغ ایمان و فروغ دین» تا کنون بچاپ رسیده و سروده های دیگرش نیز آماده چاپ می باشد.

استاد ثنا زمانیکه در پشاور منحیث مهاجر افغانستان حیات بسر می برد، منتخبی از اشعار شادروان عبدالحمید عمید را به عنوان «تمنای دل» ترتیب داده و بچاپ رسانیده است. آقای ثنا صدھا غزل سروده است و یکی از آن سروده های وی «آزادی» عنوان داده شده است که از درد دوری وطن و استعمار کشورش توسط بیگانه گان بر وی فشار روحی آورده و بیاد استقلال و آزادی آنرا انشاء کرده است.

چه خوش صداست بگوشم صدای آزادی  
فرون ز هر چه متاع است بهای آزادی  
ز هر محمل زیبا فرش پرنیان و پرند  
خوشست صاف و صفا بوریای آزادی  
چه بهتر است سر و جان و مال هستی ما  
اگر رود بر در در بقای آزادی  
ز هر چه خوب جهان است از برای بشر  
بود زیاده و افزون بھای آزادی  
سزد که سر بفلک ساید کند شادی  
به ملتی که بود در فضالوای آزادی  
کجا به قصر شهان ننگرد بدور حیات  
به دیده ای که بیند بنای آزادی  
سزد به نظم کشی با کلام در دری  
«ثنا» به صفحه زرین ثنای آزادی



### نمونه تورکی:

قویاش دیک نور ساچگن ماه رخسارینگه سلمنا  
 کونگل لرنی یاروتگن سیوگی دیدارینگه سلمنا  
 اثر تامگی کلامینگدین تبسم ایله سنگ بربیول  
 حلاوت دین توله لعل شکر بارینگه سلمنا  
 طراوت موج اورر هریان چمن ده سیلکنیب یورسنگ  
 خرامینگ وه نی زیبا سرو رفتارینگه سلمنا  
 تون آقشام بزم ایچره لطف بیرله بیر نظر باقدینگ  
 سیوندیم مست اولدم چشم خمارینگه سلمنا  
 لطافت مظہری دورباش ایاغینگ ای سیور یارم  
 یوزینگ رشك چمن دور خال تاتارینگه سلمنا  
 «ثنا» عزت قیلیب حرمت بیلن جان دین عزیز اولکه  
 باتور لر، مرد میدان همده ایلغارینگه سلمنا





استاد محمد اسحق ثنا

www.enayatirani.com

## فهرست مآخذ

- مفاخر بلخ، محمد حنیف، حنیف بلخی، پشاور ۱۳۷۹ خورشیدی
- شعرای بلخ، ابوالاسفار علی محمد البلخی، پشاور
- شهنشاه سخنور، عبدالله کارگر، پشاور ۱۳۸۲ هـ ش
- وامق و عذرا، با مقدمه و تصحیح و تحشیه داکتر محمد شفیع، یونیورستی پنجاب، ۱۹۶۷ م
- نگاهی به صائب، علی دشتی، ایران، ۱۳۵۵ هـ ش
- غزلهای دلنژین از شاعران ایران، بکوشش علی جائزاده، ایران ۱۳۶۳ هـ
- رساله منشأت نورالدین عبدالرحمن جامی، مصحح عبدالعلی نور احراری، تربت جام، ۱۳۸۳ هـ ش.
- طبقات ناصری، منهاج سراج، تصحیح و مقابله و تحشیه از عبدالحسین حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳ هـ ش
- تاریخ ادبیات تورکی اوزبیکی، تألیف مله ییف، ترجمه برهان الدین نامق، سه جلد، پشاور ۱۳۷۹ هـ ش
- کی کیست در فرهنگ بروونمرزی، تألیف پوهاند رسول رهین، چاپ سوییدن ۱۳۸۶ هـ ش
- نشریه های زن، در کانادا نشر میگردد و مجله ماهواره، بمدیریت شفیقه نورزی.
- یوره ک سر لری، شرعی جوزجانی، کابل ۱۳۸۸ هـ ش
- چراغ انجمن، عبدالحکیم ولوالجی روستاقی، دهلي مورخه ۱۳۰۹

- دیوان محجوبه هروی، تدوین، تصحیح و مقابله و حواشی، محمد علم غواص، هرات ۱۳۴۷ هـ ش
- کلیات نظامی گنجوی، مقدمه دکتر معین فر، چاپخانه گل سرخ، ۱۳۷۰ هـ ش
- اوزبیک شاعر لری، آی خان بیانی، مطبعة دولتی، کابل ۱۳۶۹ هـ ش
- دیوان هلالی چفتایی، به تصحیح و مقابله سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۷ هـ
- تاریخ ادبیات ایران از ابتداء تا کنون، چاپ ایران
- دیوان غزلیات صائب تبریزی، چاپ ایران
- افکار شاعر، صلاح الدین سلجوقی، کابل ۱۳۲۶ هـ ش
- یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی، بکوشش ماری خلیلی، امریکا، جولای ۲۰۱۰ میلادی
- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، تهران ۱۳۴۲ هـ ش
- مجلات پیمان، نیویارک، ۱۹۹۹ و ...
- مجموعه سخنرانیهای نخستین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد اول و دوم، اسلام آباد ۱۳۷۲ هـ ش
- سوز دل (دل سوزلری)، دکتور فیض ایماق، کابل ۱۳۹۳ هـ
- ارمغان بدخشنان، شاه عبدالله بدخشی، بکوشش فرید بیژن، تهران ۱۳۸۵ هـ
- سلطنت غزنویان، استاد خلیل الله خلیلی، کابل ۱۳۳۳ هـ ش





Enayatullah Shahrani in his studio, Kabul Teachers Training College.  
Mahatma Gandhi by Enayat Shahrani, Kabul 1967

پورتريت مهاتما گاندی توسط ذغال از عنایت الله شهرانی

## آثار دیگر دکتور عنایت الله شهرانی

- ۱- آرت برای معلمین مکاتب ثانوی و دارالمعلمین ها، چاپ در مؤسسه تعلیم و تربیه، کابل در پنجصد جلد، ۱۹۶۴م.
- ۲- اصول تدریس آرت تربیوی، وزارت معارف در ۱۳۵۰ هجری شمسی، در یک هزار نسخه، چاپ مطبوعه فرانکلین، کابل
- ۳- هنر در افغانستان، چاپ مطبوعه فرانکلین وزرات معارف سال ۱۳۵۰ هـ ش، در هزار نسخه، کابل
- ۴- امثال و حکم (فارسی)، طبع مطبوعه دولتی، کابل، سال ۱۳۵۴ هـ ش
- ۵- امثال او حکم (پشتو)، طبع مطبوعه دولتی، کابل، سال ۱۳۵۴ هـ ش
- ۶- لغات مستعمل در لهجه دری بدخشنان، طبع مسلسل در مجله «ادب» فاکولتة ادبیات پوهنتون کابل
- ۷- فلک های کوهسار، طبع بصورت مسلسل در مجله آریانا، انجمن تاریخ ۱۳۵۲ هـ
- ۸- گوراوغلی، داستانهای حماسی افغانستان و تورکستان به زبان فارسی تاجیکی، چاپ در مجله فولکلور لمبر
- ۹- دوبیتی های تاجیکی، طبع در مرکز فرهنگی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۳ هـ
- ۱۰- پنج هنرمند شهیر افغانستان، رساله کدر علمی در پوهنتون کابل (بنام تاریخچه هنر در افغانستان)
- ۱۱- تعلیم و تربیه هنر در افغانستان، (رساله ماستری) بزبان انگلیسی، دانشگاه اریزونا، ۱۹۷۸ م
- ۱۲- ارزیابی سیستم امتحانات مضمون هنر در مکاتب عالی در غرب ایالات متحده امریکا، (رساله دکترا) بزبان انگلیسی، دانشگاه اریزونا، ۱۹۸۶ میلادی

- ۱۳- آسیای مرکزی (در باره عمومیات آسیای مرکزی)، چاپ جریده کاروان طور مسلسل، ۱۹۹۰-۱۹۹۸م، امریکا
- ۱۴- استاد عدیم شغنانی (سید زمان الدین عدیم)، چاپ در کانادا، ۱۹۹۷م
- ۱۵- قهرمان ماوراءالنهر ابراهیم بیک لقی، طبع مسلسل مجله پیمان، نیویارک، ۱۹۹۹-۲۰۰۱م
- ۱۶- یادی از نقاشان افغانستان، طبع مسلسل در جریده کاروان، دهه اخیر نود، امریکا
- ۱۷- ضرب المثل های دری افغانستان، طبع در کانادا، سویدن، ایران، پاکستان (تهران ۱۳۸۲هـ، دنباله امثال و دو چند آن)
- ۱۸- مرزهای همزیستی زبان ها، چاپ در نیویارک، ۱۹۹۶م
- ۱۹- افسانه شگوفه بهار، چاپ در نیویارک ۱۹۹۷ میلادی، چاپ دوم بنام هنر و اخلاق هنر از چاپ برآمد.
- ۲۰- مخفی بدخشی (تعليق و تحشیه) چاپ در دهلی ۲۰۰۱م
- ۲۱- مخفی شاه بیگم بدخشانی، تأليف، چاپ در کابل ۲۰۱۳م
- ۲۲- شرح احوال و آثار استاد عبدالحی حبیبی، طبع مسلسل از طریق مجله پیمان، نیویارک
- ۲۳- گلبدن نامه (همایون نامه)، مقدمه و ادبیت، طبع مسلسل در مجله پیمان، نیویارک در هفت شماره پیمان تا ۱۹۹۹م، چاپ در کابل بصورت کتاب ۲۰۱۴م
- ۲۴- شجره شهریاران تورک، طبع در جریده جهش در جرمنی (натکمیل)
- ۲۵- تورکان پارسی گوی، چاپ در سایت ها
- ۲۶- بابرname (چاپ بمبئی) تعليق و تحشیه، چاپ در مجلة پیمان، ناتکمیل
- ۲۷- قانون طرب، با اضافات، تعليقات و تحشیه، چاپ در سویدن، ۲۰۰۰م، از نوشته استاد سرآهنگ
- ۲۸- یمگان (مزار ناصر خسرو) نوشته استاد خلیلی، تعليق و تحشیه، چاپ در دانشگاه دهلی، ۲۰۰۰م

- ۲۹- ظهیرالدین محمد بابرشاه، مقدمه، تحسیه و تعلیق بر نوشتۀ استاد حبیبی، چاپ مسلسل در مجله پیمان، نیویارک، ۲۰۰۰م
- ۳۰- افکار شاعر، نوشتۀ استاد سلجوقی، مقدمه و تعلیقات، ناچاپ
- ۳۱- پیر خرابات (استاد قاسم افغان)، طبع در پشاور سال ۱۳۸۲ هـ ش
- ۳۲- فیض قدس، نوشتۀ استاد خلیلی، بکوشش ناچاپ
- ۳۳- لتا منگیشکر، چاپ کابل، ۱۳۹۱ هـ ش
- ۳۴- زنده گینامۀ استاد عبدالرشید لطیفی، مقدمه و ادیت کانادا، ۱۹۹۸م، مؤلف پروفیسور لطیفی
- ۳۵- مشاهیر بدخشنان (چهره های برجسته بدخشنان)، آماده چاپ
- ۳۶- شاه محمد ولی خان دروازی، چاپ پشاور، ۲۰۰۷م
- ۳۷- ساز و آواز در افغانستان (در دو جلد)، چاپ در مطبعة بیهقی ۱۳۸۹ هـ ش
- ۳۸- دیوان شاه غریب میرزا غربی، مقدمه و تصحیح و تحسیه، ناتکمیل
- ۳۹- سیر هنر در افغانستان، آماده چاپ
- ۴۰- غزنویان (شامل مقالات محمود غزنوی، سبکتگین، غزنی و سنایی و کابل)، چاپ در مجلات و جراید
- ۴۱- شرح احوال پروفیسور غلام محمد مینگی، چاپ پشاور، ۱۳۸۴ هـ ش، و چاپ دوم در کابل ۱۳۸۸ هـ ش
- ۴۲- تاریخچۀ اقوام در افغانستان، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ هـ ش
- ۴۳- زیب النساء بیگم و مفهوم عشق در اشعار او، چاپ در کابل، ۱۳۸۹ هـ ش
- ۴۴- بیگم های بلند آوازه، چاپ مسلسل در مجله «نشریۀ زن» در کانادا، آماده چاپ در کابل
- ۴۵- محمود سامی پاشا مشاور نظامی اعلیحضرت امان الله خان، چاپ در کابل، جرمنی و آسترالیا، ۲۰۱۲م

- ۴۶- عایشه درانی، چاپ در کابل، ۱۳۸۹ هـ ش
- ۴۷- شگوفایی هنر در عهد تیموریان هرات، چاپ در کابل، ۱۳۹۱ هـ ش
- ۴۸- تاریخچه فاکولتۀ تعلیم و تربیه، چاپ در کابل، ۱۳۹۱ هـ ش
- ۴۹- خاطرات من از تأسیس فاکولتۀ هنرهای زیبای دانشگاه کابل، چاپ در کابل، ۱۳۹۱ هـ
- ۵۰- امثال تورکی اوزیکی با همکاری عارف عثمانوف، چاپ
- ۵۱- خطاطان افغانستان، آماده چاپ
- ۵۲- افسانه ها، آماده چاپ
- ۵۳- صور تگران معاصر افغانستان، (در دو جلد)، چاپ در مطبعة بیهقی کابل، ۱۳۹۲ هـ
- ۵۴- کابلیان و کابلستان، آماده چاپ
- ۵۵- گور اوغلی سلطان، آماده چاپ
- ۵۶- تهیۀ مواد و نوشته در چهار جلد کتاب «کی کیست در فرهنگ برونمرزی» تأليف پوهاند رسول رهین.
- ۵۷- فرهنگ تاجیکی، چاپ پشاور، ۱۳۸۷ هـ ش
- ۵۸- د پشتو متلونه، چاپ در کابل، ۱۳۸۷ هـ ش، دنباله و مکمل امثال پشتو
- ۵۹- بزم تاجیک، ناچاپ
- ۶۰- ادبیت و دو مقدمه در کتاب های «چهره های جاویدان» و «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» چاپ کانادا، مؤلف ماریا دارو
- ۶۱- آرامگاه بابر، تحریحی و تعلیق، ناتکمیل

### رساله ها و مقدمه ها

#### الف: مقدمه ها:

- سیمای آشنا، مقدمه در دیوان جمشید شعله، تهران ۱۳۷۹ هـ (کلیات جمشید شعله)
- پرتوى بر زوایای زنده گی و آثار و افکار جمشید شعله، کابل ۱۳۸۳ هـ ش (سیر دبستان بدخشنان)

- دیوان جاویدان خزان، کابل ۱۳۹۰ هـش (دیوان خزان از آرین پور)
- شاعر عاشق مشرب، تورکیه ۱۳۹۱ هـش (شب یلدا دیوان نذیر ظفر)
- از جور روزگار چه زیبا گریستم --- بر رفته گان خویش چو دریا گریستم  
مقدمه بر دیوان ناجیه کریم بنام «نوای نی»، کالیفورنیا، ۲۰۱۲ مسیحی
- مقدمه بر کتاب «باشندۀ گان دیرین این سرزمین» تألیف ایشر داس
- درباره سروده‌های اسمعیل خراسانپور، مکه ۱۳۸۶ هـ (دیوان گذرگاه خورشید)
- نگاهی به سیما آرین پور و تاریخ منظوم او، چاپ امریکا ۱۳۷۶ هـش، (تاریخ منظوم افغانستان نوین در آئینه شعر) از عبدالحی آرین پور
- چهار مقاله در کتاب «خشک و تر» استاد محمد اسمعیل مشعل، به اهتمام محمد وزیر اخی کرخی، چاپ ۱۹۹۸ میلادی، کانادا
- یک نظر گذرا بر کتاب «تاریخ فرهنگ و مبارزة پنجشیر» تألیف دستگیر پنجشیری، تحریر ۲۰۱۴ م
- مقدمه در کتاب «تصوف و انسان» تألیفی داکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی، چاپ در سایت ها
- مقدمه بر دیوان محمد کریم کابلی، عنوان «اشعار خود جوش و دل انگیز عارف وطن استاد محمد کریم کابلی)، ناچاپ
- پیرامون کتاب «لاله رخان سرو قد» چاپ در سایت ها، ۲۰۱۴ میلاد، (تألیف نصیر مهرین) و یک تعداد دیگر تبصره ها در کتب دانشنمندان افغانستان
- چندین مقدمه در سلسله کتاب های «بیدلستان»، چاپ تورکیه، استانبول
- دو مقدمه در دو کتاب پروفیسور استاد سید سعدالدین هاشمی، درباره جنبش های مشروطیت در افغانستان.

**ب: رساله ها:**

- تاریخچه خرقه مطهره در قندهار، چاپ در چندین نشریه
- سیری در بدخشان، چاپ در کتاب پژوهش‌های ایران شناسی، جلد ۲۱، ۱۳۹۲، تهران
- استاد صلاح الدین سلجوقی، چاپ در کتاب پژوهش‌های ایران شناسی، تهران
- سامانیان و مدنیت آن دوران، چاپ در کتاب پژوهش‌های ایران شناسی، جلد ۱۶، ۲۰۰۵، تهران
- نفوذ زبان فارسی در شبه قاره هند، چاپ در پژوهش‌های ایران شناسی، جلد ۱۸، ۱۳۸۸، هش، تهران
- ناصر خسرو از نگاه بدخشانیان، چاپ در کتاب یمگان، یونیورسیتی دهلی، ۲۰۰۰ م
- سردار بیدل شناسی عبدالعزیز حیرت، مجله درد دل، کالیفورنیا، بمدیریت سراج و هاج
- تاریخ چند اول و باشنده گان آن
- غزنی و سنایی، چاپ در مجله درد دل، کالیفورنیا، بمدیریت سراج و هاج
- کابل در پرده های تاریخ، چاپ در جریده کاروان، کالیفورنیا، بمدیریت داکتر شکرالله کهگدای.
- آمیزش موسیقی با روان آدمی، راه نیستان، تورکیه، بمدیریت عبدالقیوم ملکزاد
- حنجره هند، لتا منگیشکر، چاپ در سایت ها
- دری یا زبان درباریان، مجله آریانا برونمرزی، چاپ سویدن
- آرتور شوپنهاور، تحقیق علمی، سال ۱۹۶۴ میلادی، دانشگاه کابل
- بیدل، رساله تحقیقی، سال ۱۹۶۳ م، چاپ دیتو، مؤسسه تعلیم و تربیه، ۱۹۶۳ م
- و ده ها رساله و صدھا مقالات دیگر.





طرح و صفحه آرایی:

وحدت الله درخانی

[www.enayatshahrani.com](http://www.enayatshahrani.com)